



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

# ترازومی حقیقت

ترجمہ سید جعفر مرتضیٰ

جلد « ۲ »

علامہ سید جعفر مرتضیٰ عاملی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# ترازوی حقیقت ترجمه میزان الحق

نویسنده:

سید جعفر مرتضی حسینی عاملی

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۴	ترازوی حقیقت ترجمه میزان الحق جلد ۲
۱۴	مشخصات کتاب
۱۴	اشاره
۱۸	بخش چهارم: حضرت علی(علیه السلام) و حضرت زهرا(سلام الله علیها) پس از پیامبر(صلی الله علیه و آله)
۱۸	اشاره
۱۹	فصل یکم: حضرت علی(علیه السلام)
۱۹	جنگیدن ابوبکر با مرتدان و رضایت حضرت علی(علیه السلام) به گمراهی مردم
۱۹	پرسش شماره ۵۴ (۳۱)
۱۹	پاسخ
۱۹	اشاره
۲۰	عدم انطباق آیات و روایات ارتداد بر مرتدان زمان ابوبکر
۳۰	عدم رضایت حضرت علی(علیه السلام) به گمراهی مردم
۳۲	دم نزدن حضرت علی(علیه السلام) دلایر، از غضب خلافت
۳۲	پرسش شماره ۵۵ (۳۲)
۳۲	پاسخ
۳۲	اشاره
۳۳	فرق شجاعت و تهور
۳۳	اعتراض به غاصبان خلافت
۳۳	[علت سکوت مردم]
۳۴	اقامه برهان برای اثبات حق
۳۶	تردید درباره بیعت حضرت علی(علیه السلام) با خلفا
۳۹	هر امامی، بیعتی به گردن دارد
۴۰	توصیه به جنگیدن، و جنگیدن در جمل و صفین

- ۴۰ ..... پرسش شماره ۵۶ (۱۲۷)
- ۴۰ ..... پاسخ
- ۴۴ ..... پیروزی معاویة مرتد بر امام معصوم (علیه السلام)!
- ۴۴ ..... پرسش شماره ۵۷ (۷۹)
- ۴۵ ..... پاسخ
- ۴۹ ..... ایمان حضرت علی (علیه السلام) قابل اثبات نیست
- ۴۹ ..... پرسش شماره ۵۸ (۸۰)
- ۵۱ ..... پاسخ
- ۶۰ ..... چرا حضرت علی (علیه السلام) خراب کاری خلفا را اصلاح نکرد؟
- ۶۰ ..... پرسش شماره ۵۹ (۱۸۸)
- ۶۰ ..... پاسخ
- ۶۳ ..... فصل دوم: حکم صریح درباره حضرت علی (علیه السلام)
- ۶۳ ..... گرفتن میثاق از پیامبران برای امامت حضرت علی (علیه السلام)
- ۶۳ ..... پرسش شماره ۶۰ (۱۸۳)
- ۶۴ ..... پاسخ
- ۶۷ ..... حضور در شورا، دلیلی بر عدم وصیت درباره خلافت
- ۶۷ ..... پرسش شماره ۶۱ (۱۸۹)
- ۶۸ ..... پاسخ
- ۶۸ ..... اشاره
- ۶۹ ..... یکم: با حضرت علی (علیه السلام) بیعت شده بود
- ۶۹ ..... یکم: تصمیم برای کشتن امام علی (علیه السلام) در شورا
- ۷۱ ..... دوم: جانشینی با وحی یا وصیت؟
- ۷۱ ..... سوم: احتجاج بی حاصل
- ۷۲ ..... چهارم: تقیه در هنگام ترس
- ۷۲ ..... پنجم: احتجاج حضرت علی (علیه السلام) در شورا
- ۷۳ ..... کتمان امامت و افشای فضایل

پرسش شماره ۶۲ (۱۷۰) ----- ۷۳

پاسخ ----- ۷۴

اختلاف شیعیان، نشان از نبود نص بر امامت ----- ۷۸

پرسش شماره ۶۳ (۱۵۲) ----- ۷۸

پاسخ ----- ۷۸

امامت حضرت علی(علیه السلام) کمتر از کلیدداری کعبه ----- ۸۱

پرسش شماره ۶۴ (۱۳۵) ----- ۸۱

پاسخ ----- ۸۲

متواتر نبودن ولایت حضرت علی(علیه السلام) به خاطر کمی شیعیان ----- ۸۳

پرسش شماره ۶۵ (۷۲) ----- ۸۳

پاسخ ----- ۸۴

حکم افراد بی اطلاع از ولایت ----- ۸۷

پرسش شماره ۶۶ (۶۴) ----- ۸۷

پاسخ ----- ۸۸

اشاره ----- ۸۸

اتمام حجت از سوی پیامبر(صلی الله علیه و آله) ----- ۸۸

عدم اختصاص اشکال به امامت ----- ۸۹

نقض وارد بر اشکال کننده ----- ۹۰

ایمان اجمالی و تفصیلی ----- ۹۰

استدلال به احادیث کتمان شده! ----- ۹۱

پرسش شماره ۶۷ (۷۷) ----- ۹۱

پاسخ ----- ۹۲

خلافت هارون و مردنش قبل از موسی! ----- ۹۶

پرسش شماره ۶۸ (۱۱۶) ----- ۹۶

پاسخ ----- ۹۶

فصل سوم: حضرت علی(علیه السلام) و بیعت ----- ۹۹

- بیعت کنندگان با ابوبکر و عمر، با من بیعت کردند ..... ۹۹
- پرسش شماره ۶۹ (۶۵) ..... ۹۹
- پاسخ ..... ۱۰۰
- اشاره ..... ۱۰۰
- نگاه همه جانبه ..... ۱۰۱
- هدف، پای بند کردن معاویه ..... ۱۰۲
- پای بندی به امور متناقض ..... ۱۰۳
- عدم دلالت بر فضیلت صحابه ..... ۱۰۴
- پای بندی ما به اجماع ..... ۱۰۴
- تفاوت بیعت حضرت علی (علیه السلام) با بیعت خلفا ..... ۱۰۵
- تأخیر حضرت علی (علیه السلام) در بیعت، اشتباه بود ..... ۱۰۵
- پرسش شماره ۷۰ (۱۲۵) ..... ۱۰۵
- پاسخ ..... ۱۰۶
- بیعت حضرت علی (علیه السلام) با دو کافر ..... ۱۱۱
- پرسش شماره ۷۱ (۳) ..... ۱۱۱
- پاسخ ..... ۱۱۲
- رهایم کنید و دیگری را بیابید ..... ۱۱۸
- پرسش شماره ۷۲ (۵) ..... ۱۱۸
- پاسخ ..... ۱۱۹
- فصل چهارم: نص بر امامت حضرت علی (علیه السلام) ..... ۱۲۳
- جانشینی حضرت علی (علیه السلام) در غزوة تبوک ..... ۱۲۳
- سوال شماره ۷۳ (۱۲۹) ..... ۱۲۳
- پاسخ ..... ۱۲۴
- اعتراض نکردن حاضران در غدیر به ابوبکر ..... ۱۲۵
- سؤال شماره ۷۴ (۱۴) ..... ۱۲۵
- پاسخ ..... ۱۲۵



- فصل پنجم: امام علی(علیه السلام) و خلفا ..... ۱۲۸
- ازدواج عمر با دختر حضرت علی(علیه السلام) ..... ۱۲۸
- پرسش شماره ۷۵ (۲) ..... ۱۲۸
- پاسخ ..... ۱۲۹
- اشاره ..... ۱۲۹
- تکفیر عمر توسط شیعیان ..... ۱۲۹
- ازدواج عمر با ام کلثوم ..... ۱۳۰
- ازدواج با زور و تهدید ..... ۱۳۳
- آیا او دختر حضرت زهرا(سلام الله علیها) بود؟ ..... ۱۳۴
- رفع نشدن مشکل با این ازدواج ..... ۱۳۵
- سخن ابوالقاسم کوفی ..... ۱۳۸
- عمل حاکم به علم خود ..... ۱۴۱
- روایات برآمده از کینه و پستی ..... ۱۴۱
- روایتی دروغین ..... ۱۴۴
- شادباش به عمر ..... ۱۴۸
- عذر بدتر از گناه ..... ۱۵۰
- روایتی عجیب تر ..... ۱۵۰
- نام گذاری فرزندان به نام ابوبکر و عمر ..... ۱۵۳
- پرسش شماره ۷۶ (۴) ..... ۱۵۳
- پاسخ ..... ۱۵۵
- وصلت با خلفا ..... ۱۵۸
- سؤال شماره ۷۷ (۷) ..... ۱۵۸
- پاسخ ..... ۱۶۱
- اشاره ..... ۱۶۱
- یکم: نام گذاری با نام دشمنان ..... ۱۶۱
- دوم: وصلت میان اهل بیت(علیهم السلام اجمعین) و خلفا ..... ۱۶۲

- ۱۶۵ ..... امام علی (علیه السلام) چیزی از دوران ابوبکر و عمر را تغییر نداد
- ۱۶۵ ..... پرسش شماره ۷۸ (۱۹)
- ۱۶۵ ..... پاسخ
- ۱۶۵ ..... اشاره
- ۱۶۵ ..... مصحف امام علی (علیه السلام)
- ۱۶۷ ..... ابوبکر و عمر، بهترین افراد امت
- ۱۶۹ ..... ازدواج موقت
- ۱۷۰ ..... امام علی (علیه السلام) و فدک
- ۱۷۰ ..... حج تمتع
- ۱۷۳ ..... نماز تراویح
- ۱۷۴ ..... حی علی خیر العمل
- ۱۷۴ ..... الصلاة خیر من النوم
- ۱۷۴ ..... تخطئه غیر از تکفیر است
- ۱۷۶ ..... الحاقیه
- ۱۷۶ ..... حی علی خیر العمل در اذان
- ۱۷۹ ..... آنچه از عبدالله بن عمر روایت شده است:
- ۱۸۱ ..... آنچه از امام علی بن حسین صلوات الله علیه روایت شده است:
- ۱۸۲ ..... آنچه از سهل بن حنیف نقل شده است:
- ۱۸۲ ..... آنچه از بلال نقل شده است:
- ۱۸۹ ..... تذکر و اشاره
- ۱۸۹ ..... اشکال های غیر وارد
- ۱۹۱ ..... شعار حی علی خیر العمل و جایگاه آن
- ۱۹۳ ..... سبب حذف حی علی خیر العمل
- ۱۹۴ ..... سخنی درباره این فتوا
- ۱۹۵ ..... دشمنی عمر با حضرت علی (علیه السلام) و جانشینی وی در مدینه!
- ۱۹۵ ..... پرسش شماره ۷۹ (۳۶)

پاسخ ..... ۱۹۶

اشاره ..... ۱۹۶

سخن درباره دوستی و دشمنی نیست ..... ۱۹۶

جانشینی حضرت علی(علیه السلام)از سوی عمر ..... ۱۹۶

جنگیدن خلفا با کافران و جنگیدن حضرت علی(علیه السلام)با مسلمانان ..... ۱۹۹

پرسش شماره ۸۰ (۷۳) ..... ۱۹۹

پاسخ ..... ۲۰۰

قرار گرفتن حضرت علی(علیه السلام)در شورای خلافت، حاکی از عدم توطئه عمر علیه او ..... ۲۰۵

پرسش شماره ۸۱ (۸۲) ..... ۲۰۵

پاسخ ..... ۲۰۵

یاری رساندن حضرت علی(علیه السلام)به عثمان، حاکی از رابطه دوستانه ..... ۲۱۱

پرسش شماره ۸۲ (۱۰۷) ..... ۲۱۱

پاسخ ..... ۲۱۱

اشاره ..... ۲۱۱

قاتل عثمان، معاویه بود ..... ۲۱۲

شرکت حضرت علی(علیه السلام)در جنگ با مرتدان و اعتراف به خلافت ابوبکر ..... ۲۱۹

پرسش شماره ۸۳ (۱۴۱) ..... ۲۱۹

پاسخ ..... ۲۱۹

اشاره ..... ۲۱۹

شرکت حضرت علی(علیه السلام)در جنگ با مرتدان ..... ۲۱۹

اسارت حنفیه کار ابوبکر بود ..... ۲۲۳

صحه گذاشتن بر خلافت ابوبکر ..... ۲۲۴

ستایش حضرت علی(علیه السلام) از عمر ..... ۲۲۹

پرسش شماره ۸۴ (۱۴۵) ..... ۲۲۹

پاسخ ..... ۲۳۰

اشاره ..... ۲۳۰

- مرثیه حضرت علی(علیه السلام) برای عمر - ۲۳۰
- دست و پا زدن ابن ابی الحدید - ۲۳۵
- دست و پا زدن فایده ندارد - ۲۳۷
- سخن پایانی - ۲۳۹
- فصل ششم: حضرت زهرا(سلام الله علیها) - ۲۴۲
- دفاع نکردن حضرت علی(علیه السلام) از همسرش - ۲۴۲
- پرسش شماره ۸۵ (۶) - ۲۴۲
- پاسخ - ۲۴۳
- اشاره - ۲۴۳
- ماجرای حضرت زهرا(سلام الله علیها) در منابع اهل سنت - ۲۴۶
- خدا با خشم حضرت فاطمه(سلام الله علیها) خشمگین می شود - ۲۴۸
- خشم حضرت زهرا(سلام الله علیها) از ابوبکر و عمر - ۲۴۹
- سقط شدن حضرت محسن(علیه السلام)، با ذکر سبب - ۲۵۰
- سقط شدن حضرت محسن(علیه السلام)، بدون ذکر سبب - ۲۵۱
- تهدید به آتش زدن خانه حضرت زهرا(سلام الله علیها) - ۲۵۱
- آتش افروختن در خانه حضرت زهرا(سلام الله علیها) - ۲۵۳
- یورش به خانه حضرت علی(علیه السلام) - ۲۵۳
- وصیت حضرت فاطمه(سلام الله علیها) در مورد نماز میت - ۲۵۵
- کتک زدن حضرت فاطمه(سلام الله علیها) - ۲۵۵
- شکستن پهلو حضرت فاطمه(سلام الله علیها) - ۲۵۷
- پیامبر(صلی الله علیه وآله) هذیان می گوید - ۲۵۷
- شکایت از شیخین در نزد پیامبر(صلی الله علیه و آله) - ۲۵۹
- وصیت حضرت فاطمه(سلام الله علیها) در مورد دفن شبانه - ۲۵۹
- خاک سپاری شبانه - ۲۶۰
- اقدام به نبش قبر حضرت فاطمه(سلام الله علیها) - ۲۶۱
- دوری جستن و سخن نگفتن حضرت فاطمه(سلام الله علیها) با ابوبکر - ۲۶۳

- ۲۶۳ ..... نفرین حضرت فاطمه (سلام الله علیها) بر ابوبکر
- ۲۶۴ ..... حضرت محسن (علیهم السلام) در نوزادی درگذشت -
- ۲۶۹ ..... ذکر نام حضرت محسن (علیهم السلام)
- ۲۷۳ ..... ارث نبردن حضرت زهرا (سلام الله علیها) از زمین
- ۲۷۳ ..... پرسش شماره ۸۶ (۳۰) -
- ۲۷۵ ..... پاسخ
- ۲۷۸ ..... چرا حضرت فاطمه (سلام الله علیها) امام نبود؟
- ۲۷۸ ..... پرسش شماره ۸۷ (۴۵) -
- ۲۷۸ ..... پاسخ
- ۲۷۹ ..... فهرست مطالب
- ۲۹۷ ..... درباره مرکز

## ترازوی حقیقت ترجمه میزان الحق جلد ۲

### مشخصات کتاب

سرشناسه: علامه سید جعفر مرتضی عاملی

عنوان و نام پدیدآور: ترازوی حقیقت ترجمه میزان الحق / تألیف: علامه سید جعفر مرتضی عاملی ؛ برگردان: محمود نظری؛  
ویرایش: ابراهیم بیگدلی

مشخصات نشر: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۹

زبان: فارسی

مشخصات ظاهری: ۴ج

موضوع: شبهات و پاسخ به آنها

موضوع: اعتقادات - امامت - خلافت

موضوع: غصب خلافت

موضوع: شیعه و امامان شیعه

موضوع: صحابه - همسران پیامبر

ص: ۱

اشاره



جلد دوم

ترازوی حقیقت

ترجمه میزان الحق

تألیف: علامه سید جعفر مرتضی عاملی

برگردان: محمود نظری

ویرایش: ابراهیم بیگدلی

ص: ۳





بخش چهارم: حضرت علی (علیه السلام) و حضرت زهرا (سلام الله علیها) پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله)

اشاره

ص: ۵

چرا ابوبکر با مرتدان جنگید و گفت: «اگر مردم زکاتی را که به رسول خدا می پرداختند، از من دریغ کنند \_ حتی اگر زانو بند شتر باشد \_ با آن ها خواهم جنگید؛ اما طبق گفته شیعیان، علی از ترس این که مردم مرتد شوند، قرآنی را که پیامبر به او املاء کرده بود و خود آن را نوشته بود، بیرون نیاورد؛ در حالی که او خلیفه بود و طبق ادعای شیعیان، ویژگی های خاصی داشت و از سوی خداوند یاری می شد! او با همه این احوال، از ترس این که مردم مرتد شوند، قرآن را بیرون نیاورد و راضی شد که مردم در گمراهی بمانند؛ اما ابوبکر به خاطر زانو بند شتر، با مرتدان جنگید!

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

ص: ۶

برای پاسخ به این سؤال، باید آن را به دو بخش تقسیمی کنیم:

### عدم انطباق آیات و روایات ارتداد بر مرتدان زمان ابوبکر

درباره کسانی که در صدر اسلام ادعای نبوت کردند، باید بگوییم:

الف: کسانی که با ادعای نبوت یا پیروی از مدعیان نبوت، مرتد شدند، در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله این کار را کردند، نه پس از وفات آن حضرت. بنا بر این، آن ها خارج از مصداق فرمایش خداوند هستند که می فرماید: «أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ؟» (۱) اگر او بمیرد یا کشته شود، آیا [از پیروی او و عقیده خود] باز می گردید؟». همچنین حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن ها انطباق ندارد؛ همان حدیثی که می فرماید: «إنك لا تدری ما أحدثوا بعدك، إنهم ارتدوا علی أعقابهم القهقری؛ تو نمی دانی پس از تو چه بدعت ها گذاشتند و آن ها به صورت قهقری، به گذشته خود باز گشتند» (۲).

ص: ۷

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

۲- ر.ک: صحیح بخاری، چاپ محمد علی صبیح، ج ۶، ص ۶۹ و ۷۰ و ۱۲۲ و ج ۸، ص ۱۳۶ و ۱۴۸ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۴۹ و ۱۶۹ و ۲۰۲ و ج ۹، ص ۵۸ و ۵۹ و ۶۳ و ۶۴ و چاپ دار الفکر، ج ۵، ص ۱۹۲ و ۲۴۰ و ج ۷، ص ۱۹۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ج ۸، ص ۸۷؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۸ و ۱۵۰ و ج ۷، ص ۶۷ و ۶۸ و ۷۰ و ۷۱ و ۹۹۶ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ج ۸، ص ۱۵۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳۵ و ۲۵۳ و ۳۸۴ و ۴۰۲ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۲۵ و ۴۳۹ و ۴۵۳ و ج ۳، ص ۲۸ و ۱۰۲ و ۲۸۱ و ج ۵، ص ۴۸ و ۵۰ و ۳۳۹ و ۳۸۸ و ۳۹۳ و ۴۰۰ و ۴۱۲؛ کنز العمال، چاپ هند، ج ۱۱، ش ۱۴۱۶ و ۲۴۱۶ و ۲۴۷۲ و چاپ مؤسسه الرساله، ج ۴، ص ۵۴۳ و ج ۵، ص ۱۲۶ و ج ۱۱، ص ۱۷۷ و ج ۱۳، ص ۲۳۹ و ج ۱۴، ص ۳۵۸ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶؛ المصنف، صنعانی، ج ۱۱، ص ۴۰۷؛ المغازی واقدی، ج ۱، ص ۴۱۰؛ الاستیعاب، در حاشیة الاصابه، ج ۱، ص ۱۵۹ و ۱۶۰ و چاپ دار الجیل، ج ۱، ص ۱۶۴؛ الجمع بین الصحیحین، ش ۱۳۱ و ۲۶۷. ر.ک: الاقتصاد، شیخ طوسی، ص ۲۱۳؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۹۳؛ شرح اصول کافی، ج ۱۲، ص ۱۳۱ و ۳۷۸ و ۳۷۹؛ کتاب سلیم بن قیس، تحقیق الانصاری، ص ۱۶۳ و ۲۷۰؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص ۲۲۸ و ج ۲، ص ۲۷۷؛ کتاب الغیبه، نعمانی، ص ۵۴؛ المسترشد، ص ۲۲۹؛ الافصاح، شیخ مفید، ص ۵۱؛ التعجب، کراجکی، ص ۸۹؛ العمده، ابن بطریق، ص ۴۶۶ و ۴۶۷؛ الطرائف، ابن طاووس، ص ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸؛ الملاحم، ابن طاووس، ص ۷۵؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۸۱ و ج ۳، ص ۱۰۷ و ۱۴۰ و ۲۳۰؛ عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۵۹؛ وصول الاخیار الی اصول الاخبار، ص ۶۵ و ۶۶ و ۶۷؛ الصوارم المهرقه، ص ۱۰؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۱۴۰ و ۲۴۰ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴؛ بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۶ و ۲۷ و ج ۲۳، ص ۱۶۵ و ج ۲۸، ص ۱۹ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۱۲۷ و ۲۸۲ و ج ۲۹، ص ۵۶۶ و ج ۳۱، ص ۱۴۵ و ج ۳۷، ص ۱۶۸ و ج ۶۹، ص ۱۴۸؛ مناقب اهل البيت عليهم السلام، شیروانی، ص ۳۹۴ و ۳۹۵؛ النص والاجتهاد، ص ۵۲۴ و ۵۲۵؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۰۳؛ الغدير،

اميني، ج ٣، ص ٢٩٦؛ مستدرک سفينه البحار، ج ٦، ص ١٧٥؛ مكاتيب الرسول، ج ١، ص ٥٧٦؛ مواقف الشيعة، ج ٣، ص ٢٠٨؛  
ميزان الحكمه، ج ٢، ص ١٠٦٢ و ج ٣، ص ٢١٨٨؛ سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١٠١٦؛ سنن ترمذى، ج ٤، ص ٣٨ و ج ٥، ص ٤.  
و.ر.ك: سنن نسائي، ج ٤، ص ١١٧؛ مستدرک حاكم، ج ٣، ص ٥٠١ و ج ٤، ص ٤٥٢؛ شرح مسلم، نووى، ج ٣، ص ١٣٦ و ج  
٤، ص ١١٣ و ج ١٥، ص ٦٤؛ مجمع الزوائد، ج ٣، ص ٨٥ و ج ٩، ص ٣٦٧ و ج ١٠، ص ٣٦٥؛ فتح البارى، ج ١١، ص ٣٣٣ و  
ج ١٣، ص ٣؛ عمدہ القارى، ج ١٥، ص ٢٤٣ و ج ١٨، ص ٢١٧ و ج ١٩، ص ٦٥ و ج ٢٣، ص ١٠٦ و ١٣٧ و ١٤٠ و ج ٢٤، ص  
١٧٦؛ تحفه الاحوذى، ج ٧، ص ٩٣ و ج ٩، ص ٦ و ٧؛ مسند ابى داود طيالسى، ص ٣٤٣؛ المصنف، ابن ابى شيبه، ج ٧، ص  
٤١٥ و ج ٨، ص ١٣٩ و ٦٠٢؛ مسند ابن راهويه، ج ١، ص ٣٧٩؛ منتخب مسند عبد بن حميد، ص ٣٦٥؛ تأويل مختلف الحديث،  
ص ٢١٧؛ الآحاد و المثانى، ج ٥، ص ٣٥٢؛ السنن الكبرى، نسائي، ج ١، ص ٦٦٩ و ج ٦، ص ٣٣٩ و ٤٠٨؛ مسند ابى يعلى، ج  
٧، ص ٣٥ و ٤٠ و ٤٣٤ و ج ٩، ص ١٠٢ و ١٢٦؛ صحيح ابن حبان، ج ١٦ ص ٣٤٤؛ المعجم الاوسط، ج ١، ص ١٢٥ و ج ٦،  
ص ٣٥١ و ج ٧، ص ١٦٦؛ المعجم الكبير، ج ٧ ص ٢٠٧ و ج ١٢، ص ٥٦ و ج ١٧، ص ٢٠١ و ج ٢٣، ص ٢٩٧؛ مسند  
الشاميين، ج ٣، ص ١٦ و ٣١٠ و ج ٤، ص ٣٤؛ مسند الشهاب، ج ٢، ص ١٧٥؛ الاستذكار، ابن عبد البر، ج ٥، ص ١١١؛ التمهيد،  
ابن عبد البر، ج ٢، ص ٢٩١ و ٢٩٢ و ٢٩٣ و ٣٠١ و ٣٠٨ و ج ١٩، ص ٢٢٢؛ رياض الصالحين، نووى، ص ١٣٨؛ تخریج  
الاحاديث و الآثار، ج ١، ص ٢٤١؛ تغليق التعليق، ابن حجر، ج ٥، ص ١٨٥ و ١٨٧؛ الجامع الصغير، سيوطى، ج ٢، ص ٤٤٩؛  
فيض القدير، ج ٥، ص ٤٥٠؛ تفسير جوامع الجامع، ج ٣، ص ٨٥٦؛ مجمع البيان، ج ١٠، ص ٤٥٩؛ الاصفى، ج ٢، ص ١٤٨٣؛  
الصابى، ج ١، ص ٣٦٩ و ج ٥، ص ٣٨٢ و ج ٧، ص ٥٦٦؛ نور الثقلين، ج ٥، ص ٦٨٠؛ كتر الدقائق، ج ٢، ص ١٩٥؛ الميزان، ج  
٣، ص ٣٨٠؛ تفسير القرآن، صنعانى، ج ٢، ص ٣٧١ و جامع البيان، ج ٤، ص ٥٥؛ تفسير ابن ابى حاتم، ج ٤، ص ١٢٥٤؛ معانى  
القرآن، نحاس، ج ٢، ص ٣٨٢؛ تفسير ثعلبى، ج ٣، ص ١٢٦ و ج ١٠، ص ٣٠٨؛ تفسير شمعانى، ج ٢، ص ٧٧ و ج ٦، ص ٢٩٠.  
و.ر.ك: تفسير بغوى، ج ٢، ص ٧٦؛ زاد المسير، ج ٨، ص ٣٢٠؛ الجامع لاحكام القرآن، ج ٤، ص ١٦٨ و ج ٦، ص ٣٦١ و  
٣٧٧؛ تفسير القرآن العظيم، ج ٢، ص ١٢٤ و ج ٣، ص ٢٦١ و ج ٤، ص ٥٩٥؛ الدر المنثور، ج ٢، ص ٣٤٩ و ج ٥، ص ٩٦ و ج  
١٧، ص ٢١١ و ج ٢٢، ص ٤٥. و.ر.ك: طبقات المحدثين باصبهان، ج ٣، ص ٢٣٤؛ علل دار قطنى، ج ٥، ص ٩٦ و ج ٧، ص  
٢٩٩؛ تاريخ مدينه دمشق، ج ٢٠، ص ٣٧٢ و ج ٣٦، ص ٨ و ج ٤٧، ص ١١٧؛ سير اعلام النبلاء، ج ١، ص ١٢٠؛ تاريخ المدينه،  
ابن شبه، ج ٤، ص ١٢٥١؛ البدايه و النهايه، ج ٦، ص ٢٣١؛ امتاع الاسماع، ج ٣، ص ٣٠٥ و ٣٠٦ و ج ١٤، ص ٢٢٢ و ٢٢٣؛  
بشاره المصطفى، طبرى، ص ٢١٧؛ الدر النظيم، ص ٤٤٤؛ نهج الايمان، ابن جبر، ص ٥٨٣؛ العدد القويه، حلى، ص ١٩٨؛ سبل  
الهدى و الرشاد، صالحى، ج ١٠، ص ٩٦؛ ينابيع الموده، ج ١، ص ٣٩٨؛ النصائح الكافيه، محمد بن عقيل، ص ١٦٤ و ١٦٥.



کسانی که ادعای نبوت کردند، عبارت بودند از: اسود عنسی، طلیحہ بن خویلد، مسيلمہ کذاب، و علقمہ بن علاثہ.

سجاح که به مسيلمہ پیوست، اهمیت چندانی ندارد که ذکر شود. ام زمل \_ یعنی سلمی بنت مالک \_ نیز مرتبہ قابل توجهی نداشت؛ چون مدعی مستقلی به شمار نمی رفت و تنها شماری از قبیلہ غطفان و آوارگان آن منطقه، برای ادامہ جنگ با خالد، به او پیوستند.

ب: درباره «مانعین زکات» که از پرداخت زکات خودداری کردند، باید گفت که با بررسی متون تاریخی و روایی، برای ما روشن می شود که سرکرده آن ها، مالک بن نویره بود. عمر بن خطاب و بسیاری دیگر از صحابه، به کشتن مالک اعتراض کردند و از ابوبکر خواستند که خالد را به خاطر این کار بکشد؛ زیرا مالک مسلمان بود. ولی ابوبکر از این کار خودداری کرد و برای خالد، بهانه تراشید که او تأویل کرده و در تأویلش به خطا رفته است. از این رو، اسرای بنوحنیفه را باز گرداند و دیه مالک را به برادرش متمم بن نویره پرداخت. (۱).

ص: ۹

---

۱- . الغدير اميني، ج ۷، ص ۱۶۰؛ تاريخ ابي الفداء، ج ۱، ص ۱۵۸. و ر.ك: تاريخ الخميس، ج ۲، ص ۲۰۹؛ شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۵۸؛ وفيات الاعيان، ج ۶، ص ۱۵؛ الالقب، شيخ عباس قمي، ج ۱، ص ۴۲؛ الفائق، ج ۲، ص ۱۵۴ [ج ۳، ص ۱۵۷]؛ النهايه، ج ۳، ص ۲۵۷ [ج ۴، ص ۱۵]؛ تاريخ ابي الفداء، ج ۱، ص ۱۵۸؛ تاج العروس، ج ۸، ص ۷۵؛ روضه المناظر، ج ۱، ص ۱۹۱ و ۱۹۲.

همه این رویدادها نشان می دهد که مانعین زکات \_ که سرکرده آن ها مالک بن نویره بود \_ مرتد نشدند؛ بلکه ارتداد، تهمتی بود که پیروان خلفا، برای کاستن از وخامت این حادثه هولناک، آن را پی ریزی کردند.

ج: جنگ هایی که با عنوان «جنگ با مرتدین» صورت گرفت، جنگ با اهل ارتداد نبود؛ بلکه جنگ با اهل اقتدار بود و برای تسلط هر چه بیشتر بر اوضاع صورت می گرفت. بنا بر این، ابوبکر با مرتدان ننگید؛ بلکه با مسلمانان جنگید و آن ها را به خاک و خون کشید و کشتگان آن ها را بخشید و فرمانده قاتلان را پشتیبانی کرد و به دفاع جانانه از او پرداخت. همه این کارها، فقط به خاطر این بود که مالک و دیگران، به خلافت ابوبکر اعتراف نکردند و بر این اساس، گفتند که زکات خود را تنها به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله می پردازند، یا به فقیران قبیله خود می دهند.<sup>(۱)</sup>

اما پیروان خلفا، با این ادعا که آن ها از دین مرتد شده اند، تلاش کردند این موضوع را لاپوشانی کنند.

آنچه که موجب حیرت و سرگشتگی می شود، این است که ابوبکر، خواهر خود را به ازدواج یکی از سران ارتداد در آورد؛ آن هم زمانی که او را به عنوان اسیر، نزد ابوبکر بردند. با این که اصلاً معقول نیست که در حال اسارت و پیش از باز کردن زنجیر از دست و پای مرتد، نسبت به توبه اش یقین کرد.

ص: ۱۰

---

۱- . الفضائل شاذان، ص ۱۹۲ \_ ۱۹۵؛ بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۳۴۳؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۸۰ به نقل از شیخ عمی در کتاب الواحد. خوب است در این خصوص، به کتاب الجمل شیخ مفید و پاورقی های آن در ص ۱۱۸ مراجعه شود که در آن، به نقل از العسل المصفی فی تهذیب زین الفتی، ج ۱، ص ۲۳۹ \_ ۲۷۸ آمده است: «نخستین کسی که نصرانی و مرتد شد، حارث بن سنان بود؛ ولی اهل رده، ادعای نصرانیت و یهودیت و مجوسیت نداشتند. آن ها تنها می گفتند که ما نماز می خوانیم و روزه می گیریم، ولی زکات نمی دهیم».



آن گونه که در الغدیر آمده، خلاصه داستان از این قرار است: پس از آن که اشعث بن قیس مرتد شد و جنایات بسیاری انجام داد و با مسلمانان جنگید، او را به اسارت گرفتند و نزد خلیفه بردند. خلیفه گفت: «با توجه به کارهایی که انجام داده ای، به نظرت با تو چه کنم؟». گفت: «بر من منت بگذاری و از زنجیر آزادم کن و خواهرت را به ازدواج من در آور؛ چون من توبه کردم و اسلام آوردم». ابوبکر گفت: «همه این کارها را انجام می دهم». سپس او را آزاد کرد و خواهرش ام فروه بنت ابوقحافه را به ازدواج او در آورد. اشعث ناگهان شمشیر کشید و به بازار شتر فروشان رفت و هر شتری را که دید، گلوییش را برید. مردم فریاد زدند: «دوباره اشعث کافر شد». وقتی کار او پایان یافت، شمشیرش را زمین گذاشت و گفت: «به خدا سوگند کافر نشده ام. این مرد، خواهرش را به ازدواج من در آورد. اگر در شهر خودم بودم، ولیمه ای بهتر از این می دادم. ای اهل مدینه! بیاید از گوشت این شتران بخورید. ای صاحبان شترها! بیاید پول شترهای تان را بگیرید». آن روز، همانند عید قربان شده بود.

وبره بن قیس خزرجی در این باره می گوید:

«لقد أولم الكندی يوم ملاکه \* ولیمه حمال لثقل الجرائم

لقد سل سیفا کان مذ کان مغمدا \* لدی الحرب منها فی الطلا و الجماجم

فأغمده فی کل بکر و سابح \* و غیر و بغل فی الحشا و القوائم

فقل للفتی الکندی يوم لقائه \* ذهب بأسنی مجد أولاد آدم

کندی در روز داماد شدنش ولیمه داد؛ ولیمه ای که کِشندۀ بار جرم های سنگین می دهد. شمشیری برکشید که از ابتدای بودنش به هنگام جنگیدن، غلافش بدن ها و جمجمه ها بود. پس آن را در شکم و پای هر شتر و اسب و استر و الاغی فرو

برد. روزی که جوانمرد کندی را دیدی، به او بگو: به درخشان ترین بزرگی در میان فرزندان آدم دست یافتی».

اصبغ بن حرمه لیشی، برای اعلام انزجار از این ازدواج، خطاب به ابوبکر گفته است:

أتیت بکندی قد ارتد و انتهی \* إلی غایه من نکث میثاقه کفرا

«فکان ثواب النکث إحياء نفسه \* و کان ثواب الکفر تزویجه البکرا

و لو أنه یأبی علیک نکاحها \* و تزویجها منه لأمهرته مهرا

و لو أنه رام الزیاده مثلها \* لأنکحته عشرا و أتبعته عشرا

فقل لأبی بکر لقد شنت بعدها \* قریشا و أخلمت النباهه و الذکرا

أما کان فی تیم بن مره واحد \* تزوجه؟ لولا أردت به الفخرا

و لو كنت لما أن أتاک قتلته \* لأحرزتها ذکرا و قدمتها ذخرا

فأضحی یری ما قد فعلت فریضه \* علیک فلا حمدا حویت و لا اجرا

کندی را در حالی آوری که مرتد شده بود و از لحاظ کفر، به نهایت درجهٔ پیمان شکنی رسیده بود. پاداش این بیعت شکنی، زنده نگه داشتن او شد و پاداش کفرش، دادن دختر باکره به او گردید. حتماً اگر او این ازدواج را بر نمی تافت، مهر سنگینی به او می دادی. و اگر او دختران بیشتری می خواست، ده ها دختر به ازدواجش درمی آوردی. به ابوبکر بگویند که بعد از این کار، پشت قریش خمیده شد و خوشنامی و آوازه اش فروکش کرد. اگر به دنبال فخر نبودی، آیا یک نفر در قبیلهٔ تیم بن مره وجود نداشت که خواهرت را به ازدواج او درآوری؟ هنگامی که اشعث را نزد تو آوردند، اگر او را می کشتی، با این کار برای خود نامی به دست می آوردی و آن را به عنوان ذخیرهٔ قیامت پیش می فرستادی. او قربانی کرد و کار

تو را وظیفه انگاشت. پس نه برای خودت ستایشی کسب کردی و نه پاداشی به چنگ آوردی» (۱).

نکشتن اشعث، یکی از کارهایی بود که ابوبکر به هنگام مرگ، به خاطر آن افسوس خورد و گفت: «کاش او را کشته بودم». از عبدالرحمن بن عوف روایت شده است که به هنگام بیماری ابوبکر که به مرگ وی انجامید، به عیادتش رفتم. او را اندوهگین دیدم. سلام کردم و گفتم: «خدا را شکر بهبود یافته ای». ابوبکر گفت: «آیا تو در من بهبودی می بینی؟». گفتم: «آری». ابوبکر گفت: «به شدت درد می کشم؛ اما دردی که از دست شما می کشم، از این بیماری شدیدتر است. من امور شما را به دست کسی سپردم که او را بهترین فرد در میان شما می دانم؛ اما به خاطر این موضوع (یعنی انتخاب عمر بن خطاب برای خلافت) دماغ همه شما باد کرده است» (۲).

و هر یک از شما می خواهد به جای او خلیفه باشد. می بینم که دنیا به شما رو کرده است؛ در حالی که پیش تر این چنین نبود. دنیا چنان به شما رو کرده که پرده های حریر آویزان می کنید و اورنگ دیا روی هم می چینید و از خوابیدن بر پشم آذری ناراحت می شوید، گو این که بر خار مغیلان خفته اید. به خدا سوگند اگر هر یک از شما را بیاورند و بدون آن که حدی بر او باشد، گردنش را بزنند، بهتر از آن است که در سیاهی دنیا فرو رود. شما نخستین کسانی هستید که فردا مردم را گمراه می سازید و آن ها را از پیمودن راه درست

ص: ۱۳

---

۱- . الغدير، اميني، ج ۷، ص ۱۷۵ به نقل از این منابع: تاريخ الامم والملوك، ج ۳، ص ۲۷۶؛ ثمار القلوب، ثعالبي، ص ۶۹؛ الاستيعاب، پاورقي الاصابه، ج ۱، ص ۵۱؛ الكامل في التاريخ، ج ۲، ص ۱۶۰؛ مجمع المثل، ميداني، ج ۲، ص ۳۴۱؛ الاصابه، ج ۱، ص ۵۱ و ج ۳، ص ۶۳۰. و ر.ك: شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد معتزلي، ج ۱، ص ۲۹۴ - ۲۹۶.

۲- . این اصطلاحی است برای کسی که تکبر کند و زیر بار نرود. مترجم

باز می‌دارید و به چپ و راست می‌کشانید. ای راهنمای راه! مسیر پیش رو، یا فجر و روشنایی است یا ننگ و رسوایی» (۱).

به ابوبکر گفتم: «خدا تو را بیامرزد. بر خودت سخت نگیر. دوباره حالت بدتر می‌شود. مردم نسبت به تو، دو گروه هستند: یا کسانی که نظرشان همانند نظر تو است و تو را همراهی می‌کنند؛ یا کسانی که با تو مخالفند، ولی به تو مشورت می‌دهند و آن گونه که دوست داری با تو گفت و گو می‌کند. به نظر ما، تو چیزی جز خوبی نمی‌خواستی و پیوسته اهل صلاح و اصلاح بودی. پس نباید برای چیزی از دنیا اندوهگین باشی».

ابوبکر گفت: «همین طور است. من بر چیزی از دنیا اندوهگین نیستم؛ مگر به خاطر سه چیز که انجام دادم و کاش انجام نمی‌دادم؛ و سه چیز که انجام ندادم و کاش انجام می‌دادم؛ و سه چیز که کاش درباره آن‌ها از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌پرسیدم.

آن سه چیز که کاش هرگز انجام نمی‌دادم، این بود که دوست داشتم هرگز در خانه فاطمه را نمی‌گشودم، حتی اگر آن را برای جنگ با من بسته بودند؛ و دوست داشتم هرگز فجائنه سلمی را آتش نمی‌زدم، بلکه او را می‌کشتم یا رهایش می‌کردم؛ و دوست داشتم در روز سقیفه بنی ساعده، خلافت را به گردن یکی از آن دو — یعنی عمر و ابوعبیده — می‌انداختم و یکی از آن‌ها امیر می‌شد و من وزیر می‌شدم.

ص: ۱۴

---

۱- زمخشری می‌گوید: «انما هو الفجر او البجر» آمده و بحر نیز روایت شده است؛ یعنی دریا و غرق شدن. ر.ک: الفائق فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۸۹.

اما آن سه چیز که کاش انجام داده بودم، این بود که دوست داشتم روزی که اشعث بن قیس را به عنوان اسیر پیش من آوردند، گردنش را می زدم، چون برایم ثابت شد که او هر شری را ببیند، به آن یاری می رساند؛ و دوست داشتم روزی که خالد بن ولید را به سوی مرتدان روانه کردم، خود نیز در منطقه ذی قصه اقامت می گزیدم تا در صورت پیروزی مسلمانان، به تماشا می نشستم و در صورت شکست، به آنان می پیوستم و یاری شان می کردم؛ و دوست داشتم هنگام فرستادن خالد بن ولید به شام، عمر را نیز به عراق می فرستادم و در راه خدا، هر دو دست خود را باز می گذاشتم. (او هنگام گفتن این سخن، دو دست خود را باز کرد).

اما آن سه چیزی که دوست داشتم از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسم، این بود که کاش از او می پرسیدم که امر خلافت، از آن چه کسی است تا هیچ کس در این باره به نزاع برنخیزد؛ و کاش از او می پرسیدم که آیا انصار نیز بهره ای از خلافت دارند؛ و کاش درباره میراث عمه و دختر برادر پرسیده بودم. همیشه نسبت به این دو، دغدغه دارم. (۱).

ص: ۱۵

۱- . الغدير اميني، ج ۷، ص ۱۷۰ و ۱۷۱ به نقل از این منابع: الاموال، ابی عبید، ص ۱۳۱؛ تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۵۲؛ الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۱۸؛ مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۱۴؛ العقد الفريد، ج ۲، ص ۲۵۴. و ر.ك: تاريخ يعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۷؛ تاريخ الاسلام ذهبی، ج ۱، ص ۱۱۷ و ۱۱۸؛ اثبات الهداه، ج ۲، ص ۳۵۹ و ۳۶۷ و ۳۶۸؛ العقد الفريد، ج ۴، ص ۲۶۸؛ الايضاح، ابن شاذان، ص ۱۶۱؛ الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۱۸؛ سير اعلام النبلاء (سير الخلفاء الراشدين)، ص ۱۷؛ مجموع الغرائب كفعمی، ص ۲۸۸؛ مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۱۴ و ج ۲، ص ۳۰۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد معتزلی، ج ۱، ص ۱۳۰ و ج ۱۷، ص ۱۶۸ و ۱۶۴ و ج ۶، ص ۵۱ و ج ۲، ص ۴۷ و ۴۶ و ج ۲۰، ص ۲۴ و ۱۷؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۰۹ و ج ۲، ص ۲۱۵؛ الامامه (مخطوط که عکس آن در کتابخانه مرکز الاسلامی للدراسات بیروت یافت می شود)، ص ۸۲؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۸۹؛ تاریخ الامم و الملوك، چاپ دار المعارف، ج ۳، ص ۴۳۰؛ كنز العمال، ج ۳، ص ۱۲۵ و ج ۵، ص ۶۳۱ و ۶۳۲؛ الرسائل الاعتقاديہ (رساله طريق الارشاد)، ص ۴۷۰ و ۴۷۱؛ منتخب كنز العمال، چاپ شده در حاشیة مسند احمد، ج ۲، ص ۱۷۱؛ المعجم الكبير، طبرانی، ج ۱، ص ۶۲؛ ضياء العالمين، مخطوط، ج ۲، قسم ۳، ص ۹۰ و ۱۰۸ به نقل از منابع متعدد؛ النص و الاجتهاد، ص ۹۱؛ السبعه من السلف، ص ۱۶ و ۱۷؛ معالم المدرستين، ج ۲، ص ۷۹ به نقل از تاريخ ابن عساکر (ترجمه ابی بکر) و مرآه الزمان. و ر.ك: زهر الربيع، ج ۲، ص ۱۲۴؛ انوار الملوك، ص ۲۲۷؛ بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۱۲۳ و ۱۳۶ و ۱۳۸ و ۱۴۱ و ۳۵۲؛ نفحات اللاهوت، ص ۷؛ حديقہ الشيعه، ج ۲، ص ۲۵۲؛ تشييد المطاعن، ج ۱، ص ۳۴۰؛ دلائل الصدق، ج ۳، قسم ۱، ص ۳۲؛ الخصال، ج ۱، ص ۱۷۱ و ۱۷۳؛ حياه الصحابه، ج ۲، ص ۲۴؛ الشافي مرتضى، ج ۴، ص ۱۳۷ و ۱۳۸؛ المغنی عبدالجبار، ج ۲۰، قسم ۱، ص ۳۴۰ و ۳۴۱؛ نهج الحق، ص ۲۶۵؛ الاموال، ابی عبید، ص ۱۹۴ (گرچه به آن تصريح نکرده است)؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۰۳؛ تلخیص الشافي، ج ۳، ص ۱۷۰؛ تجريد الاعتقاد، نصير الدين طوسی، ص ۴۰۲؛ كشف المراد، ص ۴۰۳؛ مفتاح الباب (یا باب حادی عشر)، عرب شاهی، تحقيق مهدی محقق، ص ۱۹۹؛ تقريب المعارف، ص ۳۶۶ و ۳۶۷؛ اللوامع الالهيه في مباحث الكلاميه، مقداد، ص ۳۰۲؛ مختصر تاريخ مدينه دمشق، ج ۱۳، ص ۱۲۲؛ منال الطالب، ص ۲۸۰.

علامه امینی می گوید: «سند این روایت، صحیح است و همه رجال آن، مورد وثوق می باشند. چهار تن از آن ها، جزو رجال صحاح سته هستند».(۱).

در این روایت و روایت مربوط به ماجرای اشعث، نکات بسیار مهمی وجود دارد که شایسته است مورد توجه قرار گیرد؛ اما از آنجایی که این کتاب، در صدد بررسی این گونه امور نیست، ما آن را به خود خوانندگان محترم واگذار می کنیم.

### **عدم رضایت حضرت علی(علیه السلام) به گمراهی مردم**

در مورد امتناع امام علی صلوات الله علیه از ارائه قرآنی که به املائی رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشته بود، باید گفت که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آن قرآن را نزد غاصبان خلافت برد، ولی آن ها چیزهایی در آن دیدند که برایشان دردسرساز بود. از این رو، آن را به حضرت بازگرداندند و به او گفتند: «ما نیازی به آن نداریم». سپس از زید بن ثابت خواستند قرآنی را برای آن ها گرد آورد. او نیز همین قرآنی را که تا به امروز میان مسلمانان رواج دارد، برای آن ها گردآوری کرد.

ص: ۱۶

فرق میان این دو قرآن، در این است که قرآن رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اساس ترتیب نزول نوشته شده بود و آیات ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه، از هم شناخته می شد و شأن نزول آیات در آن مشخص شده بود و معلوم بود که هر آیه، کی و کجا و درباره چه کسی نازل شده است. همچنین شرح و تفسیر و مطالب دیگری را نیز در بر داشت.

آن هایی که رسوایی خود را در آن قرآن یافتند و تاب تحملش را نداشتند، آن را برگرداندند و قرآنی عاری از همه مطالب یاد شده را نوشتند و در آن، تنها به متن آیات بسنده کردند. پس امام علی صلوات الله علیه از ارائه قرآن به مردم امتناع نکرد؛ بلکه آن را عرضه نمود؛ اما خود آن ها نپذیرفتند و آن را رد کردند.

پرسش گر در صدد است تا ثابت کند که «ابوبکر کوشید از گسترش ارتداد برای جلوگیری کند؛ ولی امام علی صلوات الله علیه راضی شد مردم در گمراهی بمانند». با توجه به مطالبی که تا کنون گفته شد، سخن پرسش گر باطل می گردد.

اما این که چرا امام علی صلوات الله علیه در زمان خلافتش، این قرآن را به مردم عرضه نکرد، پرسشی است که ما در پاسخ به سؤال شماره ۱۳۷ به آن پرداختیم و گفتیم که بیرون آوردن آن قرآن در زمان خلافت امام علی صلوات الله علیه، زمینه را برای شبهه افکنان فراهم می کرد تا شایعات مسموم خود را گسترش دهند و در صحت مطالب آن، تردید ایجاد کنند. ممکن بود آن ها در مورد پذیرفته نشدن آن قرآن توسط خلفای پیشین، پرسش هایی را مطرح سازند و شایعه نمایند که به خاطر صحیح نبودن مطالبش، مورد پذیرش خلفا قرار نگرفته است. با توجه به این که آن مصحف، به مدت ربع قرن، از دیده ها پنهان مانده بود، این امر می توانست تردید مردم را نسبت به صحت آن، افزون گرداند.

و الحمد لله و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

## دم نزدن حضرت علی (علیه السلام) دلاور، از غضب خلافت

### پرسش شماره ۵۵ (۳۲)

شیعه و اهل سنت، بر این اجماع دارند که علی بن ابی طالب رضی الله عنه فردی بسیار شجاع و دلیر بود و در این عرصه، کسی به گرد پای او نمی رسید. او در راه خدا، از ملامت هیچ ملامت کننده ای نمی هراسید و از آغاز زندگی تا زمانی که به دست ابن ملجم کشته شد، لحظه ای از این شجاعت دست برنداشت.

همان گونه که بر همگان معلوم است، شیعه می گوید که علی بن ابی طالب، جانشین بلافضل پیامبر صلی الله علیه و سلم بود. سؤالی که پیش می آید، این است که آیا پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و سلم، شجاعت علی رضی الله عنه پایان یافته بود که حاضر شد با ابوبکر صدیق بیعت کند؟ و سپس با فاروق عمر بن خطاب بیعت نماید؟ و پس از آن، به بیعت با عثمان بن عفان تن دهد؟ آیا نمی توانست برای یک بار هم که شده، بالای منبر پیامبر صلی الله علیه و سلم برود و با صدای بلند اعلام کند که خلافت را از او غضب کرده اند و او به خلافت سزاوارتر است؛ چون وصی پیامبر صلی الله علیه و سلم می باشد؟ چرا او با آن همه دلاوری و شجاعتی که داشت و با آن همه یاران و دوستانی که پیرامونش بودند، دست به چنین اقدامی نزد؟!

**پاسخ**

**اشاره**

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

ص: ۱۸



## فرق شجاعت و تهور

شجاع بودن امام علی صلوات الله علیه، به این معنا نیست که او متهور بود و بدون توجه به عواقب کار، به مردم حمله می کرد؛ همچنین این گونه نبود که شجاعت خود را خارج از چارچوب شرع به کار گیرد و در پی انتقام از مردم باشد و آتش درون را فرونشاند. شجاعت او، از خدا بود و برای خدا بود و در راه خدا صرف می شد.

## اعتراض به غاصبان خلافت

رساترین اعتراض که ممکن بود علیه غاصبان خلافت انجام شود، همان اعتراضی است که از امام علی صلوات الله علیه به ثبت رسیده است. او با صبر خود، آنان را به زحمت انداخت و از حالت تعادل خارج کرد. مردم به چشم خود دیدند که چگونه غضب کنندگان حقش، به خانه او هجوم بردند و بر او حمله ور شدند و همسرش را مورد ضرب و شتم قرار دادند و جنین وی را سقط نمودند. و لابد همه پرسیدند که سبب این همه هجوم بر علی صلوات الله علیه چیست؟ چرا شریف ترین و با فضیلت ترین زنان عالم را کتک زدند؟ چرا خواستند خانه و اهلش را به آتش بکشند؟ چرا آنچه که با علی و زهرا صلوات الله علیهما کردند، بادیگران نکردند؟ مردم دیدند که امام علی صلوات الله علیه به ابوبکر و عمر بدی نکرد و آن ها، پیش از آن که او را ببینند و کلمه ای با او سخن بگویند، این کارها را انجام دادند. به راستی که این موضوع، بسیار شگفت انگیز است!

## [علت سکوت مردم]

از آنجایی که مردم این کارها را می دیدند و از نزدیک با امام علی صلوات الله علیه معاشرت داشتند، نمی توان گفت که به آن کارها راضی بودند. پس ناچار متوجه

می شویم که مردم از اهداف شوم دست اندرکاران غضب خلافت خیر داشتند و همهٔ امور، مثل روز برای شان روشن بود.

دلیل روشن بودن امور، این بود که اکثریت قریب به اتفاق مردم، در حجه الوداع حضور داشتند و ماجرای روز عرفه را مشاهده کردند. سپس در غدیر خم حاضر شدند و با امام علی صلوات الله علیه بیعت نمودند و با او همراه شدند. پس از آن رویداد عظیم، هفتاد روز گذشت؛ روزهایی که آبستن حوادث بزرگ بود و کارهایی صورت می گرفت که از اردهٔ آنان برای گسستن پیمانی که با خدا و رسولش بسته بودند، پرده برمی داشت؛ کارهایی همچون:

\* جلوگیری از نوشتن دستخط توسط پیامبر صلی الله علیه و آله؛

\* متهم کردن آن حضرت به هذیان و یاوه گویی (پناه بر خدا)؛

\* خودداری از رفتن با سپاه اسامه، علی رغم اصرار پی در پی پیامبر بر این کار؛

\* اقدام برای در دست گرفتن جایگاه امامت جماعت، حتی در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله.

این گونه بود که همهٔ مردم به این نتیجه رسیدند که دیگر کار تمام است و سخن گفتن و جدال کردن در این باره، سودی ندارد؛ بلکه هر سخنی در این زمینه، می تواند در حکم ریختن روغن در آتش باشد.

### **اقامهٔ برهان برای اثبات حق**

پرسش گر معتقد است که امام علی صلوات الله علیه در برابر دشمنانش، برهانی نیاورد تا ثابت کند که حق با او است. این سخن درست نیست؛ چرا که امام صلوات الله علیه به اشکال مختلف علیه آن ها برهان آورد و دلایل آنان را رد کرد و بطلان شان را

ص: ۲۰

روشن نمود و به بیعتی که با او کرده بودند، استدلال کرد و واقعه غدیر و دیگر مسائل را مطرح ساخت.

اما مسأله این است که چه کسی پیش دستی کرد و خانه امام و اهل آن را به آتش کشید و سرور زنان عالم را تا حد سقط جنین کتک زد و کارهایی از این دست انجام داد؟ آیا گمان می کنید که به امام علی صلوات الله علیه اجازه داده می شد که بالای منبر برود و برای مردم خطبه بخواند و علیه غاصبان، برهان بیاورد و دلایل آن ها را باطل سازد؟ یا این که دست زدن امام به چنین اقداماتی، باعث افروخته شدن آتش جنگی خانمان سوز بر ضد آن حضرت می شد و خشک و تر را با هم می سوزاند؟ آیا در این صورت، کسانی که در کمین اسلام و مسلمانان نشسته بودند، دست روی دست می گذاشتند؟ یا این که ضربه های بنیان برافکن خود را بر پیکر آن وارد می ساختند؟

ما همواره باید کلام امام علی صلوات الله علیه را به یاد آوریم که فرمود: «اندیشیدم که آیا با دست بریده، جولان دهم یا بر تاریکی کور، شکیبایی ورزم؛ بر آن تاریکی که بزرگ سالان را فرتوت و خردسالان را پیر می کند و مؤمن را به مشقت می اندازد تا زمانی که پروردگارش را ملاقات نماید! دیدم شکیبایی بر آن، حکیمانه تر است. در حالی که خار در چشمم فرو رفته و استخوان در گلویم نشسته بود و میراثم را به تاراج می دیدم، صبر پیشه کردم»<sup>(۱)</sup>. همچنین سخن آن حضرت که فرمود: «خداوندا! من از قریش و کسی که به آنان یاری می رساند، به تو شکایت می کنم. آن ها خویشاوندی مرا قطع کردند و ظرف مرا واژگون نمودند و در منازعه ای که حق با من بود و بدان سزاوارتر بودم، علیه من همداستان

ص: ۲۱

سخنان احتجاجی امام علی صلوات الله علیه بسیار است. بخشی از آن را در کتاب الصحيح من سیره الامام علی صلوات الله علیه آورده ام. (۲).

### تردید درباره بیعت حضرت علی (علیه السلام) با خلفا

پرسش گر اعتقاد دارد که امام علی صلوات الله علیه با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرد. اما این موضوع، مورد تردید است؛ به ویژه بیعت آن حضرت با عمر که به

ص: ۲۲

۱- ر.ک: نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۲، ص ۸۵؛ مصباح البلاغه (مستدرک نهج البلاغه)، ج ۴، ص ۱۷۵؛ الغارات ثقفی، ج ۱، ص ۳۰۸ و ج ۲، ص ۵۷۰ و ۷۶۷؛ المسترشد، ص ۴۱۶؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۱۷۲ و ۱۸۶؛ بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۶۰۵ و ج ۳۳، ص ۵۶۹ و چاپ قدیم، ج ۸، ص ۶۲۱؛ المراجعات، ص ۳۹۰؛ النص و الاجتهاد، ص ۴۴۴؛ نهج السعاده، ج ۶، ص ۳۲۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۴، ص ۱۰۳ و ج ۶، ص ۹۶ و ج ۹، ص ۳۰۵؛ الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۱۵۵ و تحقیق زینی، ج ۱، ص ۱۳۴ و تحقیق شیری، ج ۱، ص ۱۷۶؛ انساب الاشراف، تحقیق محمودی، ج ۲، ص ۷۴ و ما بعد.

۲- المناقب خوارزمی، ص ۳۱۳، ح ۳۱۴؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۹ - ۳۲۲؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۷۱۶ - ۷۲۶؛ کفایه الطالب، ص ۳۸۶ و ۳۸۷ به نقل از کتاب الطیر حاکم نیشابوری؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۵۶ و ۱۵۷؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۴۱ و ۴۴۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۳۱ - ۴۳۶؛ الخصال، ج ۲، ص ۵۵۳؛ بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۳۱۵؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۶، ص ۱۶۷ و ۱۶۸؛ الاستیعاب، چاپ شده در حاشیه الاصابه، ج ۳، ص ۳۵؛ اللثالی المصنوعه، ج ۱، ص ۳۶۱ - ۳۶۳؛ غایه المرام، ص ۵۶۴؛ الصواعق المهرقه، ص ۱۲۶ و ۱۵۶؛ الامالی طوسی، ص ۷ و ۲۱۲ و در چاپ دیگر، ص ۳۲۲، ح ۶۶۷ و ص ۵۵۴، ح ۱۱۶۹ و در چاپ دیگر، ج ۱، ص ۳۴۳ و ۱۵۹ و ۱۶۶؛ الضعفاء الکبیر، عقیلی، ج ۱، ص ۲۱۱، ح ۲۵۸؛ التاریخ الکبیر، بخاری، ج ۲، ص ۳۸۲؛ الغدیر ابن جریر طبری که ذهبی و طبرانی و دارقطنی از او روایت کرده اند و در امالی حسین بن هارون ضبی (مخطوط) ورق ۱۴۰، در مجموعه ۲۲ در کتابخانه ظاهریه آمده است؛ و به نقل از ابن مردویه و امالی علی بن عمر قزوینی (مخطوط) در مجموعه های کتابخانه ظاهریه؛ مناقب الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ابن مغزلی، ص ۱۱۲، ح ۱۵۵؛ جمع الجوامع، ج ۲، ص ۱۶۵ و ۱۶۶ به نقل از ابوذر و ج ۲، ص ۱۶۶ و ۱۶۷؛ تفسیر کبیر، رازی، ج ۱۲، ص ۲۸؛ الدر النظیم، ج ۱، ص ۱۱۶؛ مختصر تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۶، ص ۱۵۷ و ۱۵۸؛ ارشاد القلوب، دیلمی، ج ۲، ص ۵۱؛ الطرائف، ابن طاووس، ج ۲، ص ۴۱۱؛ بناء المقاله الفاطمیه، ص ۴۱۰؛ غایه المرام، ج ۵، ص ۷۷ و ج ۶، ص ۵؛ سفینه النجاه، تنکابنی، ص ۳۶۱؛ شرح احقاق الحق (الاصل)، ج ۵، ص ۳۱ و ج ۱۵، ص ۶۸۴؛ نهج السعاده، ج ۱، ص ۱۲۷؛ ینابیع الموده، ج ۲، ص ۳۴۴؛ کتاب الولایه، ابن عقده، ص ۱۷۶؛ بشاره المصطفی، ص ۲۴۳.

شدت مشکوک به نظر می‌رسد؛ چون خلافت عمر، بر اساس وصیت ابوبکر شکل گرفت و مردم، به همان وصیت بسنده کردند. از این رو، هیچ بیعتی صورت نگرفت تا گفته شود که علی بیعت کرد یا نکرد! برای روشن شدن ماجرا، رجوع به کتاب های تاریخی سودی نمی‌بخشد؛ زیرا نسبت به موضوع یاد شده، کلی گویی کرده اند و وارد جزئیات نشده اند. اما در مورد بیعت امام علی صلوات الله علیه با عثمان، دو احتمال وجود دارد:

نخستین احتمال این است که بیعت، زیر فشار برق شمشیر انجام شده باشد. (۱).

در این صورت، روشن است که با زور، هیچ بیعتی درست نیست: «لا بیعه لمکره» (۲).

دومین احتمال، بر اساس چیزی است که شیخ مفید ذکر کرده و درباره امام علی صلوات الله علیه آورده است: «آن حضرت با پرخاش به عبدالرحمن بن عوف، به خانه بازگشت و از بیعت با عثمان، کناره گرفت و هیچ گاه با او بیعت نکرد؛ تا کار عثمان با مسلمانان، به آنجا کشید که می‌دانید» (۳).

بیعت امام علی صلوات الله علیه با ابوبکر نیز مورد تردید است. همان گونه که در پاسخ به پرسش ۱۹ گفتیم، اگر آن حضرت به زور بیعت کرده باشد، چنین بیعتی فایده

ص: ۲۳

---

۱- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۲، ص ۲۶۵؛ الغدیر، امینی، ج ۵، ص ۳۷۴ و ۳۷۵ و ج ۹، ص ۱۹۷ و ۳۷۹ و ج ۱۰، ص ۲۶؛ الوضاعون و احادیثهم، ص ۴۹۸ و ۴۹۹؛ تقریب المعارف، ص ۳۵۱؛ غایه المرام، ج ۶، ص ۸؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۲۳۸ و چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۳، ص ۳۰۲؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۳، ص ۳۰۵ و ۳۰۴؛ الامامه، تحقیق زینی، ج ۱، ص ۳۱ و تحقیق شیری، ج ۱، ص ۴۵. و ر.ک: صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۶۳۵، ح ۶۷۸۱ و چاپ دار الفکر، ج ۸، ص ۱۲۳؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۸، ص ۱۴۷؛ عمده القاری، ج ۲۴، ص ۲۷۲؛ المصنف، صنعانی، ج ۵، ص ۴۷۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۹، ص ۱۹۳.

۲- ر.ک: البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۹۰؛ مقاتل الطالبیین، ص ۱۹۰؛ تاریخ الامم و الملوک، چاپ اروپا، ج ۳، ص ۲۰۰ و چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۶، ص ۱۹۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۵۳۲.

۳- الجمل، شیخ مفید، ص ۱۲۳ و چاپ کتابفروشی داوری، قم، ص ۶۱.

ندارد؛ چون «لا- بیهه لمکره». و اگر هیچ بیعتی صورت نگرفته باشد، استدلال پرسش گر علیه شیعیان، از ریشه باطل است؛ همچنان که روایت شده است: امام صلوات الله علیه سوگند یاد کرد که بیعت نکند و به عمر فرمود: «به خدا سوگند که سخت را نمی پذیرم و به جایگاه تو وقعی نمی گذارم و بیعت نمی کنم».(۱) امام علی صلوات الله علیه کسی نبود که سوگند خود را بشکند.

این را هم می توان گفت که حدیث «احتجاج برخی صحابه علیه ابوبکر» بر این دلالت می کند که امام علی صلوات الله علیه با ابوبکر بیعت نکرد. پس از این که امام در نخستین روز خلافت ابوبکر، از بیعت با او سر باز زد، در روز دوم، ابوبکر بالای منبر رفت. عده ای از مخالفان وی، به شور پرداختند. یکی از آن ها گفت: «به سراغ او می رویم و او را از منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله پایین می کشیم». دیگران گفتند: «به خدا اگر چنین کنید، به کشته شدن خودتان کمک کرده اید». سپس همدستان شدند که در این باره، با امام علی صلوات الله علیه مشورت کنند. وقتی ماجرا را به امام گفتند، حضرت فرمود: «شما را به خدا اگر می خواهید چنین کاری بکنید، با شمشیرهای آخته و آماده برای جنگ و کشتار، نزد من آید. چون در صورت اقدام شما، آن ها به سراغ من خواهند آمد و به من خواهند گفت که بیعت کن، وگرنه تو را می کشیم. پس من چاره ای جز این ندارم که آن گروه را از خود برانم».(۲).

ص: ۲۴

---

۱- . الاحتجاج، طبرسی، ص ۱۸۱ \_ ۱۸۵ و چاپ دار النعمان، سال ۱۳۸۶ هـ.ق، ج ۱، ص ۹۴ \_ ۹۷؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۱۸۵.

۲- . الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۸۱ \_ ۱۸۵ و چاپ دار النعمان، سال ۱۳۸۶ هـ.ق، ج ۱، ص ۹۴ \_ ۹۷؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۱۹۱. ما این واقعه و منابع آن را در فصل «احتجاجات و مناشدات» آورده ایم.

این روایت، نشان می دهد که ممکن بود کار آن ها به جنگ بینجامد. تنها در صورتی منتهی به جنگ نمی شد که امام را بین مرگ و بیعت، مخیر می ساختند. اگر بیعت نکردن را برمی گزید، جنگ درمی گرفت و لازم بود مردم با آمادگی کامل برای پیکار، نزد آن حضرت بروند؛ چون ناگزیر بود بدین وسیله، غاصبان را از خود دور سازد.

### هر امامی، بیعتی به گردن دارد

ممکن است این سؤال پیش آید که اگر امام علی صلوات الله علیه بیعت نکرد، پس چگونه می توانیم برخی از متون را تفسیر کنیم؟ همانند این حدیث که می گوید: «همه ما (امامان)، بیعتی از طغیان گر زمان خود به گردن دارد، مگر امام قائم»<sup>(۱)</sup>.

پاسخ این است که بدون شک، منظور این حدیث، بیعتی است که با زور انجام می گیرد، یا بیعتی ظاهری است که در نظر مردم، بیعت به شمار می آید؛ چون هر کس خارج از نص و تصریح خداوند، ادعای امامت کند، بی تردید امامتش باطل است. پس بیعتی که بر اساس باطل صورت گیرد، ارزشی نداد.

همین که امام علی صلوات الله علیه را با دستان بسته می بردند و دستش را به دست ابوبکر می کشند و فریاد می زنند که «ابوالحسن بیعت کرد»، و همین که انکار چنین ماجرای و پاک کردن چنین چیزی از ذهن مردم امکان ندارد، خود کفایت می کند که به صدق و راستی این گونه احادیث پی ببریم و بدانیم که مراد از آن، این است که در گردن امام، بیعتی است که عموم مردم، آن را بیعت می انگارند.

ص: ۲۵

---

۱- کمال الدین، ص ۳۱۶؛ کفایه الاثر، ص ۲۲۵؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۹؛ بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۴۹ و ج ۴۴، ص ۱۹ و ج ۵۱، ص ۱۳۲ و ج ۵۲، ص ۲۷۹؛ کشف الغمه، اربلی، ج ۳، ص ۳۲۸؛ الايقاظ من الهجعه، حر عاملی، ص ۳۰۲؛ غایه المرام، ج ۲، ص ۲۸۵؛ الزام الناصب، ج ۱، ص ۱۹۴؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۱۳؛ موسوعه احادیث اهل البیت، نجفی، ج ۸، ص ۲۳۳.

و الحمد لله و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

## توصیه به ننگیدن، و جنگیدن در جمل و صفین

### پرسش شماره ۵۶ (۱۲۷)

اگر به شیعیان گفته شود که «چرا علی رضی الله عنه پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و سلم، در نزاع بر سر خلافت سکوت کرد؟»، می گویند: «چون پیامبر صلی الله علیه و آله به او وصیت کرده بود که پس از وی، فتنه ای بر پا نگردد و شمشیری کشیده نشود». باید از شیعیان پرسید که پس چرا او بر اهل جمل و صفین شمشیر کشید و در آن جنگ ها، هزاران مسلمان کشته شد؟ آیا جنگیدن با نخستین ظالم شایسته تر است، یا جنگیدن با چهارمین ظالم و دهمین ظالم و غیره؟

به بیان دیگر: چرا علی رضی الله عنه در جمل و صفین شمشیر کشید، ولی برای خلافت \_ که به اعتقاد رافضیان، خدا و رسولش بدان تصریح کرده بودند \_ شمشیر نکشید؟ کدام مهم تر بود؟ حکمی که خودش اجتهاد کرد یا حکمی که به گمان شما، در مورد آن نص وجود داشت؟ آیا عقلی ندارید که با آن بیندیشید؟

### پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: حوادثی که در سقیفه رخ داد، با حوادث جمل و صفین تفاوت داشت. در ماجرای خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، امام علی صلوات الله علیه هیچ یآوری نداشت؛ ولی در جنگ جمل و صفین، مردم با او به عنوان امام بیعت کرده بودند

ص: ۲۶



و بر خود واجب می دیدند که او را یاری کنند. از این رو، مقایسه این دو با هم بی معنا است.

دوم: خود امیرالمؤمنین صلوات الله علیه تصریح فرموده است که «من از بیعت دست کشیدم، تا زمانی که دیدم گروهی از مردم، از اسلام برگشته اند و به ناپود کردن دین محمد صلی الله علیه و آله دعوت می کنند. ترسیدم اگر اسلام و اهل آن را یاری نکنم، شاهد شکاف یا فروپاشی در آن باشم که مصیبتش برایم سنگین تر از فقدان این فرمان روایی باشد» (۱).

سوم: امام علی صلوات الله علیه بنا بر اجتهاد خودش، با اصحاب جمل و صفین ننگید؛ بلکه بنا بر عهد و پیمانی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت، به کارزار با آن ها پرداخت. در تأیید این سخن، همین کافی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «پس از من، با ناکثان و قاسطان و مارقان، به پیکار برمی خیزی» (۲).

ص: ۲۷

- ۱- نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۳، ص ۱۱۹، نامه شماره ۶۲؛ السقیفه، شیخ محمد رضا مظفر، ص ۱۵۹.
- ۲- ر.ک: مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۳۵ و ج ۷، ص ۲۳۸ و ج ۵، ص ۱۸۶ و ج ۹، ص ۱۱؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۹؛ انساب الاشراف، تحقیق محمودی، ج ۲، ص ۲۹۷؛ ترجمه الامام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، تحقیق محمودی، ج ۳، ص ۱۷۲ و ۱۷۰ و ۱۶۹ و ۱۶۵ و ۱۶۳ و ۱۶۲ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۵۸ و ۱۵۹؛ اللثالی المصنوعه، ج ۱، ص ۲۱۳ و ۲۱۴؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۸۶ و ج ۸، ص ۳۴۰ و ۳۴۱؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۷۸ و ص ۲۸۷ و ۳۱۸ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ج ۱۵، ص ۹۶؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۳، ص ۲۰۷ و ۳۴۵ و ج ۴، ص ۲۲۱ و ۴۶۲ و ج ۱۸، ص ۲۷ و ج ۶، ص ۱۳۰ و ج ۱۳، ص ۱۸۳ و ۱۸۵ و ج ۱، ص ۲۰۱. و ر.ک: المناقب خوارزمی، ص ۱۲۵ و ۱۰۶ و ۲۸۲؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۳۰۵ و ۳۰۴ و ج ۶، ص ۲۱۷؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۳۲ و ۲۸۵ و ۲۸۳ و ۲۸۲ و ۲۸۱ و ۲۸۰ و ۲۷۹ و ۱۵۰؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۰۴؛ المحاسن و المساوی، ج ۱، ص ۶۸؛ الغدیر امینی، ج ۳، ص ۱۹۲ و ۱۹۴ و ج ۱، ص ۳۳۷؛ ذخائر العقبی، ص ۱۱۰ به نقل از حاکم؛ الرياض النضرة، ج ۳، ص ۲۲۶؛ کفایه الطالب، ص ۱۶۸ و ۱۶۹؛ منتخب کنز العمال (حاشیه مسند احمد)، ج ۵، ص ۴۵۱ و ۴۳۵ و ۴۳۷ و ج ۴، ص ۲۴۴؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۴۴۶ و ج ۶، ص ۲۰۶؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۲۶ و ۱۷۴. و ر.ک: ینایع الموده، ص ۱۰۴ و ۱۲۸ و ۸۱؛ النهایه فی اللغه، ج ۴، ص ۱۸۵؛ لسان العرب، ج ۲، ص ۱۹۶ و ج ۷، ص ۳۷۸؛ تاج العروس، ج ۱، ص ۶۵۱ و ج ۵، ص ۲۰۶؛ نظم درر السمطین، ص ۱۳۰؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۳؛ الجمل، ص ۳۵؛ الافصاح فی امامه علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۸۲؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۶، ص ۳۷ و ۵۹ و ۷۹ و ج ۵، ص ۷۱ به نقل بسیاری از منابع گذشته و به نقل از تنزیه الشریعه المرفوعه، ج ۱، ص ۳۸۷. و ر.ک: مفتاح النجاه (مخطوط)، ص ۶۸؛ ارجح المطالب، ص ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۲۴؛ موضح اوهام الجمع و التفریق، ج ۱، ص ۳۸۶؛ شرح المقاصد، تفتازانی، ج ۲، ص ۲۱۷؛ مجمع بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۴۳ و ۱۹۵؛ شرح دیوان امیرالمؤمنین، میبیدی (مخطوط)، ص ۲۰۹؛ الروض الازهر، ص ۳۸۹.

همچنین در روایات آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به عایشه هشدار داد: «توکسی هستی که سگان حوآب بر تو پارس خواهند کرد» (۱) و به زبیر خبر داد: «تو با علی می جنگی و به او ستم می کنی» (۲).

در این باره، احادیث فراوانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده است و در کتاب های مسلمانان، به ویژه اهل سنت، متونی صریح در مورد مسأله خلافت و جنگ با اصحاب جمل و صفین و نهروان وجود دارد که به نفع امام علی صلوات الله علیه می باشد.

چهارم: در جنگ جمل و صفین، کارها برای امام صلوات الله علیه هموار شده بود و مردم با او بیعت کرده بودند و یاری اش می کردند. از این رو، هنگامی که گروهی

ص: ۲۸

- 
- ۱- ر.ک: بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۷۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۶، ص ۲۱۸؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۲، ص ۲۰۶ و ۲۹۱؛ النص و الاجتهاد، ص ۴۳۰؛ الجمل، ابن شدقم، ص ۴۲؛ لسان العرب، ج ۴، ص ۲۰۹؛ تاج العروس، ج ۶، ص ۳۰۱؛ غایه المرام، ج ۱، ص ۲۴۳ و ج ۶، ص ۲۷۸؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۳۲، ص ۴۰۶.
  - ۲- الامالی، شیخ طوسی، ص ۱۳۷؛ حلیه الابرار، ج ۲، ص ۳۴۸؛ مدینه المعجز، ج ۲، ص ۳۸۹؛ بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۲۰۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۲، ص ۱۶۷؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۱، ص ۱۹۶؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۹۹؛ مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ابن مردویه اصفهانی، ص ۲۴۵؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۵۱۴ و ر.ک: الاستیعاب، چاپ دار الجیل، ج ۲، ص ۵۱۵؛ العبر و دیوان المبتدأ و الخبر، ج ۲، ق ۲، ص ۱۶۲؛ الامامه و السیاسه، تحقیق زینی، ج ۱، ص ۶۸ و تحقیق شیری، ج ۱، ص ۹۲؛ فضائل امیر المؤمنین علیه السلام، کوفی، ص ۱۶۷؛ کشف الغمه، اربلی، ج ۱، ص ۲۴۱؛ جواهر المطالب، ابن دمشقی، ج ۲، ص ۳۱.

بیعت شکستند و عده ای به او ستم کردند، از خود دفاع کرد و به دفع بیعت شکنان و ستم پیشگان و خوارج پرداخت؛ اما در روز سقیفه این گونه نبود.

خود امام می فرماید: «اگر حضور بیعت کنندگان نبود، و اگر با وجود یار و یاور، حجت تمام نمی شد، و اگر خداوند از علما پیمان نگرفته بود که در برابر شکم بارگی ظالمان و گرسنگی مظلومان ساکت ننشینند، بی شک ریسمان خلافت را بر دوش آن می افکندم و انجامش را به جام آغازش سیراب می نمودم و دنیای تان را در نزد من، ناچیزتر از آب بینی بزی می یافتید».(۱).

اهل سنت در کتاب های خود آورده اند که در یوم الدار و حصر عثمان، به امام علی صلوات الله علیه گفته شد: «آیا تو نمی جنگی؟». فرمود: «نه؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله با من عهدی بسته است که خود را به آن پای بند می دانم».(۲).  
و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۲۹

۱- ر.ک: نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۱، ص ۳۷؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۵۱؛ الارشاد، ج ۱، ص ۲۸۹؛ الافصاح، شیخ مفید، ص ۴۶؛ الامالی، شیخ طوسی، ص ۳۷۴؛ الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۲۸۸؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۴۹؛ الطرائف ابن طاووس، ص ۴۱۹؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۱۶۸؛ حلیه الابرار، ج ۲، ص ۲۹۰؛ بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۴۹۹؛ تذکره الخواص، چاپ نجف، ص ۱۲۵؛ نثر الدر، ج ۱، ص ۲۷۵؛ معانی الاخبار، ص ۳۶۲.

۲- ر.ک: مسند احمد، ج ۶، ص ۵۲؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۹۹؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۴۸۹؛ مسند ابن راهویه، ج ۳، ص ۱۰۲۷ \_ ۱۰۲۸ و ۱۰۴۴؛ مسند ابی یعلی، ج ۸، ص ۲۳۴؛ الاستیعاب، چاپ دار الجیل، ج ۳، ص ۱۰۴۳؛ الرياض النضرة، ج ۳، ص ۱۶؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۳، ص ۸۹؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۳، ص ۶۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶؛ تهذیب الکمال، ج ۱۹، ص ۴۵۳؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۱، ص ۳۸۸ و ۳۸۹؛ البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۲۲۹ و ج ۷، ص ۲۰۳؛ امتاع الاسماع، ج ۱۳، ص ۲۰۱؛ نهایه الارب، نویری، ج ۱۹، ص ۵۰۵؛ الغدیر، ج ۹، ص ۲۷۰.

شیعه ادعا می کند که معاویه، کافر و مرتد بود. اگر همان گونه باشد که آنان می گویند، لازمه اش توهین به علی و فرزندش حسن رضی الله عنهما می باشد. توضیح مطلب این که علی، مغلوب افراد مرتد شد و حسن، امور مسلمانان را به دست مرتدان سپرد. در حالی که خالد بن ولید در زمان ابوبکر، با مرتدان جنگید و آن ها را مغلوب ساخت. پس خداوند خالد را بیش از علی یاری کرد. خداوند سبحان، عادل است و به هیچ یک از آن دو ستم نکرد. بنا بر این، خالد در نزد خداوند، افضل و برتر از علی است. همچنین سپاهیان ابوبکر و عمر و عثمان و نمایندگان آن ها، بر کفار پیروز شدند؛ در حالی که علی از پایداری در مقابل افراد مرتد، ناتوان شد!

خداوند متعال می فرماید: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (۱) سستی نورزید و اندوهگین نباشید. اگر مؤمن باشید، برتری می یابید». و می فرماید: «فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتَرَكُمُ أَعْمَالِكُمْ» (۲) سستی نورزید و از در صلح و سازش در نیابید که شما برتر هستید. خداوند با شما است و از [پاداش] اعمال شما نمی کاهد».

این در حالی است که وقتی علی نتوانست معاویه را از شهرهای خود براند، سرانجام او را به صلح دعوت کرد و از او خواست که هر دو در سرزمین های تحت امر خود باقی بمانند. اگر آن گونه که شیعه می پندارد، یاران علی مؤمن

ص: ۳۰

۱- .سوره آل عمران، آیه ۱۳۹.

۲- .سوره محمد، آیه ۳۵.

بودند و طرف مقابل، مرتد به شمار می آمد، لازم بود یاران علی چیره شوند؛ در حالی که واقعیت تاریخی، خلاف این را می گوید!

## پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: معاویه با امام زمان خود به جنگ پرداخت و بنا بر آنچه که نقل کرده اند، هفتاد هزار نفر در آن جنگ کشته شد. در میان آن ها، کسی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد او فرمود: «گروه تجاوز پیشه، تو را خواهند کشت». او همان عمار یاسر بود که از یاران امام علی صلوات الله علیه به شمار می آمد.

معاویه همچنین صحابی بزرگواری همچون حجر بن عدی و یارانش را در زندان به قتل رساند؛ امام حسن صلوات الله علیه را مسموم کرد؛ سپاهیان خون خوارش را برای جنگ با آن حضرت گسیل نمود؛ و دیگر جنایات و کارهای زشتی مرتکب شد که هیچ خردی نمی پسندد و هیچ دین و وجدانی به آن راضی نمی شود.

قرآن کریم به صراحت می فرماید: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فِجْرًاؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعْنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا؛ (۱) هر کس مؤمنی را عمدتاً بکشد، کیفرش دوزخ است که در آن ماندگار می شود و خدا بر او خشم می گیرد و لعنتش می کند و عذابی بزرگ برایش آماده می سازد». حال با توجه به این آیه، کسی که ده ها هزار مؤمن و مسلمان را کشت و امام زمان خود، یعنی حسن بن

ص: ۳۱

علی صلوات الله علیهما را به شهادت رساند، چگونه خواهد بود؟ این چیزی است که شیعه در مورد معاویه اعتقاد دارد. علما و فقهای امت اسلامی نیز معترف هستند که او سرکرده باغیان و تجاوزگران بود. گفته اند که اگر او با امام علی صلوات الله علیه نمی جنگید، فقها هیچ گاه احکام مربوط به شورشیان و اهل بغی را نمی دانستند. (۱).

دوم: آنچه از مسلمانان خواسته شده، این است که به تکلیف شرعی خود عمل کنند و زمانی که جنگ واجب می شود، بدون توجه به نتیجه آن، به جنگ پردازند. امام علی صلوات الله علیه نیز به چیزی که بر او واجب بود، اقدام فرمود.

سوم: هیچ یک از باغیان و شورشیان نتوانستند بر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه پیروز شوند. درباره ناکثین بیعت شکن (اصحاب جمل) موضوع کاملاً روشن است. درباره قاسطین (معاویه و سپاهیان) نیز امام علی صلوات الله علیه علی رغم خیانت خوارج، با معاویه کاری کرد که او مجبور شد با توسل به فریب و نیرنگ، خود را از جهنم جنگ ویران گری که برافروخته بود، رهایی بخشد.

زمانی که ابوموسی اشعری، به دین و امام و پیمان خود خیانت کرد و عهد خود را شکست، باز هم امام علی صلوات الله علیه کوتاه نیامد و همچنان بر جنگ با قاسطین مصمم ماند و ابوموسی، مسئولیت اقدام خود را بر عهده گرفت. در هر صورت، نمی توان این مسأله را پیروزی معاویه به شمار آورد؛ چرا که او به خدا و رسول و اسلام و مسلمانان خیانت کرد.

چهارم: همان گونه که در پاسخ به پرسش دیگر روشن شد، خالد بن ولید با افراد مرتد نجنگید. کسانی که مدعی نبوت بودند و مرتد شدند، ارتدادشان در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت گرفت و در همان زمان، بیشتر آن ها

ص: ۳۲

کارشان یکسره شد. جماعتی که آن‌ها گرد آورده بودند، چندان خطر و اثری نداشتند و از جهت خطر و شمار و توان، به ناکثین و قاسطین نمی‌رسیدند.

مانعان زکات، مسلمانانی بودند که خالد به آن‌ها نیرنگ زد و آن‌ها را قتل عام نمود. ابوبکر از کشته شدن آن‌ها عذرخواهی کرد و اسیران آن‌ها را بازگرداند و به برادر مالک، پرداخت دیه را پیشنهاد داد. آن‌ها عده کمی بودند که خطری نداشتند و اصلاً در صدد جنگ نبودند. مراجعه به متونی که در کتاب الصحيح من سیره الامام علی صلوات الله علیه آورده ام، این موضوع را به طور کامل روشن می‌سازد. بنا بر این، نمی‌توان موارد فوق را از مصادیق «بازگشت صحابه به عقب» در نظر گرفت.

پنجم: اگر پیروزی خالد بر متهمان به ارتداد، معیار عدالت یا خشم الهی باشد، پس لازم است یاری خداوند نسبت به خالد را بزرگ تر و بیشتر از یاری خداوند نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله بدانیم؛ چون طبق گفته خود شما، مسلمانان در جنگ احد و حنین و مؤته و حتی در برخی لشکرکشی‌ها به قلعه خیبر و همچنین غزوه ذات السلاسل، شکست خوردند. پس با توجه به تعبیر پرسش گر که «خدا عادل است و به کسی ظلم نمی‌کند»، باید بگوییم که خالد در نزد خداوند، برتر و افضل از رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است؟

سپاهیان ابوبکر و عمر و عثمان و نمایندگان آن‌ها نیز بر کفار پیروز شدند؛ در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ احد و حنین و مؤته، از پایداری در برابر مشرکان و کافران ناتوان ماند و در ماجرای خیبر و ذات السلاسل نیز امر بر همین منوال گذشت.

ششم: این که پرسش گر می‌گوید: «وقتی علی نتوانست معاویه را از شهرهای خود براند، سرانجام او را به صلح دعوت کرد» به دو دلیل صحیح نیست:

دلیل یکم: امام علی صلوات الله علیه ناتوان نشد؛ بلکه به تصریح مورخان، به جنگ ادامه داد تا نشانه های پیروزی، آشکار گردید.

دلیل دوم: همان طور که مورخان ثبت کرده اند، وقتی نشانه های پیروزی امام علی صلوات الله علیه آشکار شد، این معاویه بود که آن حضرت را به صلح دعوت کرد. پس چرا تلاش می کنید تاریخ را وارونه جلوه دهید؟!

هفتم: درباره آنچه که به «صلح امام حسن صلوات الله علیه با معاویه» معروف است، باید بگوییم:

الف: امام حسن صلوات الله علیه خلافت را به صورت خود خواسته، تسلیم معاویه نکرد، بلکه مجبور به این کار شد؛ آن هم زمانی که پافشاری بر حفظ خلافت، به کشتاری هولناک منجر می شد و نتیجه ای جز زبون شدن دین و دین داران نداشت.

ب: اگر صلح با معاویه در چنین شرایط دشواری، باعث خرده گرفتن بر امام حسن صلوات الله علیه شود، صلح پیامبر صلی الله علیه و آله با مشرکان در حدیبیه نیز به طور حتم، موجب انتقاد از رسول خدا صلی الله علیه و آله می گردد؛ به ویژه آن که پیامبر صلی الله علیه و آله راضی شد چند تن از مسلمانان مکه که به او ملحق شده بودند، به مکه بازگرداند و به دست مشرکان سپرده شوند. عمر به این کار اعتراض کرد و گفت: «چگونه ما در دین مان به چنین کار خفت باری تن می دهیم؟». او می پنداشت که پیامبر صلی الله علیه و آله در اوج قدرت و به طور خودخواسته، مشرکان را بر مسلمانان مسلط می گرداند، بدون آن که اجبار و اکراهی در کار باشد یا از این بترسند که کشتاری راه بیفتند و شماری از مسلمانان نابود شوند؛ اما در صلح امام حسن صلوات الله علیه با معاویه، همه این اجبارها و اکراهها و ترسها وجود داشت.



ج: امام حسن صلوات الله عليه خلافت را به معاویه نسپرد، بلکه تنها توقف جنگ را پذیرفت؛ ولی کارها به گونه ای پیش رفت که معاویه با قهر و غلبه، بر خلافت چیره گشت. پس معنا ندارد که بگوییم امام حسن صلوات الله عليه یک کافر را بر مسلمانان چیره کرد.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

### ایمان حضرت علی (علیه السلام) قابل اثبات نیست

#### پرسش شماره ۵۸ (۸۰)

شیعیان از اثبات ایمان و عدالت علی، عاجزند. این کار در صورتی برای آن ها ممکن است که جزو اهل سنت شوند. اگر خوارج و کسانی که علی را کافر و فاسق می دانند، به آن ها بگویند که «ما ایمان علی را قبول نداریم و او کافر یا ظالم بود» \_ همان گونه که شیعه چنین سخنی را درباره ابوبکر و عمر می گوید \_ شیعیان تنها می توانند دلایلی را برای اثبات ایمان و عدالت علی بیاورند که آن دلایل، ایمان ابوبکر و عمر را نیز به اثبات می رساند و چه بسا در مورد آن دو، روشن تر و واضح تر است.

اگر شیعیان دلیل بیاورند که اسلام آوردن و هجرت کردن و جهاد نمودن علی، به تواتر ثابت شده است، همین تواتر در مورد آن دو نیز ثابت است؛ بلکه اسلام آوردن و نماز خواندن و روزه گرفتن و جهاد با کفار، برای معاویه و خلفای بنی امیه و بنی العباس نیز به تواتر ثابت شده است.

اگر شیعیان در مورد هر یک از اینان ادعای نفاق کنند، خوارج نیز می توانند در مورد علی، ادعای نفاق داشته باشند. اگر شبهه ای در این زمینه مطرح سازند، آن ها نیز می توانند شبهه ای بزرگ تر را مطرح نمایند. اگر سخن تهمت زنان را بازگو

کنند و بگویند که ابوبکر و عمر، منافق بودند و در نهان، دشمنی پیامبر صلی الله علیه و سلم را به دل داشتند و تا توانستند، دین را تباه کردند، خوارج نیز می‌توانند همین سخن را درباره علی بگویند و ادعا کنند که او نسبت به پسر عمویش رشک می‌برد؛ همچنان که در میان خویشاوندان، چنین امری رایج است. او می‌خواست دین محمد صلی الله علیه و سلم را به تباهی بکشاند؛ اما در زمان پیامبر و خلفای سه گانه، زمینه این کار برایش فراهم نشد. او به خاطر کینه و دشمنی با پسر عمویش، تلاش کرد خلیفه سوم را به قتل برساند و آتش فتنه را بیفزود تا بتواند یاران محمد را از بین ببرد و امتش را به تباهی بکشاند.

او نسبت به منافقانی که در موردش ادعای الوهیت و نبوت می‌کردند، در نهان تمایل داشت و در ظاهر، خلاف آن را نشان می‌داد؛ چرا که دین او بر تقیه و پنهان کاری استوار بود. از این رو، باطنیه از پیروان او هستند و علوم باطنی را \_ که به عنوان مذهب خود پذیرفته اند \_ از او روایت می‌کنند و اسرار او در نزد آن‌ها است.

اگر شیعیان بخواهند با استدلال به آیه‌های قرآن، ایمان و عدالت او را به اثبات برسانند، باید به آن‌ها گفت که قرآن، عام و فراگیر است و احتمال انطباق یک آیه بر دیگران، کمتر از احتمال انطباق آن بر علی نیست. هر آیه‌ای که آن‌ها ادعا کنند اختصاص به علی دارد، می‌توان همان آیه یا بالاتر از آن را در مورد ابوبکر و عمر ادعا کرد. دروازه ادعای بدون دلیل، بر همگان گشوده است و چنین ادعاهایی در مورد شیخین، امکان پذیرتر از دیگران می‌باشد.

اگر شیعیان بگویند که این فضایل و آیات در مورد علی، با نقل و روایت به اثبات رسیده است، روایات نقل شده در مورد شیخین، بیشتر و مشهورتر است.

اگر ادعای تواتر داشته باشند، تواتر در مورد شیخین، به صحت نزدیک تر است. اگر به نقل صحابه تکیه کنند، از صحابه، فضایل بیشتری در مورد ابوبکر و عمر نقل شده است.

## پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: اگر معیار خوبی و بدی افراد، رضایت و پذیرش کسانی همچون خوارج باشد، فاتحه اسلام خوانده است. خوارج کسانی بودند که با امام علی صلوات الله علیه به جنگ برخاستند؛ آن حضرت را به شهادت رساندند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم تکفیرشان را صادر کرد و در توصیف آن ها فرمود: «مانند پرتاپ تیر از چله کمان، از دین بیرون می روند. قرآن می خوانند، اما از حلقوم شان بالاتر نمی رود».

اگر رضایت چنین افرادی معیار سنجش باشد، چرا رضایت ابوجهل و ابولهب و مشرکان معیار نباشد؟ در این صورت، دیگر شیعیان و اهل سنت، به طور کامل از اثبات درستی اسلام، عاجز می شوند و نمی توانند اسلام و عدالت رسول خدا صلی الله علیه و آله را ثابت کنند؛ چرا که مشرکان، نه صحت اسلام را می پذیرند و نه عدالت رسول خدا را. آن ها به اهل سنت و دیگران خواهند گفت: «ما قبول نداریم که اسلام حق است. ما قبول نداریم که پیامبر اسلام بر حق است و به عدالت رفتار کرده است». اگر چنین شود، پرسش گر نتیجه کار را می پذیرد؟

دوم: شاعر می گوید: «و ليس يصح في الأذهان شيء / إذا احتاج النهار إلى دليل»؛ یعنی اگر برای اثبات روز روشن، نیاز به دلیل باشد، دیگر ذهن بشر، هیچ چیزی را درست نمی انگارد.

ایمان امام علی صلوات الله علیه، نه از گفتار دشمنانش به دست می آید و نه از گفتار خوارج و معاویه و عمرو عاص؛ بلکه از دلایل روشن \_ یعنی آیات الهی و سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله \_ به دست می آید. همچنین برای دریافت آن، باید به روش و منش و جهاد و جان فشانی او مراجعه کرد و سخن دین داران و عدالت خواهان و انصاف پیشگان را شنید که همگی در عدالت او اجماع دارند.

اگر بخواهیم حقایق را از منکران حقیقت دریافت کنیم، دیگر نمی توانیم هیچ حقیقتی را به اثبات برسانیم؛ چون هر حقیقتی، منکرانی دارد؛ همانند وجود خدا و حتی وجود خود تو که ممکن است کسانی منکر این حقایق شوند و با تو، به مجادله برخیزند.

سوم: پیش تر گفتیم که تکفیر ابوبکر و عمر و عثمان را نمی توان به شیعه نسبت داد؛ زیرا شیعیان، تنها به کردار آن ها معترض هستند و آن ها را مورد انتقاد قرار می دهند و با سنجۀ حق و عدالت می سنجند؛ به ویژه آن که خود اهل سنت نیز قائل به عصمت آنان نیستند.

شیعیان معتقدند که مقصود آیه «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (۱)

و احادیث صحیحی که اهل سنت در این زمینه روایت کرده اند، این نیست که آنان از دین خارج شدند و به کفر و شرک بازگشتند؛ بلکه مقصود این است که آن ها به تعهدات خود پای بند نشدند و به عهد خود وفا

ص: ۳۸

---

۱- محمد فقط فرستاده ای است که پیش از او نیز پیامبرانی [آمدند و] رفتند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود بازمی گردید؟ هر کس از عقیده خود بازگردد، هرگز زبانی به خدا نمی رساند. به زودی خداوند سپاس گزاران را پاداش می دهد. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

نکردند و از دستورها پیروی نمودند؛ در حالی که عهد بسته بودند در زمان حیات و پس از شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله، تعهدات خود را اجرا نمایند.

پس سخن گفتن از احادیث متواتر درباره اسلام خلفا و دیگران صحیح نیست؛ زیرا شیعیان منکر این احادیث نیستند؛ بلکه مخالف این هستند که گفته شود: «کارهای آن ها بدون استثنا صحیح بود»؛ و مخالف کاری هستند که آنان انجام دادند و با این که به فرمان خدا و رسولش، در روز غدیر با امام علی صلوات الله علیه بیعت کردند، اما چندی بعد، خلافت را به دست گرفتند. بنا بر این، همه سخنان مطرح شده در پرسش \_ که بر اساس اعتقاد به کفر خلفا طرح گردیده \_ بی مورد است.

چهارم: سخن پرسش گر که می گوید: «ادعای بدون دلیل، ممکن است»، سخن بی جایی است. تنها افراد ظالم و بی دین و بی انصاف می توانند بدون هیچ دلیلی ادعا کنند. چنین ادعایی نمی تواند دلایل محکم و صحیح را از حجت ساقط نماید. کشتن انبیای الهی نیز ممکن است و اتفاق افتاده است؛ اما آیا این مسأله می تواند نبوت ایشان را باطل سازد و حجت آن ها را ساقط نماید؟

نتیجه این که ادعای بدون دلیل، مصداق کلام خداوند است که می فرماید: «وَجَادِلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ» (۱) با دستاویز باطل، مجادله کردند تا حق را با آن ابطال نمایند». و می فرماید: «وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ» (۲) کافران از باطل دفاع می کنند تا حق را با آن ابطال کنند».

ص: ۳۹

---

۱- .سوره غافر، آیه ۵.

۲- .سوره کهف، آیه ۵۶.

پنجم: این که پرسش گر می گوید: «ادعای فضیلت برای شیخین، امکان پذیرتر از ادعای فضیلت برای امام علی صلوات الله علیه است و روایات آن، بیشتر و مشهورتر است و تواتر آن، به صحت نزدیک تر می باشد و صحابه، فضایل آن دو را بیشتر نقل کرده اند»، سودی ندارد و خواسته او را ثابت نمی کند. این که خوارج می توانند در مورد امام علی صلوات الله علیه فلان ادعا را بکنند و چنین و چنان بگویند نیز از همین قبیل است؛ به این دلیل که همه توهین های مطرح شده در پرسش که به امام علی صلوات الله علیه نسبت داده شد، سخن فرقه ای است که با امام علی صلوات الله علیه دشمنی دارد و برای عیب جویی از آن حضرت تلاش می کند. ولی فرقه های دیگر، اعم از شیعه و اهل سنت، این سخنان را تکذیب و انکار می کنند و معتقدند که این ها ساخته و پرداخته دشمنان است. پس همه این سخنان، بی فایده و بدون نتیجه است و پیش از شیعیان، خود اهل سنت به دروغ و ساختگی بودن این ها حکم می کنند.

ششم: به این سخن که «احادیث بسیاری در مورد فضیلت و برتری ابوبکر و عمر و عثمان وجود دارد»، چندین اشکال وارد است:

الف: کم و زیاد بودن روایات و راویان در این خصوص بی مورد است، چرا که فضایل امام علی صلوات الله علیه را هم دوستدارانش نقل کرده اند و هم مخالفانش. شیعه و سنی بر این مطلب، اجماع و اتفاق نظر دارند. اما فضایل ابوبکر و عمر و عثمان را تنها کسانی نقل کرده اند که مدافعان آن ها هستند و برای درست جلوه دادن کارهای آنان تلاش می کنند و می خواهند آن ها را از هر گونه عیبی تبرئه کنند و هر چه کرده اند را خوب انگارند و تا می توانند، برای آن ها فضیلت گرد آورند.

روشن است که با این گونه فضایل، نمی توان اقامه برهان کرد؛ آن هم در مقابل کسانی که چنین فضیلت هایی را قبول ندارند، یا به عکس آن قائل هستند و به طور مثال می گوید: آن ها از میدان جنگ فرار کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله را طعمه شمشیر مشرکان قرار دادند که باعث شکسته شدن دندان آن حضرت گردید؛ با این که امام علی صلوات الله علیه به هنگام هجرت، در بستر آن حضرت آرمید و پیوسته از پیامبر و دینش محافظت کرد و در طول زندگی اش، از هیچ گونه حمایت و دفاعی نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله دریغ نوزید.

از سوی دیگر، چگونه می توان دو کس را کنار هم قرار داد و با هم سنجید، در حالی که یکی می گوید: «من غلامی از غلامان محمد هستم» و دیگری درباره پیامبر صلی الله علیه و آله که در بستر بیماری افتاده است، می گوید: «این مرد هذیان می گوید و درد بر او چیره شده است». افزون بر این که سرور بانوان جهان را به خشم می آورد و او را کتک می زند و جنینش را سقط می کند و می کوشد اهل بیت نبوت را با آتش بسوزاند.

ب: مدائنی که سنی مذهب و دوستدار خلفا است، روایت کرده است:

معاویه به کارگزاران خود در همه شهرها نوشت: «به هیچ یک از شیعیان علی، اجازه گواهی و شهادت در محاکم قضایی ندهید». و نوشت: «کسانی که از شیعیان و ولادت مداران و دوستان عثمان هستند و فضایل و مناقب او را نقل می کنند، جایگاه شان را بالا ببرید و آن ها را به خود نزدیک کنید و مورد احترام قرار دهید و هر چه روایت می کنند، برایم بنویسید و نام راوی و نام پدر و قبیله اش را برایم بفرستید». به خاطر اموال هنگفتی که معاویه در این راه صرف کرد و بذل و بخشش هایی که نسبت به عرب و غیر عرب

انجام داد، مردم دچار زیاده‌گویی در فضایل و مناقب عثمان شدند. این کار در همه شهرها رونق گرفت و مردم برای رسیدن به دنیا و جایگاه دنیوی، از هم پیشی گرفتند. هر گاه یکی از کارگزاران معاویه را می‌یافتند، فضیلت و منقبتی از عثمان روایت می‌کردند تا نام‌شان نوشته شود و مقرب حکومت گردند.

این برنامه، تا سالیان دراز ادامه داشت تا این که معاویه به کارگزارانش نوشت: «در همه شهرها و در هر گوشه و کناری، سخن درباره عثمان انتشار یافته و رایج گشته است. پس از این که نامه ام به دست شما رسید، مردم را به روایت فضایل صحابه و خلفای نخستین دعوت کنید. هر کس حدیثی درباره فضایل ابوتراب نقل کرد، برای نقضش حدیثی در مورد صحابه بسازید. این کار برای من دوست‌داشتی‌تر است و چشمان مرا روشن‌تر می‌سازد و دلایل ابوتراب و شیعیانش را بهتر می‌کوبد و برای آنان، سخت‌تر و گران‌تر از مناقب و فضایل عثمان می‌باشد».

نامه‌های معاویه برای مردم خوانده شد. روایات بی‌شماری که همگی بی‌اساس و ساختگی بود، در منقبت صحابه روایت گردید. مردم برای ساختن چنین روایاتی، بسیار کوشیدند و این احادیث ساختگی را بر فراز منبرها بازگو نمودند و آن‌ها را به معلمان مکتب‌ها سپردند تا به کودکان بیاموزند. این کار چنان گسترش یافت که نقل و تعلیم روایات ساختگی، همانند تعلیم قرآن باب شد و آن‌ها را به دختران و زنان و خادمان و چاکران نیز یاد دادند.



مدت زیادی به همین نحو گذشت تا این که معاویه، نامه ای با این مضمون، به همه کارگزارانش در شهرهای مختلف نوشت: «اگر دو شاهد گواهی دادند که فردی، علی و خاندانش را دوست دارد، نام آن فرد را از دیوان خط بنویسید و مقرر کنید او را از بیت المال قطع کنید». و در مرحله بعد نوشت:

«اگر مردم کسی را به محبت علی و خاندانش متهم کردند، او را شکنجه کنید و خانه اش را ویران نمایید».

در عراق، به ویژه در شهر کوفه، بلا از همه جا شدیدتر بود؛ به طوری که شیعه علی صلوات الله علیه، از خدمتکار و غلام خود می ترسید و اگر فردی مورد اعتماد به خانه اش می رفت و راز خود را با او در میان می گذاشت، باز هم حاضر به سخن گفتن با او نمی شد، تا این که سوگند محکم از او می گرفت تا راز او را پنهان سازد.

به هر روی، احادیث دروغین و ساختگی فراوان شد و بهتان انتشار یافت و فقیهان و قاضیان و فرمانداران نیز به همین راه رفتند. بیشترین مردمی که به این بلا گرفتار شدند، روستانشینان ریاکار و بیچاره بودند که خود را اهل خشوع و دین داری نشان می دادند و به ساختن احادیث می پرداختند تا با این کار، از عطای والیان بهره ای ببرند و از نزدیکان آن ها شوند و خانه و دارایی و زمین کشاورزی به دست آورند.

این گونه اخبار و احادیث ساختگی، به دست دین دارانی رسید که دروغ و بهتان را جایز نمی دانستند. آنان به خیال این که این احادیث، حقیقت دارد، آن ها را پذیرفتند و روایت کردند؛ که اگر از بطلان آن ها خبر داشتند، هرگز

به آن روایات نمی پرداختند و پای بند آن ها نمی شدند. پیوسته امور به همین منوال گذشت تا حسن بن علی از دنیا رفت و بلا و فتنه بیشتر شد...» (۱).

مدائنی همچین می گوید:

ابن شهاب به من خبر داد که خالد بن عبدالله قسری (حاکم مکه و عراق) به من گفت: «برای من نسب نویسی کن». من از نسب قبیله مضر آغاز کردم و هنوز آن را تمام نکرده بودم که به من گفت: «بس است. این کار را رها کن. خدا ریشه آن ها را بسوزاند. برایم سیره نویسی کن». به او گفتم: «گاه چیزی از سیره علی بن ابی طالب صلوات الله علیه به خاطر می رسد. آیا آن ها را بنویسم؟». گفت: «نه؛ مگر این که او را در قعر جهنم بینی و بخواهی چیزی در این باره بنویسی» (۲).

خداوند خالد و گمارنده او بر حکومت را لعنت کند و چهره آن ها را زشت گرداند و بر امیر مؤمنان علی بن ابی طالب، صلوات و درود فرستد.

هنگامی که نامه امام علی صلوات الله علیه به معاویه رسید که در آن، فضایل و مناقب خود را بر شمرده بود، معاویه گفت: «این نامه را پنهان کنید تا شامیان آن را نخوانند و به پسر ابوطالب متمایل نشوند» (۳).

هشام بن عبد الملک، نامه ای به اعمش نوشت و از او خواست فضایل عثمان و بدی های علی صلوات الله علیه را بنویسد؛ ولی اعمش نپذیرفت (۴).

ص: ۴۴

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۱، ص ۴۴؛ النصائح الکافیه، ص ۷۲ و ۷۳ به نقل از مدائنی. ابن ابی الحدید معتزلی، دارای مذهب اهل تسنن بود و به مذهب خود تعصب داشت. از این رو، پیوسته در کتاب شرح نهج البلاغه، به نقض فضائل شیعه همت گماشته است.

۲- الاغانی، ج ۱۹، ص ۵۹.

۳- معجم الادبا، ج ۵، ص ۲۶۶.

۴- ر.ک: شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۲۱.

شعبی می گوید: «اگر از آن ها می خواستم که بنده من شوند و خانه مرا پر از زر و سیم کنند تا علیه علی رضوان الله علیه دروغ بیافم، بی درنگ می پذیرفتند».(۱).

ابو احمد عسکری می گوید: «گفته اند که اوزاعی غیر از حدیث کساء، هیچ حدیثی در زمینه فضایل نقل نکرده است. خدا می داند! زهری نیز تنها یک حدیث در این زمینه روایت کرده است. این دو، از بنی امیه می ترسیدند».(۲).

در دست کاری تاریخ، همین بس که مورخان گفته اند: «هفتصد تن از مهاجران و انصار و هفتاد نفر از اهل بدر و دویت و هشتاد نفر از حاضران در بیعت شجره، امام علی صلوات الله علیه را همراهی می کردند»؛(۳).

اما آن گونه که از شعبی نقل شده است، دشمنان علی صلوات الله علیه و تاریخ سازان، وقاحت را به جایی رساندند که گفتند: «در جنگ جمل، چهار تن از اهل بدر حضور داشتند: علی و عمار در یک سو بودند و طلحه و زبیر، در سوی دیگر. اگر کسی بیندارد که غیر از این چهار نفر، کسی از اهالی بدر در جمل حضور داشت، او را تکذیب کنید».(۴).

اسکافی نوشته است: «معاویه، عده ای از صحابه و تابعین را به کار گرفت تا اخباری ناپسند درباره علی علیه السلام بسازند که موجب سرزنش وی شود و بیزاری از او را پدید آورد. او برای این کار، مزدی بسیار بالا- تعیین کرد تا نتوانند از آن چشم پوشند و در نتیجه، احادیثی بسازند که رضایت او را جلب کند. از صحابه،

ص: ۴۵

- 
- ۱- . تاریخ واسط، ص ۱۷۳.
  - ۲- اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۰.
  - ۳- . المعیار و الموازنه، ص ۲۲؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۴؛ الغدیر، امینی، ج ۱۰، ص ۱۶۳؛ صفین، ص ۲۶۸ و ۲۶۶؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۴۸۳؛ جمهره خطب العرب، ج ۱، ص ۱۷۹ و ۱۸۳.
  - ۴- . ر.ک: عقد الفرید، ابن عبد ربه، ج ۴، ص ۳۲۸.

ابوهریره و عمروعاص و مغیره بن شعبه پذیرفتند و از تابعین، عروه بن زبیر به این کار پرداخت». (۱).

ج: شافعی می گوید: «چه بگویم درباره مردی که دشمنانش از روی حسد و دوستانش از روی ترس، فضایل او را کتمان کردند؛ و باز در این میان، به قدری فضایل او بیرون آمد که شرق و غرب عالم را فرا گرفت». (۲).

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

### چرا حضرت علی (علیه السلام) خراب کاری خلفا را اصلاح نکرد؟

پرسش شماره ۵۹ (۱۸۸)

کلینی نقل کرده است: «برخی از یاران امام علی رضی الله عنه از او خواستند که خراب کاری خلفای پیشین را اصلاح کند؛ ولی او به دلیل این که می ترسید لشکرش متفرق شوند، سخن آن ها را نپذیرفت». (۳).

تهمتی که یاران او، به خلفای پیشین (ابوبکر و عمر و عثمان) روا داشتند، شامل مخالفت خلفا با قرآن و سنت نیز می شود. آیا اقدام نکردن علی برای اصلاح این گونه مخالفت ها، با عصمت او \_ که شما ادعا می کنید \_ سازگار است؟

### پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

ص: ۴۶

۱- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۴، ص ۶۴.

۲- الروضه فی فضائل امیرالمؤمنین، شاذان بن جبرئیل قمی، ص ۱۹؛ حلیه الابرار، ج ۲، ص ۱۳۶؛ انوار البهیة، ص ۷۱؛ مشارق انوار الیقین، بررسی، ص ۱۷۱؛ غایه المرام، ج ۵، ص ۱۴۵؛ الکنی و الالقباب، ج ۲، ص ۳۴۹.

۳- الروضه، شیخ کلینی، ص ۲۹.

در یک منظر کلی، دو نوع مخالفت وجود دارد که باید اصلاح شود:

نوع اول: آنچه که به وظایف و اقدامات خلیفه و خود حاکم مربوط است؛ مانند: اجرای عدالت در بین مردم، تقسیم مساوی بیت المال، گرفتن حق از ناهلان، بازگرداندن حق به اهلش، حفاظت سخت گیرانه از اموال عمومی، اصلاح کار مسلمانان، قضاوت دین مدارانه، اجرای حدود الهی، آموزش احکام دینی، تربیت مردم، گسترش فضایل و ارزش ها و اخلاق والا در بین مردم، احیای سنت ها، ریشه کن کردن بدعت ها، مقابله با دشمنان و تقویت نیروی مسلمانان و....

در همه این موارد، بر حاکم واجب است که بر اساس شریعت الهی و با رعایت حدود و موازین شرعی رفتار کند و تا سر حد امکان، هیچ گونه جانب داری و سهل انگاری و مخالفت با دین نداشته باشد.

نوع دوم: آنچه که به تکالیف و وظایف شخصی مردم و مذهب و اعتقاد آن ها ارتباط دارد. در این خصوص، بر حاکم واجب است که آن ها را به سوی حقیقت راهنمایی کند؛ از آنان بخواهد که بر اساس حق عمل کنند؛ در برطرف کردن شبهات آن ها بکوشد؛ برای رسیدن به این اهداف، به زور متوسل نشود که هیچ اجباری در دین نیست. البته اگر شرایط از این موازین تجاوز کرد \_ مثل این که شبهه ای از بین رفت و باز هم مخالفت افراد ادامه یافت \_ باید مقابله با این مخالفت ها، در چهارچوب قوانین و شرایط ویژه خود صورت گیرد و امر به معروف و نهی از منکر انجام شود.

از این رو می بینیم که امام علی صلوات الله علیه در خصوص مخالفت هایی که از نوع اول بود، با هیچ کس مماشات و مدارا نکرد و به طور همه جانبه، طبق احکام الهی رفتار نمود؛ با این که عواقب سنگینی برایش داشت و ناکثان از او نافرمانی

کردند و بیعتش را شکستند و برای جنگ با او لشکر کشی کردند و باعث کشته شدن ده ها هزار مسلمان شدند.

اما نسبت به آنچه که به نوع دوم مربوط می شود، امام علی صلوات الله علیه در رفع شبهات مردم کوشید و هرگز در این راه، به زور متوسل نشد؛ زیرا شبهه ها همواره ادامه داشت و شبهه زدگی مردم، مانع از اتخاذ هر تصمیمی می شد. مردم خود را مظلوم می پنداشتند و گمان می کردند که پیش تر، کارها در دست صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و از آن ها به مردم منتقل شده و نسبت به پیشینیان باید خوشبین بود و برای عملکرد آن ها، عذرهای رنگارنگ تراشید و هیچ چیز نباید مانع از تقلید و پیروی مردم از صحابه شود. گواه بر این مطلب، رویکردی است مردم نسبت به نماز تراویح داشتند. وقتی امام علی صلوات الله علیه خواست مردم را از خواندن نماز تراویح بازدارد، همگی فریاد زدند: «وای که سنت عمر از دست رفت!»، (۱).

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۴۸

---

۱- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۲، ص ۲۸۳ و ج ۱، ص ۲۶۹؛ الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۲۶؛ الکافی، ج ۸، ص ۶۳؛ تلخیص الشافی، ج ۴، ص ۵۸. و ر.ک: الجواهر، ج ۲۱، ص ۳۳۷؛ وسائل الشیعه، باب ۱۰ از ابواب نوافل شهر رمضان کتاب الصلاه و کشف الغناء، ص ۶۵ - ۶۶؛ سلیم بن قیس، چاپ مؤسسه البعثه، ص ۱۲۶؛ تلخیص الشافی، ج ۴، ص ۵۸؛ بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۷ و ۸ و ج ۳۴، ص ۱۸۱ و چاپ قدیم، ج ۸، ص ۲۸۴؛ الشافی فی الامامه، ج ۴، ص ۲۲۰؛ تقریب المعارف، ص ۳۴۷؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۵۶۲؛ احقاق الحق (الاصل)، ص ۲۴۷.

## فصل دوم: حکم صریح درباره حضرت علی (علیه السلام)

### گرفتن میثاق از پیامبران برای امامت حضرت علی (علیه السلام)

پرسش شماره ۶۰ (۱۸۳)

شیعه معتقد است که همه پیامبران به پذیرش ولایت علی دعوت شدند (۱)

و خداوند از آنان برای ولایت علی، میثاق و پیمان گرفت. (۲)

شیعیان، مبالغه و غلو را به جایی رسانده اند که شیخ هادی تهرانی می گوید: «ولایت علی بر همه اشیاء عرضه شد. چیزهایی که ولایت را پذیرفتند، صحیح و سالم ماندند و چیزهایی که ولایت را نپذیرفتند، فاسد شدند». (۳)

به شیعیان باید گفت که پیامبران صلوات الله علیهم به سوی توحید و عبادت خالصانه برای خداوند دعوت می کردند، نه به سوی ولایت علی که شما ادعا می کنید. خداوند می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا

ص: ۴۹

---

۱- ر.ک: بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۶۰؛ المعالم الزلفی، ص ۳۰۳.

۲- المعالم الزلفی، ص ۳۰۳.

۳- ودائع النبوه، شیخ هادی تهرانی، ص ۱۵۵.

فَاعْبُدُونِ؛ (۱) هیچ پیامبری پیش از تو نفرستادیم، مگر این که به او وحی کردیم که خدایی غیر از من نیست؛ پس مرا عبادت کنید».

اگر بنا بر ادعای شما، ولایت علی در کتاب همه پیامبران نوشته شده بود، پس چرا تنها شما آن را نقل کرده اید و غیر از شما، کسی از آن خبر ندارد؟ چرا این موضوع، به پیروان دیگر ادیان اعلام نشده است؟ بسیاری از پیروان دیگر ادیان، به اسلام گرویده اند و تا کنون، سخنی از ولایت علی به میان نیاورده اند. اصلاً چرا در قرآن که گواهی بر همه کتاب های آسمانی است، این مطلب به ثبت نرسیده است؟

### پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: چرا و به چه دلیل باید دعوت پیامبران را به توحید و عبادت خالصانه خداوند منحصر کنیم؟ آیا حلال، حرام، مباحث مربوط به دنیا و آخرت، احکام شرعی، حکومت، داوری، نماز، زکات و غیره، جزو دعوت پیامبران نبوده است؟

دوم: از کجا می دانید که پیامبران، مردم را به ولایت امام علی صلوات الله علیه دعوت نکرده اند؟

سوم: کتاب های پیامبران، به دست ما نرسیده است. کتاب ها و صحف پیامبران و دیگر میراث آنان \_ مانند: عصای حضرت موسی و انگشتر حضرت سلیمان و غیره \_ نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

ص: ۵۰



الف: با توجه به مسأله یاد شده، خداوند می فرماید:

\* يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ؛ (۱) ای اهل کتاب! فرستاده ما به سوی شما آمده است تا بسیاری از آنچه را که از کتاب آسمانی پنهان داشته اید، برای شما روشن سازد.

\* وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا؛ (۲) خدا را آن گونه که سزاوار او است، ارج نگذاشتند؛ چرا که گفتند: «خداوند هیچ چیزی بر هیچ بشری نازل نکرده است». بگو: «کتابی را که موسی آورد و روشن گر و رهنمودی برای مردم بود و آن را بر روی کاغذها نوشته اید و [برخی از آن را] آشکار می کنید و بسیاری از آن را پنهان می دارید، چه کسی نازل کرده است؟

\* فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا؛ (۳) وای بر کسانی که کتاب را به دست خویش می نویسند و سپس برای آن که آن را به بهای ناچیزی بفروشند، می گویند این از جانب خداوند است!

\* يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ؛ (۴) [اهل کتاب، نبوت محمد را انکار می کنند، با این که نام و نشان] او را در تورات و انجیل که در نزدشان است، نوشته می یابند.

ص: ۵۱

۱- .سوره مائده، آیه ۱۵.

۲- .سوره انعام، آیه ۹۱.

۳- .سوره بقره، آیه ۷۹.

۴- .سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

\* الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ؛(۱).

اهل کتاب، او را [یعنی محمد را] می شناسند، همان گونه که فرزندان خود را می شناسند.

از کسانی که چنین حالی دارند و تلاش می کنند مردم را از راه پیامبر صلی الله علیه و آله بازدارند و در صحت اعتقادات مسلمین تردید نمایند، چه انتظاری است که مسائلی مانند ولایت امام علی صلوات الله علیه را فریاد بزنند؟

ب: کتاب هایی که به نام تورات و انجیل و غیره متداول است، تورات و انجیل حقیقی نیست و همگی تحریف و دستکاری شده اند.

ج: در خصوص نقل موضوع ولایت از سوی مخالفان شیعه و کسانی که برای تقویت ابوبکر و سست کردن برهان امام علی صلوات الله علیه می کوشند، از آنان هیچ توقعی نیست که به چنین موضوعی اهتمام ورزند و به سادگی بتوانند ولایت علی صلوات الله علیه را بپذیرند و بدان اقرار نمایند.

چهارم: خداوند متعال در جای جای قرآن فرموده است که از پیامبران و مؤمنان و بنی اسرائیل و مسیحیان، پیمان و میثاق گرفته شد. در تفسیر کلمه «میثاق»، احتمالات مختلفی ذکر کرده اند. چرا نباید یکی از این احتمالات، همان مضمون روایات اهل بیت علیهم السلام باشد؟ اهل بیتی که همانند کشتی نوح هستند؛ اهل بیتی که ثقل جدانشدنی از کتاب خدا هستند؛ اهل بیتی که متمسک به آنان، هرگز گمراه نمی شود. بر اساس روایات اهل بیت، منظور از میثاق، گرفتن عهد و پیمان برای اقرار به یگانگی خداوند و بندگی در برابر او و پذیرش نبوت محمد و ولایت علی صلوات الله علیهما و آلهما است.

ص: ۵۲

با این بیان، دیگر مجالی برای پرسش گر نمی ماند که بگوید: «چرا در قرآن که گواهی بر همه کتاب های آسمانی است، امامت و گرفتن میثاق برای ولایت، به ثبت نرسیده است؟». چرا که احتمال دارد مراد از میثاقی که در قرآن آمده است، همین معنا باشد؛ همچنان که در بسیاری از روایات، به روشنی بیان شده است.

پنجم: لازم نیست همه حقایق و معارف دینی، به صراحت در قرآن آمده باشد. شاید حکمت بزرگ تری اقتضا کرده است که این موضوع، آشکارا در قرآن نیاید و تنها به احادیث رسول خدا و اهل بیتش صلوات الله علیهم اجمعین اکتفا گردد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عبادہ الذین اصطفی محمد و آله.

### حضور در شورا، دلیلی بر عدم وصیت درباره خلافت

#### پرسش شماره ۶۱ (۱۸۹)

عمر بن خطاب برای زمان پس از مرگش، شش نفر را به عنوان اعضای شورا برگزید. در آغاز کار، سه تن از اعضا کناره گیری کردند. سپس عبدالرحمن بن عوف نیز کنار رفت و علی و عثمان باقی ماندند. چرا علی در همان آغاز، اعلام نکرد که در مورد خلافت، به او وصیت شده است؟ آیا بعد از مرگ عمر، باز هم از کسی می ترسید؟

به بیان دیگر: با این که علی رضی الله عنه جزو شورای شش نفره ای بود که عمر برای خلافت تعیین کرده بود، چرا علی به نفع عثمان کناره گیری کرد؟ چرا به صراحت نگفت که با وحی الهی و فرمان پیامبر، خلافت به او وحی شده است؟ آیا علی حق را پنهان کرد؟ آیا تقیه به کار برد؟ چگونه ممکن است امیرالمؤمنینی که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند، چنین کاری بکند؟

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته. (۱).

ص: ۵۴

۱- . پیش از این که به این سؤال پاسخ دهیم، لازم است اهل تسنن به یک سؤال اساسی، جوابی قانع کننده و متقن بیابند: در روز سقیفه، غاصبان خلافت در پاسخ به کسانی که خلافت امام علی صلوات الله علیه را مطرح می کردند، به یک حدیث استشهد نمودند که پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است: «نبوت و خلافت، در یک خاندان جمع نمی شود!». این گفته آن ها، با عمل عمر در تناقض است؛ چرا که خلیفه دوم با قرار دادن امام علی صلوات الله علیه در شورای شش نفره، رسماً او را در معرض خلافت قرار داد. عبدالرحمن نیز با شرط عمل به سیره شیخین، خلافت را بر عهده امام علی صلوات الله علیه گذاشت که آن حضرت نپذیرفت. اگر عمر از حدیث پیامبر اطلاع نداشت، این یک مصیبت است؛ و اگر اطلاع داشت و آن را نادیده گرفت، مصیبتی بس گران تر خواهد بود. این ماجرا در هر صورت، عدم اطلاع یا عدم پایبندی خلیفه به سنت پیامبر را اثبات می نماید. بزرگ تر از این مصیبت ها، مورد تردید بودن صدور این حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله است. در کتاب بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۳۵۶ به نقل از علل الشرایع، ص ۱۷۱، باب ۱۳۴، ح ۱، از امام صادق صلوات الله علیه نقل شده است که وقتی عمر دستور برگزاری شورا را صادر کرد، ابتدا نام عثمان را آورد و در پایان، نام امام علی صلوات الله علیه را ذکر نمود. عباس به امام علی گفت: «ای ابالحسن و ای امیر مؤمنان! در روز وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، به تو پیشنهاد دادم که دستت را بیاور تا با تو بیعت کنیم؛ چرا که خلافت، از آن کسی است که زودتر آن را به دست گیرد. ولی تو گوش نکردی و با ابوبکر بیعت شد. من امروز به تو می گویم که عمر، نام تو را به عنوان آخرین فرد در شورا ذکر کرده است. اهل شورا تو را از آن بیرون خواهند کرد. پس حرف مرا بشنو و اصلاً وارد شورا نشو». امام علی صلوات الله علیه، به او پاسخ نداد. هنگامی که بیعت عثمان صورت پذیرفت، عباس به امام گفت: «مگر به تو نگفتم؟». امام فرمود: «ای عمو! یک چیز از دید تو پنهان ماند. مگر سخن او را بالای منبر نشنیدی که می گفت: خداوند نخواسته است نبوت و خلافت را با هم در این خاندان قرار دهد؟ من خواستم او با این کار، خودش را تکذیب نماید و مردم بدانند که سخن دیروز او، دروغ محض بود و ما صلاحیت تصدی خلافت را داریم. عباس با شنیدن سخن مام، ساکت شد و دیگر هیچ نگفت. با این بیان، امام علی صلوات الله علیه می خواست بگوید که من این کار را پذیرفتم تا دروغ گویی کسانی را اثبات کنم که حدیث «نبوت و خلافت در یک خاندان جمع نمی شود» را جعل کردند و به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دادند. گویا توطئه ترور امام علی صلوات الله علیه، چنان خلیفه و اطرافیانش را به خود مشغول کرده بود که امکان بررسی گذشته و سخنان ایراد شده در سقیفه را نداشتند؛ یا اساساً کشتن امام صلوات الله علیه برای آن ها، بیش از باز شدن مشت شان در مورد در جعل این حدیث، اهمیت داشت. مترجم

## یکم: باحضرت علی (علیه السلام) بیعت شده بود

هیچ معنا ندارد که پرسش گر بگوید: «چرا علی در همان آغاز، اعلام نکرد که در مورد خلافت، به او وصیت شده است؟». به این دلیل که:

اولاً: در آن روزگار، کسی نبود که نداند بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام امام است. هفتاد روز پیش از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله، هزاران نفر از صحابه، در غدیر با او بیعت کرده بودند. پس معنا نداشت که امام علی صلوات الله علیه مطلبی به این روشنی را برای تک تک افراد بیان کند؛ به ویژه آن که به خاطر بیان چنین مطلبی در روز سقیفه، حضرت زهرا سلام الله علیها کتک خورد و محسن سقط گردید.

ثانیاً: به امام علی علیه السلام وصیت شده بود که برای جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله دست به شمشیر نبرد. اگر علی علیه السلام نجنگیرد، به خاطر ترس از عمر و دیگران نبود؛ بلکه به خاطر پیروی از وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

## یکم: تصمیم برای کشتن امام علی (علیه السلام) در شورا

امام علی صلوات الله علیه زیر چکمه تهدید به قتل، حاضر شد به نفع عثمان کنار برود و از خلافت دست بکشد؛ زیرا عمر بن خطاب، دستور داده بود: «اگر اعضای شورا نتوانستند به نظر واحد دست بیابند، همگی کشته شوند؛ و اگر سه نفر با هم اتفاق نظر داشتند، سه نفر دیگر که عبدالرحمن بن عوف در میان آن ها نیست، کشته شوند؛ و اگر چهار یا پنج نفر هم نظر شدند، یک یا دو نفر باقی مانده کشته

شوند» (۱) از این رو، عبدالرحمن بن عوف، امام علی صلوات الله علیه را آشکارا به قتل تهدید کرد (۲).

بلاذری و دیگران نقل کرده اند که وقتی اعضای شورا با عثمان بیعت کردند، علی صلوات الله علیه از بیعت سر باز زد. عبدالرحمن بن عوف گفت: «بیعت کن؛ در غیر این صورت، کشته می شوی». این در حالی بود که کسی غیر از عبدالرحمن، شمشیر نداشت. همچنین نوشته اند که امام علی صلوات الله علیه با حالت خشمگین از شورا بیرون رفت. اعضای شورا، خود را به او رساندند و گفتند: «بیعت کن؛ و گرنه با تو می جنگیم». او به همراه آنان به شورا بازگشت و با عثمان بیعت کرد (۳).

در متون دیگر آمده است: مردم به بیعت با عثمان پرداختند و علی صلوات الله علیه کنده کرد. عبدالرحمن بن عوف گفت:

«إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ

ص: ۵۶

۱- ر.ک: الكامل فی التاريخ، ج ۳، ص ۶۶ و ۶۷ حوادث سال ۲۳؛ تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۴۲۸ حوادث سال ۲۳ و چاپ مؤسسه الاعلمی، ج ۳، ص ۲۹۴؛ الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۲۴ و ۲۵ و ۲۸ و تحقیق زینی، ج ۱، ص ۲۸ و تحقیق شیری، ج ۱، ص ۴۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۱۸۷؛ مناقب اهل البیت علیهم السلام، شیروانی، ص ۳۴۹؛ خلاصه عقبات الانوار، ج ۳، ص ۳۳۹ و ۳۴۲ و ۳۴۷؛ الوضاعون و احادیثهم، ص ۴۹۹؛ تاریخ المدینه، ابن شبه، ج ۳، ص ۹۲۴ و ۹۲۵؛ الشافی فی الامامه، ج ۳، ص ۲۱۲؛ النص و الاجتهاد، ص ۳۸۴ و ۳۹۸؛ الغدیر، ج ۵، ص ۳۷۵؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۵۶۸؛ بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۳۹۸؛ نهج السعاده، ج ۱، ص ۱۱۳؛ دلائل الصدق، ج ۳، ق ۱، ص ۱۱۶؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۵۵.

۲- ر.ک: الغدیر، ج ۹، ص ۱۹۷ و ۳۷۹ و ج ۱۰، ص ۲۶؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۱۹۴ و ج ۶، ص ۱۶۸ و ج ۱۲، ص ۲۶۵؛ الوضاعون و احادیثهم، ص ۴۹۸ و ۴۹۹؛ تقریب المعارف، ص ۳۵۱؛ التحفه العسجدیه، ص ۱۲۹؛ غایه المرام، ج ۲، ص ۶۸ و ج ۶، ص ۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۹، ص ۱۹۳؛ بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۶۶ و ۴۰۳؛ صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۲۳؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۸، ص ۱۴۷؛ عمدہ القاری، ج ۲۴، ص ۲۷۲؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۳، ص ۳۰۴.

۳- ر.ک: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۲؛ شرح نهج البلاغه، معتزلی، ج ۱۲، ص ۲۶۵؛ الغدیر، ج ۵، ص ۳۷۴ و ج ۹، ص ۱۹۷ و ۳۷۹ و ج ۱۰، ص ۲۶؛ الوضاعون و احادیثهم، ص ۴۹۸؛ تقریب المعارف، ص ۳۵۱؛ غایه المرام، ج ۶، ص ۸.

فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا؛ (۱) کسانی که با تو بیعت می کنند، در حقیقت با خدا بیعت می کنند. دست خدا، بالای دست آنان است. هر کس پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است. و هر کس بر آنچه که با خدا عهد بسته، وفادار بماند، به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می بخشد. علی بازگشت و در حالی که جمعیت را می شکافت تا پیش برود و بیعت کند، می گفت: «نیرنگ! و چه نیرنگی!». (۲).

متن ابن قتیبه این گونه است: «عبدالرحمن بن عوف گفت: ای علی! خود را به خطر نیفکن. غیر از شمشیر، چیز دیگری حکم فرما نیست». (۳).

## دوم: جانشینی با وحی یا وصیت؟

در سؤال آمده است: «چرا امام علی صلوات الله علیه به صراحت نگفت که به وسیله خداوند، خلافت به او وحی شده است؟». این تعبیر، به هیچ وجه قابل پذیرش نیست؛ زیرا امام علی صلوات الله علیه پیامبر نبود که به او وحی شود، بلکه وصی پیامبر صلی الله علیه و آله بود. افزون بر این، فرود جبرئیل به زمین، از زمان شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله قطع گردید. پس ادعای وحی به امام علی صلوات الله علیه معنا ندارد.

## سوم: احتجاج بی حاصل

ص: ۵۷

- ۱- سوره فتح، آیه ۱۰.
- ۲- تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۲۳۸، و چاپ مؤسسه الاعلمی، ج ۳، ص ۳۰۲؛ الوضاعون و احادیثهم، ص ۴۹۹؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۳، ص ۳۰۵.
- ۳- الامامه و السیاسه، تحقیق زینی، ج ۱، ص ۳۱ و تحقیق شیری، ج ۱، ص ۴۵؛ الوضاعون و احادیثهم، ص ۴۹۹؛ الغدیر، ج ۵، ص ۳۷۵. و ر.ک: صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۶۳۵ و چاپ دارالفکر، ج ۸، ص ۱۲۳؛ السنن الکبری بیهقی، ج ۸، ص ۱۴۷؛ عمده القاری، ج ۲۴، ص ۲۷۲؛ المصنف، صنعانی، ج ۵، ص ۴۷۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۹، ص ۱۹۳؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۳۰۴.

احتجاج با کسی که موضوع را می داند، معنا ندارد. لازم نبود امام علی صلوات الله علیه فریاد بزند که از طرف خدا و رسولش، به امامت منصوب شده است؛ چون مردم این موضوع را می دانستند و هفتاد روز پیش از شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله، همگی در روز غدیر با او بیعت کرده بودند. سکوت و تصریح نکردن به مطلبی که برای همه مردم روشن است، کتمان حق به شمار نمی آید و تقیه در آن مورد، کاربرد ندارد.

#### چهارم: تقیه در هنگام ترس

وقتی جان انسان در خطر است و جار زدن یک موضوع، نتیجه ای جز مصیبت و دردسر ندارد، چه ایرادی دارد که از تقیه استفاده شود؟ مؤمن آل فرعون نیز تقیه کرد و خداوند متعال، در کتابش از او یاد نمود. عمار نیز تقیه را به کار بست و این آیه درباره او نازل شد: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ؛ (۱) هر کس پس از ایمان آوردن، به خدا کفر بورزد [عذابی سخت خواهد داشت] مگر کسی که مجبور شود و قلبش به ایمان استوار باشد».

پیامبر صلی الله علیه و آله نیز برای حفظ مسلمانان از آزار مشرکان، به خانه ارقم پناه برد. گفته می شود که آن حضرت در آغاز بعثت، سه سال به صورت مخفیانه مردم را به اسلام دعوت می کرد. پس چرا اهل سنت، منکر چیزی می شوند که در قرآن به ثبت رسیده است و انبیا و اولیا و اوصیای الهی، مدام آن را به کار می بستند؟

#### پنجم: احتجاج حضرت علی (علیه السلام) در شورا

ص: ۵۸



عامر بن واثله روایت کرده است: شنیدم که علی صلوات الله علیه اعضای شورا را سوگند داد و گفت: «شما را به خدا سوگندتان می دهم که آیا غیر از من، کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم، او را به ولایت نصب کرده باشد؟». گفتند: «نه به خدا قسم» (۱).

در متون دیگر آمده است که امام علی صلوات الله علیه فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم که آیا غیر از من، کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد او فرموده باشد: "هر کس من مولای او هستم، این علی مولای او است. خدایا دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار. باید این را شاهدان به غایبان برسانند؟"». گفتند: «نه به خدا سوگند» (۲).

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

### کتمان امامت و افشای فضایل

#### پرسش شماره ۶۲ (۱۷۰)

به شیعیان باید گفت که اگر صحابه، احادیث مربوط به امامت علی رضی الله عنه را کتمان کرده اند، به طور حتم، فضایل و مناقب او را نیز کتمان می کردند و چیزی در این باره انتقال نمی دادند؛ در حالی که این خلاف واقع است. پس اگر در خصوص امامت او، حدیثی وجود داشت، حتماً نقل می شد؛ چرا که تصریح به

ص: ۵۹

- ۱- الدر النظیم، ص ۳۳۲؛ کتاب الولایه، ابن عقده کوفی، ص ۱۶۹؛ الغدیر، ج ۱، ص ۱۶۰؛ مناقب الامام علی بن ابی طالب، ابن مردویه، ص ۱۳۲؛ مناقب، ابن مغزلی شافعی، ص ۲۲۲.
- ۲- مناقب الامام علی بن ابی طالب، ابن مردویه، ص ۱۳۰، ش ۱۶۲؛ الغدیر، ج ۱، ص ۱۶۰؛ تفسیر ابی حمزه ثمالی، ص ۱۵۲؛ کشف الیقین، ص ۴۲۳؛ کتاب الولایه، ابن عقده کوفی، ص ۱۷۳؛ منهاج الکرامه، ص ۹۲؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۹.

خلافت یک فرد، حادثه مهمی است. یک واقعه مهم و بزرگ، حتما شهرت می یابد و با شهرت یافتن آن، مخالف و موافق از آن باخبر می شوند.

## پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

با توجه به آنچه که قبلاً یاد آور شدیم، به این سؤال پاسخ می دهیم:

یکم: تصریح به امامت آن حضرت، بسیار روشن و مشهور است؛ به ویژه با ماجرای روز غدیر که جمعیتی بالغ بر یکصد و بیست هزار نفر، با امام علی صلوات الله علیه بیعت کردند.

دوم: پس از بازگشت قهقرایی و رخدادهای دشواری که هم زمان با آن پیش آمد، برای صحابه امکان نداشت که آن احادیث را بر ملا کنند. وقتی دیدند که آن ماجراها پیش آمد و حتی پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله \_ که خدا از خشنودی او خشنود می شود \_ را در کام خود فرو برد، فهمیدند که وارد شدن در چنین کاری، توانی بس سنگین دارد و ممکن است به سلامت فردی و دیگر منافع شخصی آن ها لطمه وارد کند.

به خاطر وجود مقررات سخت گیرانه و میل شدید مردم برای پنهان کاری، از انتشار نصوص امامت جلوگیری شد. این سخت گیری ها، از سوی چندین گروه از قریشیان صورت گرفت که نفوذ بالایی در میان مردم داشتند و پیش تر، امام علی صلوات الله علیه در جنگ بدر و احد و حنین و غیره، پشت آن ها را به خاک مالیده بود؛ همچنین از سوی قبایل و گروه هایی که در راستای تقویت حکومت تلاش

می کردند و نمی توانستند انتشار نصوص و رواج احادیث تضعیف گر حکومت را برتابند.

در این میان، عده ای بودند که از وضعیت پیش آمده، سود می بردند و خود را به دستگاه حاکم نزدیک می کردند و با انگیزه های مختلف \_ از جمله حسد و کینه و دشمنی نسبت به امام علی صلوات الله علیه \_ خواهان پنهان ماندن حقیقت بودند. دیگر مردم نیز به خاطر راحت طلبی، از انجام کارهای مشکل آفرین، پرهیز داشتند؛ به ویژه آن که احساس می کردند که دستگاه خلافت، ورود به این موضوع را بر نمی تابد.

با این حال، هیچ یک از این ها نتوانست مانع از انتشار اخبار مربوط به روز غدیر شود و تصریح به امامت آن حضرت را در پرده نگه دارد. همه این نصوص و بسیاری از فضایل و کرامات امام علی صلوات الله علیه، توسط افراد مخلص، گسترش یافت؛ به طوری که حدیث غدیر، از طریق یکصد و بیست تن از صحابه، هشتاد و چهار تن از تابعین و سیصد و شصت تن از علمای اهل سنت به ما رسید. این چیزی است که علامه امینی رحمه الله تنها بر اساس منابع اهل سنت، به شمارش آورده است. (۱).

با مراجعه به منابع و بررسی زندگی و سیره ناقلان و موضع گیری آنان، درمی یابیم که حتی مخالفان و انحراف یافتگان از امام علی صلوات الله علیه نیز این نصوص و فضایل و کرامات را روایت کرده اند. در برخی موارد، خود حاکمان نیز هر گاه مصلحت شان اقتضا می کرد و ذکر چنین احادیثی برای شان خطری در پی نداشت، به فضایل و کرامات و نصوص امامت تصریح می کردند.

ص: ۶۱

احمد بن حنبل اعتراف می کند: «فضایلی که درباره علی بن ابی طالب به دست ما رسیده، درباره هیچ کس نقل نشده است» (۱). شافعی می گوید: «چه بگویم درباره شخصیتی که دشمنانش از روی حسد و دوستانش به خاطر ترس، فضایل او را کتمان کردند؛ با این وجود، فضایل او شرق و غرب عالم را فرا گرفته است» (۲).

ابن ابی الحدید معتزلی شافعی می گوید:

فضایل امام علی صلوات الله علیه از جهت عظمت و جلالت و انتشار و شهرت، به جایی رسیده است که نیاز به گفتن ندارد و پرداختن به اثبات و شرح و بسط آن ناپسند است؛ درست مانند آنچه که ابوالعیناء برای عبیدالله بن یحیی بن خاقان (وزیر متوکل و معتمد) گفته است: «زمانی که به توصیف فضایل تو می پردازم، خود را مانند کسی می یابم که از روشنی روز و درخشش ماه خبر می دهد؛ از چیزی که بر هیچ بیننده ای پنهان نیست. پس مطمئن هستم که چون نوبت سخن گفتن به من می رسد، کلمات از توصیف تو ناتوان می شود و به نتیجه نمی انجامد. پس من از ستایش تو

ص: ۶۲

---

۱- . المستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۷؛ الرياض النضرة، ج ۳، ص ۱۶۵؛ ینایع الموده، ج ۱، ص ۸ و ۹ و ج ۲، ص ۳۸۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۱۸؛ المناقب خوارزمی، ص ۳۴؛ مطالب السؤل، ص ۱۷۲؛ الاربعون حدیثاً، ابن بابویه، ص ۸۸؛ الطرائف، ابن طاووس، ص ۱۳۶؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۶۶؛ بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۲۴؛ المراجعات، ص ۲۵۴؛ الامام علی بن ابی طالب، همدانی، ص ۱۳۴؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۷۹. و ر.ک: شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۵، ص ۱۲۲؛ مستدرک حاکم، ج ۵، ص ۱۲۳؛ مناقب خوارزمی، ج ۱۵، ص ۶۹۵؛ ترجمه امام علی از تاریخ دمشق، چاپ بیروت، ج ۳، ص ۶۳ و ج ۱۵، ص ۶۹۷؛ مستدرک، ج ۲۱، ص ۵۰۵ و ج ۳۰، ص ۴۲؛ رفع الخفا شرح ذات الشفا، آلانی کردی، چاپ عالم الکتب و مکتبه النهضه العربیه، ج ۲، ص ۲۷۴ و ج ۳۱، ص ۵۵۴؛ اسمی المناقب فی تهذیب اسنی المطالب، جزری، چاپ بیروت، ص ۱۹ و ج ۳۱، ص ۵۷۳؛ آل محمد، شیخ حسام الدین حنفی، نسخه کتابخانه آقای اشکوری، ص ۴۶، ج ۳۱، ص ۵۸۰.

۲- . الروضه فی مناقب امیرالمؤمنین، شاذان بن جبرئیل قمی، ص ۱۹؛ حلیه الابرار، ج ۲، ص ۱۳۶؛ الانوار البهیة، ص ۷۱؛ مشارق انوار الیقین، برسی، ص ۱۷۱؛ غایه المرام، ج ۵، ص ۱۴۵؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۳۴۹.

منصرف می‌گردم و به دعاگویی ات بسنده می‌کنم و آگاهانندن درباره تو را به دانسته‌های مردم از تو وامی‌گذارم».

چه بگویم درباره شخصیتی که دشمنان و رقیبانش به فضل او اقرار دارند و آنان را یارای انکار مناقب و کتمان فضایلش نیست. من به یقین دانسته‌ام که بنی‌امیه با قدرت اسلام، بر شرق و غرب زمین چیره شدند و با هر نیرنگی که توانستند، در خاموش کردن نور او کوشیدند؛ مردم را علیه او شوراندند؛ برایش عیب‌ها و بدی‌های دروغین تراشیدند؛ بر فراز منبرها لعن‌ش کردند؛

ستایش‌گران او را مورد تهدید قرار دادند و کشتند و به زندان افکندند؛ از نقل هر حدیثی که فضیلت او را در بر داشت یا به نیکی و بلندی از او یاد می‌کرد، جلوگیری نمودند؛ حتی نام‌گذاری به اسم او را ممنوع کردند. و همه این کارها، نتیجه‌ای جز بلندی و سرافرازی او نداشت» (۱).

سرانجام این که انسان هوشمند، به خوبی درمی‌یابد که پرسش‌گر می‌خواهد شیعیان را فریب دهد و به روش بازجویی، آن‌ها را مجبور سازد که به طور ضمنی اعتراف کنند که هیچ نص و تصریحی درباره امامت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه وجود ندارد؛ و با این کار، شنوندگان و خوانندگان را نسبت به موضوعی که به کلی دروغ است، سردرگم نماید.

و الحمد لله و الصلاة والسلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۶۳

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۱۶ و ۱۷.

شیعه مدعی است که امام باید منصوب علیه باشد. (۱) اگر چنین بود، دیگر درباره امامت، این همه اختلاف میان فرقه های مختلف شیعه وجود نداشت. هر فرقه ای در مورد امام خود، ادعای نص می کند. به طور مثال، کیسانیه مدعی است که پس از علی رضی الله عنه فرزندش محمد حنفیه امام شد؛ و همین طور دیگر فرقه ها، حرف های دیگری می زنند. چه دلیلی وجود دارد که یکی از این فرقه ها بر دیگری ترجیح داشته باشد؟

### پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: تکلیف هر فرد این است که دلیلی صحیح به دست آورد تا او را در دین و عقیده، ثابت قدم نگه دارد. هنگامی که چنین دلیلی به دست آورد و حقیقت برای او آشکار شد، باید از آن پیروی کند و مخالفت یا موافقت کسی برایش مهم نباشد؛ مگر به مقداری که تکلیف شرعی ایجاب کند و بخواهد حقیقت را برای مردم بازگو نماید و در شرایط مناسب، برای برطرف کردن شبهات بکوشد.

دوم: اگر تعدد فرقه ها و ادیان و مذاهب، موجب باطل شدن دلیل و فساد مذهب و دست کشیدن از اعتقاد شود، ایراد پرسش گر به خود اهل سنت نیز بازمی گردد؛ چرا که آن ها نیز دارای مذاهب مختلف فقهی \_ از قبیل حنبلی، شافعی، حنفی،

ص: ۶۴

مالکی، ظاهری و غیره \_ هستند. همچنین از جهت اعتقادی، مذاهب گوناگونی دارند: معتزله با اشاعره اختلاف دارد؛ اهل حدیث دارای عقاید ویژه ای است؛ ماتریدیه و نظامیه و فرقه های دیگری نیز وجود دارند که عقاید هر یک، مخالف دیگری است.

حال آیا درست است که بگوییم: مذهب اشاعره یا مذهب حنفی، به خاطر وجود دیگر مذاهب مخالف، باطل است؟ اساساً با چنین منطقی، باید از خود اسلام نیز دست کشید؛ چرا که در مقابلش، ادیان مختلفی همچون یهودیت و مسیحیت و بودائیت و غیره صف کشیده اند. آیا درست است به خاطر وجود دیگر ادیان، صحت اسلام مورد تردید قرار گیرد؟

سوم: درباره سخن پرسش گر که گفت: «چه دلیلی وجود دارد که یکی از این فرقه ها نسبت به دیگری ترجیح داشته باشد؟»، باید بگوییم که آنچه باعث ترجیح یک مذهب می شود، برهان روشنی بخش و دلیل کوبنده ای است که حق را از باطل جدا می کند؛ همان گونه که حقانیت اسلام و بطلان و دروغین بودن دیگر ادیان را برای ما روشن می سازد.

چهارم: بنا بر آنچه که در صحاح اهل سنت و دیگر کتاب ها آمده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله به روشنی بیان فرمود که امامان پس از او، دوازده نفر هستند. و فرمود: امام علی صلوات الله علیه نخستین آن ها است و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما از جمله امامان می باشند. علاوه بر این، هر امامی به امام پس از خود، تصریح فرموده و او را به گونه ای معرفی کرده است که مشکلی پیش نیاید و ستمگران و جباران، برای حمله به آنان و تعقیب یاران شان مجالی نیابند.

هیچ کس حق ندارد در مورد کسی ادعای امامت کند. تنها امام می تواند در فرصت و شرایط مناسب، امام بعدی را معرفی نماید. در حالی که حضرت عیسی علیه السلام به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله تصریح فرمود و او را به عنوان پیامبر بعدی معرفی کرد؛ چرا امام پیشین نتواند امام بعدی را معرفی کند؟

پنجم: وجود نص، مانع از اختلاف نمی شود. پیامبر صلی الله علیه و آله به امامت و ولایت علی صلوات الله علیه تصریح کرد و در روز غدیر، برای او از مردم بیعت گرفت، ولی باز هم مردم اختلاف پیدا کردند و در مورد امام علی صلوات الله علیه، از فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله سرپیچی نمودند.

یهودیان نیز آن گونه که فرزندان خود می شناختند، نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله شناخت کامل داشتند؛ ولی به خاطر حسادت و پیروی از هوای نفس، از او تبعیت نکردند. حضرت عیسی علیه السلام نیز بشارت داده بود که رسولی به نام احمد صلی الله علیه و آله خواهد آمد؛ ولی بیشتر پیروان او، حاضر به تبعیت از پیامبر اسلام نشدند. در مورد صحابه نیز همین گونه بود. ابن ابی الحدید معتزلی شافعی می گوید: «صحابه به خاطر مصلحت اندیشی، با یکدیگر همدست شدند تا بسیاری از نصوص را کنار بگذارند»<sup>(۱)</sup>.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۶۶

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۲، ص ۸۳.



وقتی آیه نازل شد که «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» (۱) خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن ها بازگردانید»، پیامبر صلی الله علیه و سلم بنی شیبه را فراخواند و کلید کعبه را به آن ها داد و فرمود: «ای بنی طلحه! این را بگیرید و تا روز قیامت، میان خود ماندگار سازید. جز فرد ستمگر، آن را از شما پس نمی گیرد» (۲).

حضرت این را در مورد چیزی فرمود که تنها مربوط به پرده داری کعبه بود؛ در حالی که خلافت علی رضی الله عنه، برای همه مسلمانان اهمیت داشت و مصالح فراوانی بسته به آن بود. پس چرا پیامبر صلی الله علیه و سلم چنین سخنی را در مورد خلافت علی نگفت؟

به بیان دیگر: همان گونه که در سنت صحیح به ثبت رسیده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد بنی شیبه، تصریح کرد که کلیدداری کعبه، حق آن ها است و هر کس آن را از ایشان بگیرد، ظالم است. پس چرا در مورد خلافت که اهمیت فراوانی داشت، به خلافت علی تصریح نکرد و نفرمود: «ای علی! خلافت را به دست بگیر تا برای همیشه، میان تو و فرزندان ماندگار باشد. جز فرد ستمگر، آن را از شما پس نمی گیرد؟».

ص: ۶۷

---

۱- .سوره نساء، آیه ۵۸

۲- .مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۲۸۵ به نقل از طبرانی در الکبیر و الاوسط.

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

این که پرسش گر می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به خلافت امام علی صلوات الله علیه تصریح نکرد»، مصادره به مطلوب است. شیعیان معتقدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله تصریح فرمود که پس از او، خلافت به امام علی صلوات الله علیه اختصاص دارد. بعد از حجه الوداع و در روز غدیر \_ یعنی هفتاد روز پیش از شهادت خود \_ از اصحابش برای آن حضرت بیعت گرفت. همچنین تصریح فرمود که پس از او، دوازده امام یا امیر یا خلیفه خواهد آمد که همگی از قریش هستند و آخرین آن ها مهدی صلوات الله علیه است. و به امامت حسن و حسین علیهما السلام تصریح کرد و فرمود: «حسن و حسین، هر دو امام هستند؛ چه برخیزند و چه بنشینند». و ده ها نص و متن دیگر که به امامت علی صلوات الله علیه تصریح دارد و اهل سنت، در کتاب های خود آورده اند.

در مقابل، اهل سنت روایاتی را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که معاویه و خاندان ابوالحکم بن ابی العاص را سرزنش می کند و شجره ملعونه و درخت نفرین شده را به بنی امیه تفسیر می نماید و مانع از این می شود که کسی خلافت بنی امیه را صحیح انگارد.

صرف نظر از این روایات، آیاتی نیز در قرآن کریم وجود دارد که بر امامت علی صلوات الله علیه تأکید می کند. کافی است به این آیات توجه کنیم که می فرماید:

\* يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...؛(۱).

ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است، ابلاغ کن». بنا بر آنچه که معروف و مشهور است، پیامبر صلی الله علیه و آله پس از نزول این آیه، امامت علی صلوات الله علیه را در روز غدیر، به همگان ابلاغ فرمود.

\* إِنَّمَا وَدَّعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ؛(۲) همانا سرور شما خداوند و پیامبرش می باشد؛ همچنین مؤمنانی که نماز را به پا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند». طبق احادیث فراوانی که وارد شده است، این آیه زمانی نازل شد که امام علی صلوات الله علیه در حال رکوع، انگشتر خود را صدقه داد.

و الحمد لله و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

**متواتر نبودن ولایت حضرت علی(علیه السلام) به خاطر کمی شیعیان**

**پرسش شماره ۶۵ (۷۲)**

شیعه معتقد است که فضایل علی و نصوص دال بر امامت وی که از طریق شیعه نقل گردیده، متواتر است. ایراد این سخن، آن است که شیعیانی که جزو صحابه نبودند، سخنان پیامبر را نشنیده اند و از او روایت نکرده اند. در نتیجه، اگر روایات آن ها با استناد به صحابه نباشد، نقل شان مرسل و منقطع است و صحیح نیست.

ص: ۶۹

---

۱- .سوره مائده، آیه ۶۷.

۲-سوره مائده، آیه ۵۵.

تعداد صحابه مورد علاقه شیعه، بسیار کم \_ در حد ده نفر و اندی \_ است و با این تعداد، تواتر ثابت نمی شود. بیشتر صحابه ای که فضایل علی را نقل کرده اند، از سوی شیعیان، مورد سرزنش و عیب جویی قرار گرفته اند و متهم به کفر شده اند. وقتی آن ها گروه بزرگی از صحابه ستوده شده در قرآن را متهم به دروغ گویی و کتمان حقیقت می کنند، مجبورند بپذیرند که نسبت دادن دروغ و کتمان به تعداد اندکی از صحابه، سزاوارتر و پذیرفتنی تر است!

## پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: شیعه می گوید که فضایل امام علی صلوات الله علیه و نصوص امامت وی، متواتر است و به طور یک سان، از طریق شیعه و اهل سنت نقل شده است. بنا بر این، نیازی به کم و زیاد بودن شمار شیعیان نیست!

دوم: پرسش گر می گوید که در میان صحابه، عده ای شیعه وجود داشت که به گمان او، بسیار اندک و در حد ده نفر و اندی بودند. این سخن، با گفته او در پرسش دیگر منافات دارد که می گوید: «در روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله تشیع وجود نداشت». پس چطور می گویند که عبدالله بن سبأ \_ که سال ها پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنیا آمد \_ شیعه را پدید آورد؟

سوم: دلیل شیعه برای ولایت امام علی صلوات الله علیه، تنها سنت شریف نبوی نیست؛ بلکه برای اثبات آن، به آیات قرآن نیز استدلال می کنند. پس منحصر کردن این مسأله به روایات، کار درستی نیست.

چهارم: روایات اهل سنت درباره امامت علی صلوات الله علیه، در بیشتر موارد و بسیاری از جهات، متواتر است و نیازی به روایت شیعه نیست.

پنجم: فرض کنیم که احادیث صحابه، به مذاق شیعیان خوش نیاید (هر چند که در واقع، این گونه نیست). در این صورت، چرا در برابر کسانی که قائل به عدالت همه صحابه هستند، استدلال به احادیث صحابه درست نیست؟ این از باب قاعده الزام است که می گوید: طرف مقابل را به چیزی ملزم کن که خود را بر آن ملزم می داند.

ششم: درباره احادیث امامت باید گفت:

الف: در تواتر حدیث، نه عدالت راوی شرط است و نه دین داری او. مهم آن است که راویان نتوانند بر گفتن یک دروغ، هم داستان شوند. این در حالی است که بنا بر آمار علامه امینی در کتاب الغدير فی الكتاب و السنه، یکصد و بیست تن از صحابه، حدیث غدیر را نقل کرده اند. و دیگر نویسندگان، شماری بر این تعداد افزوده اند.

ب: برای حصول تواتر در حدیث غدیر، روایت سیزده تن از صحابه نیز کافی است. در میان اهل سنت، کسانی هستند که معتقدند با کمتر از این نیز تواتر حاصل می شود.

در نتیجه، تواتر امامت از طریق شیعه نیز به اثبات می رسد.

ج: اگر امامت در نزد غیر شیعه، نیازی به تواتر نداشته باشد و با خبر واحد نیز ثابت شود، در این صورت، کار بسیار آسان تر می گردد. بنا بر این، بر غیر شیعه لازم است که تواتر حدیث امامت را از شیعه بپذیرند؛ و شیعه می تواند بنا بر قاعده الزام، آن ها را ملزم به چیزی کند که خود بدان پای بند هستند. اگر اثبات

حدیث امامت، نیاز به تواتر داشته باشد، خود تواتر، نه نیازی به عدالت راوی دارد و نه نیازمند شیعه بودن یا سنی بودن راوی است.

هفتم: این درست نیست که بگوییم: «شیعیان، بسیاری از صحابه را به کفر متهم می سازند»؛ بلکه این اهل سنت هستند که صحابه را تکفیر کرده اند و در کتاب های صحیح خود آورده اند که جز شمار اندکی از صحابه، همگی مرتد شدند و به قهقری بازگشتند. هنوز آنان نتوانسته اند آیه ای را که از ارتداد صحابه و بازگشت آن ها به قهقری سخن می گوید، به صورت قانع کننده ای تفسیر نمایند. از این رو، آن را بر کسانی تطبیق داده اند که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتد شدند؛ در حالی که آیه مزبور، درباره ارتدادی سخن می گوید که پس از وفات یا شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله روی دهد.

به طور حتم، مالک بن نویره، آن صحابی بزرگواری که او را خالد بن ولید کشت و بلافاصله با زنش زنا کرد، قابل انطباق با این آیه نیست؛ زیرا مالک و همراهانش، زیاد نبودند و اصلاً مرتد نشدند؛ بلکه از اعتراف به خلافت ابوبکر سر باز زدند و نسبت به خلافت امام علی صلوات الله علیه پافشاری نمودند. در میان آن ها، تعداد اندکی از صحابه وجود داشت که سرکرده آن ها مالک بن نویره بود.

در این سو، شیعیان به روشنی بیان کرده اند که مراد از ارتداد و بازگشت به قهقری، خروج از اسلام نیست؛ بلکه مراد، ارتداد صحابه از فرمان بری و عدم وفاداری به پیمانی است که با پیامبر صلی الله علیه و آله بستند تا همه دستور های او را به کار گیرند.

هشتم: درست نیست که بگوییم: «شیعه تنها سیزده تن از صحابه را دوست دارد». شیعیان، بیشتر صحابه را دوست دارند و در مورد اندکی از آنان \_ که به

تعداد انگشتان دست نمی رسد \_ استثنا قائلند. دوست نداشتن آن ها، به خاطر رفتاری است که نسبت به حضرت زهرا صلوات الله علیها داشتند و به بیعت روز غدیر وفادار نماندند. مابقی صحابه را نیز به خاطر ترس و سستی و سکوتی که داشتند، سرزنش می نمایند، اما تکفیر نمی کنند؛ چون سکوت آن ها، یا برای این بود که عافیت خود را ترجیح می دادند و نمی خواستند در این دعوا دخالت کنند؛ یا می خواستند جلوی حوادث را بگیرند، اما وقتی دیدند کار به کشتار و خون ریزی می انجامد، برای حفظ جان خود، پا را فراتر نگذاشتند.

نهم: در قرآن، آیه ای نیافتیم که همه صحابه را ستوده باشد؛ مگر با شرایط مقرر. از جمله این که به بیعت خود وفا نمایند و از اهل ایمان باشند و جزو منافقان نگردند. در پاسخ به پرسش شماره ۹۳ و ۱۳۶، بیان شده است که این گونه آیات، دلالت بر عدالت همه صحابه ندارد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

### حکم افراد بی اطلاع از ولایت

#### پرسش شماره ۶۶ (۶۴)

در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم، مردمانی بودند که تنها یک بار آن حضرت را دیدند و به شهر و دیار خود بازگشتند. بی شک آنان موضوع ولایت علی و فرزندان و نوادگانش را هرگز از پیامبر نشنیدند؛ به ویژه آن که شیعیان به حدیث «یوم الدار» استدلال می کنند و می پندارند که مسأله ولایت، در مکه و در آغازین سال های دعوت پیامبر رخ داده است.

حال آیا اسلام چنین افرادی نقص دارد؟ اگر بگویید: «آری»، باید گفت که خود پیامبر صلی الله علیه و سلم سزاوارتر بود تا اسلام این افراد را تصحیح کند و مسأله امامت را برای آنان روشن سازد؛ در حالی که چنین چیزی از پیامبر صلی الله علیه و سلم نیافتیم.

**پاسخ**

**اشاره**

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

### **اتمام حجت از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله)**

پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرین سال زندگی اش، عده ای را به شهرها و قبایل مختلف فرستاد و آن ها را برای حجه الوداع دعوت کرد. ده ها هزار تن به این دعوت، لبیک گفتند؛ به طوری که طبق روایات موجود، بیش از یکصد و بیست هزار یا یکصد و سی هزار نفر در غدیر خم حاضر شدند و با امام علی صلوات الله علیه بیعت کردند.

این بدان معنا است که از همه شهرها و قبیله ها و چه بسا از همه خانواده ها، در حج حضور یافتند و در غدیر، پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدند و سخنانش را شنیدند و بیعت کردند. و شنیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله در منی و عرفات خطبه خواند و حدیث ثقلین را گوشزد کرد و فرمود: «کتاب خدا و عترت و اهل بیت را در میان شما به جا می گذارم».

آن ها دیدند که چگونه قریشیان و گروه وابسته به آنان، می نشینند و به پا می خیزند و مردم را به هیاهو وامی دارند تا سر و صدا بالا گیرد و کسی سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را نشنود. و سخن پیامبر این بود که «پس از من، دوازده خلیفه

ص: ۷۴



خواهد آمد که همگی از قریش هستند». این چیزی است که مسلم و احمد بن حنبل و دیگران روایت کرده اند.

مردم پس از حج، به دیار خود بازگشتند؛ در حالی که برخوردار عجیب و غریب صحابه با پیامبر را دیده بودند. آنان دیده ها و شنیده های خود را برای دیگران نقل کردند و شاهدان، خبرها را به غایبان رساندند؛ همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنان خواسته بود. در آن زمان، وسیله ای بهتر و کامل تر از این، برای رساندن پیام نبود. بدین وسیله، حجت بر همه مسلمانان تمام شد و مسئولیت بر دوش مردم افتاد. هر کس سر تسلیم فرود آورد و دستور پیامبر صلی الله علیه و آله را پذیرفت، به خاطر اطاعتش رستگار و سعادتمند شد؛ و هر کس سرپیچی کرد و نپذیرفت، به زودی خداوند به نافرمانی اش حسابرسی خواهد کرد.

با این بیان، بسیار بعید بود حکم و فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به کسی نرسیده باشد. بر فرض این که کسی از ماجرا بی خبر مانده بود، تا زمان آگاه شدنش، نزد خدا عذر داشت. با ماجراهایی که پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش آمد و مردم برای هم بازگو کردند، به طور حتم حقایق بر همگان روشن شد و حق داران را از باطل پیشگان، و متجاوزان را از مظلومان تشخیص دادند.

### **عدم اختصاص اشکال به امامت**

اگر اشکال مطرح شده توسط پرسش گر صحیح باشد، همه حقایق دینی را شامل می شود. مردم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می رفتند و به دست او مسلمان می شدند و به قبایل خود بازمی گشتند. چه بسا شماری از آن ها، دیگر فرصتی نمی یافتند خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگردند و آنچه از قرآن نازل شده بود یا احکام و برنامه های سیاسی و مفاهیم دینی و دیگر اموری را که پیامبر صلی الله

علیه و آله ابلاغ کرده بود، از آن حضرت بشنوند و مورد پرسش قرار دهند. در این صورت، آیا اسلام آن ها ناقص به شمار می آمد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه اسلام آن ها را تکمیل می کرد؟

اگر بگویید که اسلام آن ها ناقص ماند، باید بگوییم که خود پیامبر صلی الله علیه و آله شایستگی بیشتری داشت تا اسلام این افراد را تصحیح کند؛ در حالی که ما چنین چیزی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیافتیم. و اگر بگویید که با وجود چنین نقصی در معارف دینی آن ها، باز هم اسلام شان کامل بود، باید پاسخ دهید که مگر آیاتی که پس از بازگشت آن ها به شهرهای خود نازل شد، و احکامی که در نبود آن ها ابلاغ گردید، قسمتی از دین نبود؟ مگر ممکن است کسی از این آیات و احکام بی نیاز باشد؟ مسلماً چنین چیزی برای فرد مسلمان جایز نیست. پس هر پاسخی که شما در این خصوص ارائه دهید، ما همان را در مورد مسائل مربوط به ولایت امام علی و فرزندان و نوادگانش صلوات الله علیهم خواهیم گفت.

### **نقض وارد بر اشکال کننده**

اشاعره می پندارند که خلافت خلفا و اعتقاد به برتری آن ها \_ به همان ترتیبی که بر تخت خلافت نشستند \_ جزو مسائل ایمانی است. اگر چنین بود، باید رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را برای مردم تبیین می کرد و مردم از آن گاه می شدند. حال آیا کسانی که از مدینه دور بودند و چه بسا بیشتر آن ها، از این برتری و ترتیب و رتبه بندی خبر نداشتند، ایمان شان ناقص است؟

### **ایمان اجمالی و تفصیلی**

کسانی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می رفتند و به دست او اسلام می آوردند، به طور ضمنی و اجمالی، متعهد می شدند که به آنچه پیامبر آورده است و خواهد

آورد، ایمان داشته باشند. پس از بازگشت آن‌ها به دیار خود، اگر امر تازه‌ای مانند بیعت غدیر رخ می‌داد و آیاتی از قرآن نازل می‌شد و احکام جدیدی ابلاغ می‌گردید و راهکار و قانون تازه‌ای صادر می‌شد، زبانی به ایمان آن‌ها نمی‌رساند؛ زیرا به طور کلی و اجمالی، به همه آن امور ایمان داشتند؛ هر چند شناخت تفصیلی از موضوع، با تأخیر انجام می‌گرفت. آن‌ها همیشه چشم انتظار اخبار تازه بودند و خبرها را دنبال می‌کردند و گاه اخبار و احکام جدید، پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله به آن‌ها می‌رسید. اما کسانی که پیش از ابلاغ امامت علی صلوات الله علیه، یا پیش از شناخت امامت او، یا پیش از نزول آیات و احکام باقی مانده، از دنیا رفتند، در جهل‌شان معذور هستند و اسلام‌شان مورد رضایت خداوند متعال است.

و الحمد لله و الصلاة والسلام علی محمد و آله الطاهرين.

### استدلال به احادیث کتمان شده!

#### پرسش شماره ۶۷ (۷۷)

شیعه ادعا می‌کند که صحابه، احادیث مربوط به امامت علی رضی الله عنه و شایستگی او برای خلافت را که در قرآن آمده بود، کتمان کردند. این یک ادعای باطل است. صحابه پاک و نیک کردار، هرگز چنین احادیثی را کتمان نکردند و اکنون شیعه برای اثبات امامت علی رضی الله عنه، به همین احادیث استدلال می‌کند. به طور مثال، در صحیح مسلم آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی رضی الله عنه فرمود: «انت منی بمنزله هارون من موسی؛ جایگاه تو نسبت به من، همانند جایگاه هارون نسبت به موسی است». و دیگر احادیث مشابه که در این زمینه وجود دارد. پس چرا صحابه، این گونه احادیث را کتمان نکردند؟

ص: ۷۷

به بیان دیگر: چگونه رافضیان ادعا می کنند که صحابه، احادیث مربوط به امامت را کتمان کردند و آیات مربوط به ولایت علی را تحریف نمودند؛ در حالی که چنین احادیثی را از صحابه نقل می کنند و به آن استدلال می نمایند. چطور می توان بین «نقل این احادیث» و «کتمان آن ها» و «تحریف قرآن» سازش ایجاد کرد؟ آیا این یک تناقض آشکار نیست؟

## پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

رافضیان به تحریف قرآن اعتقاد ندارند و ادعا نمی کنند که صحابه یا دیگران، آن را تحریف کرده اند. برای آگاهی بیشتر، لازم است کتاب حقائق هامة حول القرآن الکریم را مطالعه کنید. هر کس بخواهد، می تواند این کتاب را از طریق اینترنت دریافت کند. آنچه که شیعیان می گویند، این است:

یکم: عده ای از مردم، آیاتی را که در مورد امام علی صلوات الله علیه نازل شده بود، به گونه ای تفسیر کردند که معنایش تحریف یابد و شامل آن حضرت نگردد. همچنین یاوه هایی را روایت کردند و مدعی شدند که برخی از آیات که حامل رموز انحراف و طغیان است، در مورد امام علی صلوات الله علیه و دیگران نازل شده است. کسانی که حاضر به چنین اقدامی شدند، اموالی هنگفت از معاویه دریافت کردند. او صدها هزار سکه به سمره بن جندب داد تا روایت کند که آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ

درباره امام علی صلوات الله علیه نازل شده است؛ و آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ» (۲).

در شأن ابن ملجم می باشد. (۳)

دوم: صحابه در بسیاری از مواقع، احادیث را به مردم ابلاغ می نمودند؛ ولی شماری از صحابه و بسیاری از غیر صحابه، بخشی از احادیث را کتمان می کردند؛

چون به خاطر ترس از بنی امیه، یا به خاطر کینه و حسد نسبت به امام علی صلوات الله علیه، نقل آن احادیث را مخالف مصلحت و سیاست می دیدند.

از جمله شواهد بر کتمان برخی احادیث توسط عده ای از صحابه، داستان انس بن مالک است که حدیث غدیر را کتمان نمود و امام علی صلوات الله علیه نفرین کرد که خداوند او را به دردی مبتلا کند که عمامه آن را نپوشاند؛ و او مبتلا به بیماری پیسی شد. (۴)

غیر از او نیز کسانی بودند که احادیث مربوط به امام علی صلوات الله علیه را کتمان کردند. (۵).

ص: ۷۹

۱- در میان مردم، کسی است که سخنش درباره زندگی دنیا، تو را به تعجب وامی دارد و خدا را بر آنچه که در دل دارد، گواه می گیرد. حال آن که او سخت ترین دشمن است. سوره بقره، آیه ۲۰۴.

۲- در میان مردم، کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد و خدا نسبت به این بندگان، مهربان است. سوره بقره، آیه ۲۰۷.

۳- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۴، ص ۷۳؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۸۹.

۴- المعارف، ابن قتیبه، چاپ اصلاان افندی مصر، ص ۱۹۴ و چاپ دار المعارف مصر، ص ۵۸۰؛ بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۹۶؛

نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۴، ص ۷۴ باب سوم، شماره ۳۱۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۹، ص ۲۱۷؛

شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۶، ص ۳۳۸ و ۳۰۸ و ج ۸، ص ۷۴۱ و ۷۴۶ و ج ۱۶، ص ۵۴۲؛ عیون الحکم و المواعظ، ص

۱۶۴. و ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۴، ص ۷۴؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص ۲۳۲؛ انساب الاشراف، تحقیق

محمودی، ج ۲، ص ۱۵۶ و چاپ دار الفکر، ج ۲، ص ۳۸۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۹؛ کنز العمال، حدیث شماره ۳۶۴۱۷؛

البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۱۱ و ج ۷، ص ۳۴۷؛ لطائف المعارف، ص ۱۰۵؛ حلیه الاولیاء، ج ۵، ص ۲۶ و ۲۷؛ الطرائف، ابن

طاووس، ص ۲۱۴. و ر.ک: ترجمه الامام علی علیه السلام از تاریخ مدینه دمشق، تحقیق محمودی، ج ۲، ص ۱۲ و ۱۳؛ اختیار

معرفة الرجال، ص ۴۵؛ الامالی، صدوق، ص ۱۰۶ و ۱۰۷؛ الخصال، ج ۱، ص ۲۱۹. و ر.ک: المطالب، ص ۵۷۹؛ ارشاد مفید، ج

۱، ص ۳۵۱؛ بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۲۰۴ و ج ۳۴، ص ۲۸۷ و ج ۳۷، ص ۱۹۷ و ج ۳۲، ص ۲۰۰؛ المناشده و الاحتجاج

بحدیث الغدیر، ص ۶۴ تحت عنوان «نظره فی حدیث اصابه الدعوه». و.ر.ک: الغدیر امینی، ج ۱، ص ۱۹۲ در جایی که از مناشدات سخن می گوید و آن را با پاره ای از منابع می آورد. و.ر.ک: کتاب الاربعین فی فضائل امیر المؤمنین، شیرازی، ص ۴۲؛ رجال کشی، چاپ یکم، نجف، ص ۳۰؛ مناقب العشره نقشبندی؛ سلسله الاحادیث الصحیحه البانی، ج ۴، ص ۳۴۰ به نقل از احمد و طبرانی؛ اتحاف الساده المهره بزوائد المسانید العشره بصری؛ مختصر تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۷، ص ۳۵۴؛ مسند الفردوس دیلمی؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۳، ص ۲۰۸؛ مناقب الامام علی علیه السلام، ابن مغزلی، ش ۳۰؛ ترجمه الامام علی بن ابی طالب، ابن عساکر، ش ۵۲۲ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳؛ معجم الکبیر، طبرانی، ش ۴۰۵۳؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۴۱۹؛ مناقب علی، ش ۹۱؛ فضائل الصحابه، ش ۹۶۷.

۵- .ر.ک: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۵۶ و چاپ دار الفکر، ج ۲، ص ۳۸۶؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۱۳؛ خلاصه عبقات الانوار، ج ۳، ص ۲۶۲ و ج ۷، ص ۱۹۹ و ۲۰۰ و ج ۹، ص ۲۵ و ۲۶؛ مدینه المعجز، ج ۱، ص ۳۱۵ و ۳۱۶؛ بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۴۴۶ و ج ۳۷، ص ۱۹۷ و ج ۴۱، ص ۲۰۶ و ۲۱۳؛ الغدیر امینی، ج ۱، ص ۱۹۰ و ۱۹۳؛ موسوعه احادیث اهل البیت، نجفی، ج ۷، ص ۳۴۲؛ المناشده و الاحتجاج بحدیث الغدیر، ص ۶۱؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۶، ص ۳۳۸ به نقل از الانساب بلاذری، و ج ۸، ص ۷۴۵ به نقل از محاضرات الادباء، ج ۳، ص ۲۹۳، و ج ۱۶، ص ۵۶۲ به نقل از جمهره النسب (مخطوط)، ص ۱۸۹.

خلاصه این که بین «ابلاغ احادیث توسط صحابه» و «کتمان احادیث توسط برخی از آن‌ها» تناقضی وجود ندارد. به ویژه آن که آن‌ها از اظهار برخی احادیث می‌ترسیدند، یا از دخالت در چیزی که به ضررشان بود و خوششان نمی‌آمد، پرهیز می‌کردند.

موضوع در موارد فوق، تفاوت داشت. کسانی که کتمان کردند، همه صحابه نبودند؛ و آنچه که کتمان شد، احادیث خاصی بود و همه احادیث را شامل نمی‌شد. همچنان که کتمان احادیث توسط صحابه در دوران خلفای سه‌گانه، منافاتی با این ندارد که همانان در روزگار امام علی صلوات الله علیه و پس از آن، به احادیث تصریح کرده باشند؛ به ویژه هنگامی که امام علی علیه السلام آنان را سوگند می‌داد که به وجود چنین احادیثی، اعتراف نمایند.

و الحمد لله و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

## خلافت هارون و مردنش قبل از موسی!

### پرسش شماره ۶۸ (۱۱۶)

فرقه خطایه که از فرقه های شیعی است، اعتقاد دارد که پس از جعفر صادق، فرزندش اسماعیل به امام رسید. علمای شیعه در رد آن ها گفته اند: «اسماعیل پیش از ابوعبدالله علیه السلام از دنیا رفت و مرده نمی تواند جانشین زنده باشد» (۱).

حال باید به شیعیان گفت که شما در اثبات ولایت علی رضی الله عنه به حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم استناد می کنید که فرمود: «انت منی بمنزله هارون من موسی؛ تو نسبت به من، همانند هارون نسبت به موسی هستی». روشن است که هارون پیش از موسی علیهما السلام از دنیا رفت. و به اعتراف خودتان، مرده نمی تواند جانشین زنده باشد!

### پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: این سؤال در پرسش شماره ۱۰۱ آمده و پاسخ آن نیز بیان شده است. با این حال، دوباره می گویم: فرقه ای که معتقدند اسماعیل پس از پدرش امام صادق صلوات الله علیه به امامت رسید، فرقه اسماعیلیه است، نه فرقه خطایه.

دوم: استدلال شیعه، معطوف به خلافت هارون پس از وفات موسی علیهما السلام نیست. با توجه به وفات هارون پیش از موسی، این امر نامعقولی است. استدلال

ص: ۸۱



شیعه به حدیث «انت منی بمنزله هارون من موسی»، تنها برای اثبات این نکته است که هر جایگاهی که هارون داشت، امام علی صلوات الله علیه نیز همان جایگاه را دارد. همان گونه که هارون، جایگاه برادری و وزارت و جانشینی میان امت و پشتیبانی و شراکت در نبوت (۱).

را نسبت به موسی داشت، امام علی صلوات الله علیه نیز همه این مقامات \_ به استثنای مقام نبوت \_ را دارد.

اگر مقام خلافت برای کسی تحقق یابد، این مقام، مقید به هیچ زمان و مکانی نیست و تا زمانی که زنده است، خلیفه و جانشین به حساب می آید. همین موضوع در مورد هارون نیز جریان داشت. او برادر و خلیفه و وزیر و شریک در نبوت موسی بود و با وفات هارون، این موارد منقضی شد. هارون در زمان برادرش موسی از دنیا رفت؛ ولی امام علی صلوات الله علیه تا سی سال پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده بود و همه این مقامات \_ به استثنای مقام نبوت \_ در او استقرار داشت و به طور مادام العمر، خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

خلاصه این که حدیث مذکور می خواهد بگوید: جایگاهی که هارون نسبت به موسی علیهما السلام داشت، به استثنای نبوت و با چشم پوشی از کوتاهی و بلندی عمر، امام علی صلوات الله علیه نیز دارای همان جایگاه می باشد.

سخن پرسش گر که گفت: «مردم نمی تواند خلیفه انسان زنده باشد»، تنها در ارتباط با هارون صحیح است؛ ولی در مورد امام علی صلوات الله علیه صحیح نیست. البته در مورد هارون نیز، تنها نسبت به زمان وفاتش صحیح نیست؛ به خاطر این که دیگر وجود نداشت تا خلیفه باشد؛ نه به خاطر این که خلافتش از ریشه منتفی بود و اصلاً چنین مقامی برای او وضع نشده بود.

ص: ۸۲

---

۱- ر.ک: سوره طه، آیه ۲۹ \_ ۳۲؛ سوره اعراف، آیه ۱۴۲.

سوم: کلمه «بعدی» که در حدیث آمده است، به نحو ضمنی اشاره می کند که امام علی صلوات الله علیه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده خواهد بود و غیر از مقام نبوت، همه مقامات مذکور در او استقرار خواهد یافت. چنانچه این حدیث، تنها مربوط به دوران زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله بود، استثنا کردن «نبوت بعد از پیامبر» معنا نداشت و کافی بود بگوید: «مگر این که تو پیامبر نیستی».

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

در کتاب نهج البلاغه که شیعیان برای آن ارزش قائل اند، در نامه علی رضی الله عنه به معاویه آمده است: «بیعت کنندگان با ابوبکر و عمر و عثمان، بر اساس همان چیزی که با آن ها بیعت کرده بودند، با من نیز بیعت نمودند. پس حاضران، حق گزینش ندارند و غایبان نمی توانند آن بیعت را رد کنند. شورا، متشکل از مهاجران و انصار است و چنانچه درباره فردی هم نظر شوند و او را امام بنامند، مورد رضایت خدا خواهد بود. اگر کسی بر کار آن ها خدشه وارد نماید یا بدعتی پدید آورد و از اجماع آن ها خارج شود، باید او را به آن اجماع باز گردانند. و اگر سر باز زند و به راهی غیر از راه مؤمنان برود، باید با او بجنگند. خدا نیز او را به خاطر آنچه که پذیرفته است، مؤاخذه خواهد کرد. ای معاویه! به جان خودم سوگند که اگر با عقلت \_ نه با هوای نفست \_ بنگری، مرا پاک ترین مردم نسبت به خون عثمان خواهی یافت، و خواهی دانست که من از آن برکنار بودم. اما اگر

می خواهی تهمت بزنی و بهره برداری کنی، هر چه می خواهی اتهام بزنی و بهره برداری کن. و السلام» (۱)

این نامه، نشان گر آن است که:

۱. امام از سوی مهاجرین و انصار برگزیده می شود و این موضوع، هیچ ارتباطی با امامت مورد اعتقاد شیعه ندارد.

۲. بیعت با علی، به همان روشی انجام پذیرفت که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت شد.

۳. شورا فقط حق مهاجران و انصار است. این نشانه فضیلت و رتبه بالای آن ها در نزد خداوند است و در تعارض با چهره ای است که شیعیان از آن ها ارائه می دهند.

۴. امامی که مهاجرین و انصار بپذیرند و بدان رضایت دهند و با او بیعت کنند، مورد رضایت خداوند است. پس بر خلاف ادعای شیعه، هیچ گونه غصبی در مورد خلافت صورت نگرفته است. در غیر این صورت، خداوند بدان رضایت نمی داد.

۵. شیعیان، معاویه را لعن می کنند؛ در حالی که ما در نامه علی رضی الله عنه هیچ گونه لعنی نسبت به معاویه نمی بینیم.

**پاسخ**

**اشاره**

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

ص: ۸۵

---

۱- . ر.ک: صفوه شروح نهج البلاغه، ص ۵۹۳.

پژوهش گر منصف و آگاه و توانمند، کسی است که یک مسأله را به صورت همه جانبه بررسی کند و هر متنی را در جایگاه بایسته قرار دهد و یک بحث منظمی را شکل دهد که اجزای آن، پشتیبان هم باشند و یکدیگر را روشن و آشکار سازند؛ به ویژه هنگامی که از فردی همچون علی صلوات الله علیه سخن می گوید که مردی کامل و حکیم و عاقل است. در هر کلمه ای که از آن مرد عاقل و حکیم صادر شده است، باید به خوبی بیندیشد و به طور بنیادین با آن روبه رو شود و جهت گیری شایسته ای داشته باشد و دچار تناقض نگردد.

بر این اساس، باید متن نقل شده از امیرالمؤمنین علیه السلام، در کنار احادیثی قرار گیرد که بازگو کننده حوادثی است که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، بر سر امام علی صلوات الله علیه آمد. همچنین باید آن را در برابر منطق معاویه قرار داد. نتیجه همه این بررسی ها و مقایسه ها این می شود که امام علی صلوات الله علیه، ابوبکر و عمر و عثمان را غصب کننده حق خود می داند؛ چرا که آن ها کسانی بودند که در روز غدیر، با او بیعت کردند و سپس بیعت خود را شکستند و فدک را غصب نمودند و به خانه او هجوم بردند و همسرش را کتک زدند و جنین وی را سقط کردند.

علی علیه السلام همان کسی است که می گوید: «اندیشیدم که آیا با دست بریده، جولان دهم یا بر تاریکی کور، شکیبایی ورزم؛ بر آن تاریکی که بزرگ سالان را فرتوت و خردسالان را پیر می کند و مؤمن را به مشقت می اندازد تا زمانی که پروردگارش را ملاقات نماید. دیدم شکیبایی بر آن، حکیمانه تر است. در حالی که

خار در چشمم فرو رفته و استخوان در گلویم نشسته بود و میراثم را به تاراج می دیدم، صبر پیشه کردم».<sup>(۱)</sup>

همچنین امام علی صلوات الله علیه می بیند که معاویه، به بیعت ابوبکر و عمر استناد می کند و پا در جای پای آن ها می گذارد و روش آنان را پیش می گیرد و نص را معیار خلافت نمی داند؛ بلکه شورا و بیعت مهاجرین و انصار را معیار قرار می دهد. امام علی صلوات الله علیه نیز بر اساس معیار و اعتقاد خود معاویه، با او احتجاج می کند و گو این که به او می فرماید: «اگر معیار تو، بیعت کسانی است که با ابوبکر و عمر بیعت کردند، آن ها با من نیز بیعت کردند؛ هر چند بنی هاشم و سعد بن عباده و دیگران، با سه خلیفه پیشین مخالف بودند. اگر معیار تو، اجماع مهاجرین و انصار و نظر اکثریت قریب به اتفاق آنان و عدم توجه به نظر اقلیت است، این نیز پس از کشته شدن عثمان، به کامل ترین و روشن ترین شکل برای من محقق گردید».

### هدف، پای بند کردن معاویه

از مطالب گذشته روشن می شود که سخن امام علی صلوات الله علیه، به این معنا نیست که نص را معیار امامت نمی داند؛ بلکه نهایتاً به این معنا است که می خواهد معاویه را به چیزی که بین مردم ادعا می کند، پای بند سازد. شاهد بر این ادعا، آن است که امام علی صلوات الله علیه معاویه را بین دو امر متناقض قرار می دهد:

یکم: امام بیان می کند که بیعت کنندگان با او، همان کسانی هستند که با ابوبکر و عمر بیعت کردند. این در حالی است که بیعت ابوبکر، فلتنه و خطا بود و بیعت کنندگان با ابوبکر و عمر، همه مهاجرین و انصار نبودند؛ زیرا گروه سعد بن

ص: ۸۷

---

۱- نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۱، ص ۳۱.

عباده که از انصار بودند، موافقتی با بیعت ابوبکر نداشتند؛ همچنان که طرفداران امام علی صلوات الله علیه که شامل بنی هاشم و زبیر و سلمان و عمار و مقداد و ابوذر می شد و گروهی از بنی امیه مانند ابوسفیان و خالد بن سعید بن عاص و دیگران، از بیعت سر باز زدند و در بیعت با ابوبکر شرکت نکردند و امامتش را نپذیرفتند؛ بلکه با زور و اجبار، از آنان بیعت گرفته شد.

آن ها برای گرفتن بیعت، چنان پافشاری کردند که کار به جای خطرناک رسید و امام علی صلوات الله علیه ترسید که این موضوع، مصیبتی بزرگ به بار آورد که از دست رفتن خلافت، در برابر آن هیچ باشد؛ یعنی شروع جنبشی برای نابود کردن دین محمد صلی الله علیه و آله که در سخنان امام نیز به آن اشاره شده است.

دوم: امام علی صلوات الله علیه به معاویه فرمود: «معیار، اجماع مهاجرین و انصار است». اگر معیار این باشد، خلافت ابوبکر زیر سؤال می رود؛ زیرا چنین اجماعی برای وی صورت نگرفت. ناسازگاری میان دو راهی که امام علی صلوات الله علیه پیش روی معاویه قرار داد، حاکی از آن است که امام در صدد بیان نظرات خود نبود؛ بلکه می خواست معاویه را وادار به پذیرش موضوع کند.

خلاصه این که اگر آن حضرت، نه تصریح خدا و رسول، بلکه اجماع مهاجرین و انصار را معیار می دانست، نباید چیزی را بیان می کرد که موجب نقض این معیار شود؛ چون مهاجرین و انصار در مورد امامت ابوبکر و عمر، اجماع نداشتند و خود آن حضرت، در رأس کسانی بود که از این کار سرپیچیدند؛ علاوه بر این که بنی هاشم و سرکرده خزرگیان و یاران وی و بسیاری دیگر، امامت آن دو را نپذیرفتند!

**پای بندی به امور متناقض**

دو امری که امام علی صلوات الله علیه، معاویه را به پذیرش آن وادار ساخت، آشکار می کند که این گروه تا چه حد دچار تناقض بودند. این نشان می دهد که آنان در آوردن دلیل و برهان، دچار لغزش بودند و هدفی جز توجیه رویدادها نداشتند؛ هر چند با توجیهاات متناقض و بی ارزش.

### **عدم دلالت بر فضیلت صحابه**

وقتی روشن شد که استدلال امام علی صلوات الله علیه در برابر معاویه، بر مبنای قواعد جدل بود و برای وادار کردن خصم به پذیرش موضوع صورت گرفت، دیگر نه فضیلتی را برای مهاجران و انصار ثابت می کند و نه چیزی را نفی می نماید.

### **پای بندی ما به اجماع**

سخن پرسش گر که در شماره ۴ گفت: «رضایت همه مهاجران و انصار به بیعت با یک نفر، حکایت از رضایت خداوند دارد»، تا حدی درست است. اگر اجماع شکل می گرفت، امام علی صلوات الله علیه و دیگر کسانی که پای بند به نص بودند، در میان اجماع کنندگان قرار می گرفتند و کسی را انتخاب می کردند که خدا و رسولش به امامت او راضی بودند؛ یعنی کسی که در روز غدیر، به امامت او تصریح شد.

چنین اجماعی تنها پس از کشته شدن عثمان روی داد؛ اما پیش از آن، هیچ گاه چنین اجماعی شکل نگرفت. چگونگی بیعت با ابوبکر را اندکی قبل بررسی کردیم. خلافت عمر نیز با وصیت ابوبکر صورت گرفت و وضعیت هر دوی آنان، یک سان بود. عثمان نیز چنین وضعیتی داشت؛ چون شورای خلافت، ساخته و پرداخته عمر بود که خود، مشروعیتش را از وصیت ابوبکر می گرفت. پس در واقع، هیچ خلافتی بر اساس اجماع مهاجران و انصار به وقوع نپیوست و



خدا و رسولش به آن تصریح نکرده بودند و در روز غدیر بر آن تأکید نشده بود؛ مگر بیعت با امام علی صلوات الله علیه که پس از کشته شدن عثمان صورت گرفت.

### **تفاوت بیعت حضرت علی (علیه السلام) با بیعت خلفا**

سخن پرسش گر که می گوید: «بیعت با علی، به همان روشی بود که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت شد»، صحیح نیست. عمر، خلافت را با وصیت ابوبکر تصاحب کرد؛ ولی امام علی صلوات الله علیه نه با وصیت دیگران، بلکه با وصیت خدا و رسولش خلافت را به دست آورد. خلافت ابوبکر، با تکیه بر ضرب و زور و اقدام به آتش زدن خاندان نبوت و سقط کردن جنین حضرت زهرا، دختر رسول خدا و سرور زنان دو عالم صلوات الله علیها شکل گرفت؛ ولی بیعت امام علی صلوات الله علیه، هیچ یک از این ویژگی ها را نداشت. در بیعت با امام علی صلوات الله علیه اجماع وجود داشت؛ ولی بیعت ابوبکر چنین نبود.

این نامه امام صلوات الله علیه به معاویه، به عنوان احتجاج و ابطال دلایل معاویه نوشته شده است و ظاهراً مربوط به پیش از جنگ صفین می باشد. پس به دور از حکمت است که حاوی لعن آشکار باشد. پس از جنگ صفین بود که امام علی صلوات الله علیه معاویه را لعن و نفرین کرد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله الطاهرين.

### **تأخیر حضرت علی (علیه السلام) در بیعت، اشتباه بود**

**پرسش شماره ۷۰ (۱۲۵)**

ابن حزم برای قانع کردن شیعیان، در مورد علی می گوید: «او بعد از شش ماه با ابوبکر بیعت کرد و در این شش ماه، بیعت را به تأخیر انداخت که در هر

ص: ۹۰

صورت، به ضرر خود او تمام می شود. چون اگر بگوییم که تأخیر او درست بود، پس به هنگام بیعت دچار اشتباه شد؛ و اگر بگوییم که بیعت او درست بود، پس به خاطر تأخیر در آن، اشتباه کرد» (۱).

## پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

۱. شیعه معتقد نیست که امام علی صلوات الله علیه پس از شش ماه بیعت کرد؛ بلکه این اعتقاد برخی از اهل سنت است و هیچ دلیلی برای اثبات آن ذکر نکرده اند. شیعه اثبات این مطلب را از آنان خواستار است.. صرف این که روایاتی در منابع یک مذهب آمده باشد، نمی تواند به عنوان حجت علیه مذهب دیگر استفاده شود؛ چرا که ممکن است هدف از این گونه روایات این باشد که به صرف ادعا، بر طرف مقابل غلبه یابند؛ آن هم ادعایی که خود اهل سنت نیز در آن اختلاف فراوان دارند. آن ها ادعا می کنند که امام علی صلوات الله علیه با ابوبکر بیعت کرد؛ اما در مورد زمان بیعت، دچار اختلاف شده اند:

برخی گفته اند: این بیعت، بعد از شش ماه صورت گرفت (۲).

برخی گفته اند: اندکی پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیعت کرد (۳).

ص: ۹۱

---

۱- الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۴، ص ۲۳۵.

۲- صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۵، ص ۸۲؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۴؛ شرح اصول الکافی، ج ۷، ص ۲۱۸؛ الصوارم المهرقه، ص ۷۱؛ مناقب اهل البيت عليهم السلام، شیروانی، ص ۴۱۳؛ شرح مسلم، نووی، ج ۱۲، ص ۷۷؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۳۷۸؛ عمده القاری، ج ۱۷، ص ۲۵۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۵۷۳؛ نصب الرایه زیلعی، ج ۲، ص ۳۶۰؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۳۰۷؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۵۶۸؛ الاکمال فی اسماء الرجال، ص ۱۶۸.

۳- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۰۱؛ السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۴۸۵ و ۴۸۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۵؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۴؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۹، ص ۱۵۴؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۴۴۷.

برخی گفته اند: پس از وفات صدیقه طاهره بیعت کرد.

در مورد زمان وفات صدیقه طاهره صلوات الله علیها نیز اختلاف دارند: چهل روز، هفتاد و دو روز، هفتاد و پنج روز، سه ماه، هشت ماه پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله را ذکر کرده اند و اقوالی دیگر نیز آورده اند.

در مورد علت بیعت نیز گمانه زنی های مختلفی وجود دارد؛ از جمله این که:

— علی صلوات الله علیه در حیات حضرت فاطمه صلوات الله علیها مورد توجه مردم بود. هنگامی که فاطمه صلوات الله علیها وفات یافت، مردم از علی صلوات الله علیه روی گردان شدند. به همین خاطر، او شش ماه پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرد.

— از زهری سؤال شد: «آیا درست است که علی تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد؟». گفت: «آری به خدا سوگند! هیچ یک از بنی هاشم نیز با ابوبکر بیعت نکردند تا این که علی با او بیعت کرد».<sup>(۱)</sup>

نظر ما این است که:

یکم: بیعت کردن امام علی صلوات الله علیه برای همه مردم آن زمان، اهمیت ویژه ای داشت و خرد و کلان، آن را رصد می کردند. پس معقول نیست که چنین

ص: ۹۲

---

۱- ر.ک: السنن الکبری بیهقی، ج ۶، ص ۳۰۰؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۳۷۹؛ المصنف، ج ۵، ص ۴۷۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۶، ص ۴۶؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۴۴۸؛ صحیح بخاری، کتاب المغازی، ج ۴، ص ۱۵۴۹؛ صحیح مسلم، کتاب الجهاد، ج ۴، ص ۳۰؛ الطرائف ابن طاووس، ص ۲۳۸؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۵۳ و ج ۲۹، ص ۲۰۲؛ اللمعه البیضاء، ص ۷۵۵ و ۷۵۶؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۸۸؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۳؛ غایه المرام، ج ۵، ص ۳۲۷؛ سفینه النجاه، تنکابنی، ص ۱۲۶؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۱۰، ص ۴۵۶.

موضوعی، تا این اندازه پوشیده و نامشخص باشد و بیشتر سخنانی که در این باره مطرح است، مورد شبهه و تردید قرار گیرد.

دوم: زمامداران وقت، حرمت امام علی صلوات الله علیه را شکستند و او را تهدید به قتل کردند و همسرش را کتک زدند و فرزندش را کشتند و با دستان خود، خانه او را بر سر همسر و فرزندانش به آتش کشیدند و هیچ حرمتی برای آن ها قائل نشدند و حضرت زهرا صلوات الله علیها بیشترین نصیب را از این آزارها برد.

علاوه بر این، ذکر کرده اند که وقتی امام علی صلوات الله علیه، رخداد سقیفه را مشاهده کرد، حضرت زهرا و دو فرزندش حسن و حسین صلوات الله علیهم را با خود همراه ساخت و به خانه مهاجران و انصار و اهل بدر و دیگران برد و از آن ها خواست که یاری اش کنند؛ ولی آنان اجابت نکردند.

پس دیگر چه معنایی دارد که بگویند: «وقتی فاطمه صلوات الله علیها از دنیا رفت و مردم از امام علی صلوات الله علیه روی گرداندند، او مجبور به پذیرش بیعت شد». مگر از همان روزهای نخست \_ که خود و همسر و فرزندانش مورد هجوم قرار گرفتند و از مردم یاری طلبید و جز چهار تن، کسی او را اجابت نکرد \_ روی گردانی مردم برایش آشکار نشده بود؟

جای بسی شگفتی است که قرطبی در المفهم می نویسد: «مردم در زمان حیات زهرا، به علی احترام می گذاشتند؛ چون زهرا پاره تن رسول خدا بود و علی، همسر او بود. وقتی زهرا از دنیا رفت، هنوز علی با ابوبکر بیعت نکرده بود. مردم از احترام به علی دست برداشتند تا مجبور به همراهی با مردم شود و گروه آنان را متفرق نسازد».(۱).

ص: ۹۳

سوم: دستگاه حاکمه، با مالک بن نویره جنگید و او را کشت و با مانعان زکات، به جنگ پرداخت؛ چرا که آنان می خواستند با امام علی صلوات الله علیه بیعت کنند. اگر امام علی و اهل بیتش صلوات الله علیهم زود بیعت کرده بودند، مالک و دیگران با تأخیر در پرداخت زکات به غیر اهل بیت، خود را در معرض کشتن قرار نمی دادند.

چهارم: فشارها و تنگنمایی که امام علی صلوات الله علیه در نخستین روزهای رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن روبه رو بود، به اوج خود رسید [و با این حال، امام راضی به بیعت نشد]. سپس فشارها فروکش کرد. پس چرا حقیقت را به عکس آن چیزی که بوده و نمایان است، نشان می دهید؟ نهایت چیزی که می توان گفت، این است که تلاش آنان برای گرفتن بیعت، در روزهای نخستین به قدری تکرار شد که دیگر از بیعت امام صلوات الله علیه مأیوس شدند و به این بسنده کردند که همگی او را به زور بیاورند و دستش را به دست ابوبکر بمانند و فریاد بزنند: «بیعت کرد! بیعت کرد! ابوالحسن بیعت کرد!».

۲. به اصطلاح اهل منطق، درستی یا نادرستی بیعت، یک قضیه مانعه الخلو نیست؛ چرا که در این باره، احتمالات دیگری نیز وجود دارد؛ از جمله این که در هر دو صورت، درست عمل کرده باشد، یا در هر دو صورت، اشتباه کرده باشد. چرا پرسش گر، این دو احتمال را مطرح نکرد تا نظرش را در این باره نیز بدانیم؟

درست این است که بگوییم: امام علی صلوات الله علیه که در آغاز بیعت نکرد، کار صحیحی انجام داد؛ و هنگامی که به زور از او بیعت گرفته شد، دچار اشتباه نگردید. همچنان که شیعیان معتقدند: امام صلوات الله علیه در آغاز از بیعت خودداری کرد تا مردم حق او را بشناسند و بفهمند که سردمداران سقیفه می خواهند حقش را غصب نمایند. این مصلحت بزرگی بود که می بایست رعایت می شد. وقتی این

موضوع برای همه مردم به اثبات رسید، دیگر جنگیدن به صلاح نبود. هنگامی که دسته جمعی به او هجوم بردند و خواستند دستش را به دست ابوبکر بمالند، تنها به این بسنده کرد که از بیعت خودداری کند و دست به شمشیر نبرد؛ چون نمی خواست اسلام در معرض خطر قرار گیرد.

۳. حتی اگر فرض کنیم که امام علی صلوات الله علیه شش ماه از بیعت سر باز زد و سپس بیعت کرد، چرا نباید وضعیت او را همانند وضعیت پیامبر صلی الله علیه و آله بدانیم که وقتی مصلحت اقتضا کرد، با قریشیان جنگید و بعد از تغییر اوضاع، بر اساس مصلحت با آنان صلح نمود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله در هر دو حالت، کار درستی انجام داد و وضعیت امام علی صلوات الله علیه نیز همین گونه بود.

۴. اهل سنت باید به این پرسش پاسخ بدهند که چرا امام صلوات الله علیه در طول این شش ماه بیعت نکرد؟ چرا بعدها از نظر خود برگشت؟ آیا می توانست به اختیار

خود بیعت نکند؟ اصلاً این گونه نبود که او را به حال خود بگذارند تا به میل خود رفتار نماید.

۵. وقتی معاویه درباره امام علی صلوات الله علیه می گوید که او مجبور به بیعت شد، امام سخن معاویه را تأیید می کند و در پاسخ او می نویسد: «گفتی که من مانند شتر رمیده افسار شده، برده شدم تا بیعت کنم. به جان خودم سوگند که تو می خواستی مرا نکوهش کنی، ولی ستایش نمودی! خواستی مرا مفتضح کنی، اما خودت مفتضح شدی! مظلوم واقع شدن فرد مسلمان، برایش خواری و ذلت ندارد؛ به شرط آن که در دینش تردید ننماید»<sup>(۱)</sup>.

ص: ۹۵

---

۱- . نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۳، ص ۳۳ و ۳۴، ش ۲۸؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۶۲؛ الصوارم المهرقه، ص ۲۲۰؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۱۶۵؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۶۸ و ج ۲۹، ص ۶۲۱ و ج ۳۳، ص ۵۹؛ السقیفه، شیخ محمدرضا مظفر، ص ۱۵۴؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۷، ص ۵۰۵؛ الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، همدانی، ص ۷۳۳؛ نهج السعاده، ج ۴، ص ۱۹۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۵، ص ۱۸۳؛ جواهر المطالب، ابن دمشقی، ج ۱، ص ۳۷۴؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۲، ص ۳۶۹؛ و.ر.ک: صبح الاعشی، ج ۱، ص ۲۲۹؛ نهایه الادب، ج ۷، ص ۲۳۳؛ الفتوح، ابن اعثم، ج ۳، ص ۴۷۴.

۶. برای رهیابی ما و همهٔ مسلمانان به سوی حقیقت، همین سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره امام علی صلوات الله علیه کافی است که فرمود: «علی با حق است و حق با علی است. علی هر گونه که باشد، حق بر مدار او می چرخد».

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

### بیعت حضرت علی (علیه السلام) با دو کافر

#### پرسش شماره ۷۱ (۳)

شیعیان می پندارند که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما کافر بودند. علی رضی الله عنه که از دیدگاه شیعیان، امام معصوم است، به خلافت آن دو رضایت داد و با هر دوی آن ها بیعت کرد و علیه آن ها قیام ننمود. این مسأله لازم می نماید که علی معصوم نباشد؛ چون او با دو کافر ناصبی ستمگر بیعت کرد و با بیعت خود، آن ها را تأیید نمود. این، یاری ظالم در ظلم است و عصمت را از بین می برد و هرگز امام معصوم، چنین کاری نمی کند. اما اگر قبول کنیم که کار امام علی درست بود و ابوبکر و عمر، دو خلیفهٔ مؤمن و صادق و عادل بودند، باید بپذیریم که وقتی شیعیان آن دو را کافر می دانند و به آن ها ناسزا می گویند و لعن شان می کنند و به خلافت شان راضی نمی شوند، با امام خود مخالفت می کنند. ما سرگشته و حیرانیم و نمی دانیم راه ابوالحسن رضی الله عنه را پیش گیریم، یا به راه شیعیان برویم که از فرمان او سرپیچی می کنند!

ص: ۹۶

به بیان دیگر: چرا علی علیه السلام با ابوبکر و عمر بیعت کرد و علیه آن دو نشورید؟ آیا کار او، اقرار به فضیلت آن دو نبود؟ یا نخستین معصوم در نزد رافضیان، با دو کافر ستمگر بیعت کرد و به ظلم و ظالم یاری رساند؟

## پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

بیعت علی (علیه السلام) با ابوبکر و عمر و عثمان!

یکم: ما راضی نیستیم و قابل توجیه نمی دانیم که پرسش گر، ابوبکر و عمر را کافر توصیف کند. این کار، پا را از حد فراتر گذاشتن است که باید از آن دست کشید و بابت آن پوزش خواست.

دوم: این که می گوید: «امام علی صلوات الله علیه با ابو بکر و عمر بیعت کرد»، شواهد بر خلاف آن گواهی می دهد که به چند مورد اشاره می کنیم:

الف: امام علی صلوات الله علیه می فرماید: «من از بیعت دست کشیدم، تا زمانی که دیدم گروهی از مردم، از اسلام برگشته اند و به نابود کردن دین محمد صلی الله علیه و آله دعوت می کنند. ترسیدم اگر اسلام و اهل آن را یاری نکنم، شاهد شکاف یا فروپاشی در آن باشم که مصیبتش برایم سنگین تر از فقدان این فرمان روایی باشد»<sup>(۱)</sup>.

این سخن، نشان می دهد که آن حضرت، مدتی دست نگه داشت و بیعت نکرد؛ اما پس از این که دید اسلام را خطر احاطه کرده است، به یاری دین محمد صلی الله

ص: ۹۷

---

۱- ر.ک: نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۳، ص ۱۱۹، نامه شماره ۶۲؛ بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۵۹۶ و ۵۹۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۷، ص ۱۵۱.



علیه و آله شتافت. البته نمی گوید که به وسیله بیعت با آن دو، اسلام را یاری رساند؛ چه بسا با کمک رساندن به کسانی که بر خلافت چیره شده بودند، آن ها را یاری کرد تا از نابودی دین اسلام جلوگیری کند.

ب: ادعا می کنند که امام علی صلوات الله علیه با ابوبکر بیعت کرد؛ اما در مورد زمان بیعت، با هم اختلاف دارند.

برخی گفته اند: پس از شش ماه بیعت کرد. (۱).

برخی گفته اند: اندکی پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت نمود. (۲).

برخی گفته اند: پس از وفات صدیقه طاهره بیعت کرد.

در مورد زمان وفات صدیقه طاهره صلوات الله علیها نیز اختلاف دارند: چهل روز، هفتاد و دو روز، هفتاد و پنج روز، سه ماه، هشت ماه پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله را ذکر کرده اند و اقوالی دیگر نیز آورده اند.

در مورد علت بیعت نیز گمانه زنی های مختلفی وجود دارد؛ از جمله این که:

— علی صلوات الله علیه در حیات حضرت فاطمه صلوات الله علیها مورد توجه مردم بود. هنگامی که فاطمه صلوات الله علیها وفات یافت، مردم از علی صلوات الله علیه روی گردان شدند. به همین خاطر، او شش ماه پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرد.

ص: ۹۸

- 
- ۱- صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۵، ص ۸۲؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۴؛ شرح اصول کافی، ج ۷، ص ۲۱۸؛ الصوارم المهرقه، ص ۷۱؛ مناقب اهل البیت علیهم السلام، شیروانی، ص ۴۱۳؛ شرح مسلم، نووی، ج ۱۲، ص ۷۷؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۳۷۸؛ عمدہ القاری، ج ۱۷، ص ۲۵۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۵۷۳؛ نصب الرایه، زیلعی، ج ۲، ص ۳۶۰؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۳۹۷؛ السیره النبویه ابن کثیر، ج ۴، ص ۵۶۸؛ الاکمال فی اسماء الرجال، ص ۱۶۸.
  - ۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۰۱؛ السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۴۸۵ و ۴۸۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۵؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۴؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۹، ص ۱۵۴؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۴۴۷.

— از زهری سؤال شد: «آیا درست است که علی تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد؟». گفت: «آری به خدا سوگند! هیچ یک از بنی هاشم نیز با ابوبکر بیعت نکردند تا این که علی با او بیعت کرد».(۱).

نظر ما این است که:

الف: بیعت کردن امام علی صلوات الله علیه برای همه مردم آن زمان، اهمیت ویژه ای داشت و خرد و کلان، آن را رصد می کردند. پس معقول نیست که چنین موضوعی، تا این اندازه پوشیده و نامشخص باشد و بیشتر سخنانی که در این باره مطرح است، مورد شبهه و تردید قرار گیرد.

ب: زمامداران وقت، حرمت امام علی صلوات الله علیه را شکستند و او را تهدید به قتل کردند و همسرش را کتک زدند و فرزندش را کشتند و با دستان خود، خانه او را بر سر همسر و فرزندانش به آتش کشیدند و هیچ حرمتی برای آن ها قائل نشدند و حضرت زهرا صلوات الله علیها بیشترین نصیب را از این آزارها برد.

علاوه بر این، ذکر کرده اند که وقتی امام علی صلوات الله علیه، رخداد سقیفه را مشاهده کرد، حضرت زهرا و دو فرزندش حسن و حسین صلوات الله علیهم را با خود

همراه ساخت و به خانه مهاجران و انصار و اهل بدر و دیگران برد و از آن ها خواست که یاری اش کنند؛ ولی آنان اجابت نکردند.

ص: ۹۹

---

۱- ر.ک: السنن الکبری بیهقی، ج ۶، ص ۳۰۰؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۳۷۹؛ المصنف، ج ۵، ص ۴۷۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۶، ص ۴۶؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۴۴۸؛ صحیح بخاری، کتاب المغازی، ج ۴، ص ۱۵۴۹؛ صحیح مسلم، کتاب الجهاد، ج ۴، ص ۳۰؛ الطرائف ابن طاووس، ص ۲۳۸؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۵۳ و ج ۲۹، ص ۲۰۲؛ اللمعه البیضاء، ص ۷۵۵ و ۷۵۶؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۸۸؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۳؛ غایه المرام، ج ۵، ص ۳۲۷؛ سفینه النجاه، تنکابنی، ص ۱۲۶؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۱۰، ص ۴۵۶.

پس دیگر چه معنایی دارد که بگویند: «وقتی فاطمه صلوات الله علیها از دنیا رفت و مردم از امام علی صلوات الله علیه روی گرداندند، او مجبور به پذیرش بیعت شد». مگر از همان روزهای نخست \_ که خود و همسر و فرزندانش مورد هجوم قرار گرفتند و از مردم یاری طلبید و جز چهار تن، کسی او را اجابت نکرد \_ روی گردانی مردم برایش آشکار نشده بود؟

جای بسی شگفتی است که قرطبی در المفهم می نویسد: «مردم در زمان حیات زهرا، به علی احترام می گذاشتند؛ چون زهرا پاره تن رسول خدا بود و علی، همسر او بود. وقتی زهرا از دنیا رفت، هنوز علی با ابوبکر بیعت نکرده بود. مردم از احترام به علی دست برداشتند تا مجبور به همراهی با مردم شود و گروه آنان را متفرق نسازد».<sup>(۱)</sup>

ج: دستگاه حاکمه، با مالک بن نویره جنگید و او را کشت و با مانعان زکات، به جنگ پرداخت؛ چرا که آنان می خواستند با امام علی صلوات الله علیه بیعت کنند. اگر امام علی و اهل بیتش صلوات الله علیهم زود بیعت کرده بودند، مالک و دیگران با تأخیر در پرداخت زکات به غیر اهل بیت، خود را در معرض کشتن قرار نمی دادند.

د: فشارها و تنگنهایی که امام علی صلوات الله علیه در نخستین روزهای رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن روبه رو بود، به اوج خود رسید [و با این حال، امام راضی به بیعت نشد]. سپس فشارها فروکش کرد. پس چرا حقیقت را به عکس آن چیزی که بوده و نمایان است، نشان می دهید؟ نهایت چیزی که می توان گفت، این است که تلاش آنان برای گرفتن بیعت، در روزهای نخستین به قدری تکرار شد که دیگر از بیعت امام صلوات الله علیه مأیوس شدند و به این بسنده کردند که

ص: ۱۰۰

همگی او را به زور بیاورند و دستش را به دست ابوبکر بمالند و فریاد بزنند: «بیعت کرد! بیعت کرد! ابوالحسن بیعت کرد!».

هنا امام علی صلوات الله علیه به این دلیل بیعت نکرد که قسم خورده بود هرگز بیعت نکند؛ یعنی همان زمان که به عمر گفت: «به خدا سوگند سخن تو را نمی پذیرم و به جایگاه تو اهمیت نمی دهم و بیعت نمی کنم» (۱).

امام کسی نبود که سوگند خود را زیر پا بگذارد.

و: در حدیث آمده است که شماری از صحابه، علیه ابوبکر احتجاج کردند. این حدیث، حاکی از آن است که امام علی صلوات الله علیه با ابوبکر بیعت نکرد. پس از این که امام در روز نخست، از بیعت سر باز زد، ابوبکر در روز دوم بالای منبر رفت. گروهی از مخالفانش با هم مشورت کردند و عده ای گفتند: «به خدا قسم به سراغ ابوبکر می رویم و او را از منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله پایین می کشیم». عده دیگر گفتند: «به خدا اگر چنین کاری کنید، به کشته شدن خودتان کمک کرده اید». سپس هم داستان شدند تا در این باره، با امام علی صلوات الله علیه مشورت کنند. وقتی ماجرا را به امام گفتند، حضرت فرمود: «شما را به خدا اگر می خواهید چنین کاری بکنید، با شمشیرهای آخته و آماده برای جنگ و کشتار، نزد من آید. چون در صورت اقدام شما، آن ها به سراغ من خواهند آمد و به من خواهند گفت

ص: ۱۰۱

---

۱- . الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۱۸۱ - ۱۸۵ و چاپ دار النعمان، سال ۱۳۸۶ هـ.ق، ج ۱، ص ۹۴ - ۹۷؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۱۸۵.

که بیعت کن، وگرنه تو را می کشیم. پس من چاره ای جز این ندارم که آن گروه را از خود برانم» (۱).

این روایت، نشان می دهد که ممکن بود کار آن ها به جنگ بینجامد. تنها در صورتی منتهی به جنگ نمی شد که امام را بین مرگ و بیعت، مخیر می ساختند. اگر بیعت نکردن را برمی گزید، جنگ درمی گرفت و لازم بود مردم با آمادگی کامل برای پیکار، نزد آن حضرت بروند؛ چون ناگزیر بود بدین وسیله، غاصبان را از خود دور سازد.

سوم: اگر امام علی صلوات الله علیه ابوبکر را سزاوار خلافت می دید، شش ماه از بیعت با او امتناع نمی کرد؛ همان گونه که برخی از روایات اهل سنت در مصادری همچون صحیح بخاری و مسلم، یادآور این نکته شده اند.

چهارم: رخدادهای پیش آمده در بیعت سقیفه، همانند حمله به خانه حضرت زهرا صلوات الله علیها و کتک زدن او و سقط کردن جنین وی و تلاش برای آتش زدن خانه اش \_ در حالی که علی و زهرا و حسن و حسین صلوات الله علیهم در آن خانه بودند \_ نشان می دهد که غاصبان خلافت می خواستند امام علی صلوات الله علیه را مجبور به بیعت کنند. بدیهی است که بیعت کسی که مجبور به بیعت شده است، بیعت واقعی نیست (۲).

و نشان از خشنودی او نسبت به ولایت بیعت شونده ندارد.

ص: ۱۰۲

---

۱- . الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۸۱ \_ ۱۸۵ و چاپ دار النعمان، سال ۱۳۸۶ ق، ج ۱، ص ۹۴ تا ۹۷؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۱۸۹ و ۱۹۱؛ الخصال، صدوق، ص ۴۶۱ و ۴۶۲؛ الیقین، ابن طاووس، ص ۳۳۶ و ۳۳۷؛ الدر النظیم، ص ۴۴۱ و ۴۴۲؛ نهج الایمان، ص ۵۷۸ و ۵۷۹؛ غایه المرام، ج ۲، ص ۱۲۰.

۲- . ر.ک: البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۹۰؛ مقاتل الطالبیین، ص ۱۹۰؛ تاریخ الاعمم و الملوک، چاپ اروپا، ج ۳، ص ۲۰۰ و چاپ مؤسسه الاعلمی، ج ۶، ص ۱۹۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۵۳۲.

ایرادی که پرسش گر مطرح کرد، زمانی وارد می شود که بیعت کننده، با رغبت و اختیار خود بیعت کند؛ در حالی که موضوع مورد بحث ما، این گونه نبود.

پنجم: بیعت کردن، اقرار به فضل و برتری و عدالت بیعت شونده نیست. اگر این گونه بود، پس چگونه عبدالله بن عمر و بسیاری از مردم، با یزید بیعت کردند؟ و چگونه مردم به همراه شماری از تابعین، با ولید بن یزید مروانی بیعت نمودند؟ همان ولیدی که به قرآن تفأل زد و وقتی آیه «وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ» (۱).

آمد، قرآن را به تیر بست و گفت:

«تهددنی بجبار عنید/ فها أنا ذاک جبار عنید

إذا ما جئت ربك یوم حشر/ فقل یا رب مزقنی الولید» (۲).

آیا مرا با جبار عنید می ترسانی؟ آری؛ من همان جبار عنید هستم. روز محشر که نزد پروردگارت رفتی، بگو: پروردگارا! ولید مرا پاره پاره کرد».

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی محمد و آله الطاهرين.

## رهايم كنيد و ديگري را بيايد

### پرسش شماره ۷۲ (۵)

نویسنده کتاب نهج البلاغه که از کتاب های معتبر شیعه است، روایت می کند که علی رضی الله عنه از پذیرش خلافت کناره گرفت و گفت: «رهايم كنيد و کسی غير از

ص: ۱۰۳

۱- . گشایش خواستند و هر زورگوی ستیزه جویی ناکام شد. سوره ابراهیم، آیه ۱۵.

۲- ر.ک: بهج الصباغه، ج ۵، ص ۳۳۹ و ج ۳، ص ۱۹۳؛ الحور العین، ص ۱۹۰؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۲۶؛ الاغانی، چاپ دار احیاء التراث، ج ۷، ص ۴۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۲۹۰؛ فوات الوفيات، کتبی، ج ۲، ص ۵۹۰؛ کتاب الفتوح، ابن اعثم، چاپ دار الازواء، ج ۸، ص ۳۰۲ و ۳۰۳؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۳۴۷؛ بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۱۹۳؛ کتاب الاربعین، ماحوذی، ص ۳۸۸؛ مناقب اهل البیت، شیروانی، ص ۴۷۹؛ شجره طوبی، ج ۱، ص ۱۵۰.

این نشان می دهد که مذهب شما شیعیان باطل است؛ چون شما عقیده دارید که علی از سوی خدا به خلافت و امامت منصوب شد و خلافت او، فریضه الهی بود و ابوبکر به خاطر غضب کردن حق او، بازخواست خواهد شد. اگر این چنین است، پس چرا علی از پذیرش خلافت خودداری کرد؟

به بیان دیگر، چرا پس از قتل عثمان، علی رضی الله عنه از خلافت کناره گرفت و از پذیرش آن سر باز زد و آن گونه که در نهج البلاغه آمده است، به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «دعونی و التمسوا غیری». سؤال ما از رافضیان این است که اگر امامت، رکن دین است و در مورد آن، وحی نازل شده است، پس چرا علی رضی الله عنه از آن دوری کرد؟ آیا با کناره گیری او، این رکن ادعایی در هم نشکست؟ آیا بر حیدر کزار، طعن و ایراد وارد نمی شود؟

### پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

بسیاری از کسانی که از سیاست های عثمان ناراضی بودند، هرگز از سیاست های علی صلوات الله علیه که با تلخی حق به اجرا درمی آمد، خشنود نشدند؛ چون مخالفت و درگیری آن ها با خلافت عثمان، به خاطر این بود که او نزدیکان خود را بر آن ها مقدم می داشت و توقعات آن ها را برآورده نمی ساخت. همچنان که هواخواهان عثمان راضی نبودند اموالی را که او از بیت المال به آن ها بخشیده بود، امام علی صلوات الله علیه از آن ها پس بگیرد.

ص: ۱۰۴

علاوه بر این که امام، مردم را به راه و روش پیامبر صلی الله علیه و آله سوق می داد؛ روشی که می خواست امور را به مجرای اصلی خود برگرداند و بسیاری از سیاست ها را \_ که آستن ظلم و تجاوز بود و مردم با آن خو گرفته بودند \_ نقض نماید؛ هر چند برای تحقق این امر، خون دل ها بخورد و در گرداب ها فرود آید. در مورد حق الله نیز وظیفه امام این بود که مردم را به سوی راستی رهنمون شود و مردم وظیفه داشتند ندای الهی را اجابت کنند.

کسانی که بر مخالفت با علی صلوات الله علیه پافشاری می کردند، دو گروه بودند:

گروهی به خاطر خوش گمانی نسبت به کسانی که جنگیدند و ماندند، یا به شور نشستند و نظر دادند، در شبهه افتاده بودند که این گروه، به خدا واگذار شدند.

گروهی نیز با این که حق برایشان آشکار بود، باز هم دشمنی می کردند و بر مخالفت خود پافشاری می نمودند. اگر امام می خواست این گروه را مجازات کند، باید توجیهی ارائه می کرد تا به ظلم و تجاوز و هوا و هوس متهم نشود؛ چون هیچ کس نمی پذیرفت که او از درون دل ها خبر دارد.

وقتی این دو گروه درمی یافتند که امام علی صلوات الله علیه سیاستی را پیش خواهد گرفت که به جاه طلبی آن ها زیان می رساند، بی شک نمی پذیرفتند و برای مقاومت در برابر او، همداستان می شدند و سرانجام کار، به یک معضل بزرگ اجتماعی منتهی می شد.

امام ناچار بود پیش از قبول درخواست آنان و پذیرش خلافت، به آن ها بفهماند: اگر حاکمی می خواهند که خط مشی او با جاه طلبی آن ها سازگار باشد و بدون رعایت احکام دین، مقام و دارایی را به سوی آنان سرازیر کند، هرگز با خلافت علی صلوات الله علیه به این خواسته ها دست نمی یابند. همچنین اگر آنان با چنین



تفکری بیعت می کردند و برای رسیدن به اهداف خود می کوشیدند، امام علی صلوات الله علیه هرگز نمی توانست عدل و داد را در بین آن ها اجرا کند و با کمک آن ها به پیروزی برسد و حق را به پا دارد و باطل سرکش را مهار نماید.

تا زمانی که آنان حاضر به گُرنش در برابر حق نشده بودند \_ یعنی همان حقی که امام علی صلوات الله علیه به آن پای بند بود و می خواست آن ها را نیز بدان پایبند نماید \_ وزارت امام، بهتر از امارتش بود؛ چرا که امارتش دچار تنش با خواسته آنان می شد و به هلاکت و نابودی آن ها در دنیا و آخرت می انجامید. به همین خاطر، بهتر این بود که امام برای تغییر حال آن ها، به انتظار بنشیند.

اما وقتی که مردم، از سیاست های امام علی صلوات الله علیه اعلام رضایت کردند و متعهد به یاری و همکاری با او شدند، بیعت آن ها را پذیرفت؛ و البته چاره ای جز پذیرش نداشت. از این رو فرمود: «اگر حضور مردم نبود و با وجود یاوران، اتمام حجت نمی شد، زمام خلافت را بر گردنش می انداختم و پایانش را با پیمانۀ آغازش سیراب می کردم».

در همان جا بود که این حقیقت را به بهترین شکل نمایان ساخت و به آن ها فرمود: «رهایم کنید و دیگری را بیابید؛ زیرا ما به پیشواز کاری می رویم که رنگ ها و چهره های گوناگون دارد. دل ها بر آن پایدار نخواهد ماند و عقل ها بر آن ثابت نخواهد ایستاد. کرانه ها مه آلود می شود و راه روشن، رخ نماند می کند».

بدانید که اگر من به بیعت شما پاسخ مثبت دهم، شما را آن گونه پیش می برم که خود می دانم و به سخن هیچ گوینده و سرزنش هیچ ملامت گری گوش نمی سپارم. و اگر مرا رها کنید [و امیری دیگر بر گزینید]، همانند یکی از شما و

چه بسا شنواترین و فرمان بردارترین شما در برابر امیرتان خواهم بود. اگر من وزیر شما باشم، برایتان بهتر از این است که امیرتان باشم» (۱).

با این بیان، روشن می شود که امام علی صلوات الله علیه از خلافت دوری نجست؛ مگر خلافتی که عده ای می خواستند آن را پل رسیدن به خواسته ها و هدف ها و هوس های خود سازند. امام علی صلوات الله علیه هرگز رکن امامت را در هم نشکست؛ بلکه می خواست وعده و پیمان آن ها را برای یاری و فرمان برداری بگیرد و به آن ها بفهماند که کارهای سترگ و دشواری در پیش دارند؛ چرا که برای شماری از آنان، کارها مبهم و نامفهوم بود و می بایست آگاهانه تصمیم می گرفتند تا توجیهی برای نافرمانی و پیمان شکنی نداشته باشند و کسی ادعا نکند که بیعتش بدون فکر و دقت، و به صورت فلتته (۲).

و ناگهانی بوده است. وقتی این کار محقق شد، امام علی صلوات الله علیه به کار خلافت پرداخت و شد آنچه شد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۱۰۷

---

۱- نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۱، ص ۱۸۱ و ۱۸۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۷۸؛ بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۳۵ و ۳۶ و ج ۴۱، ص ۱۱۶؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۷، ص ۳۳؛ موسوعه احادیث اهل البیت، نجفی، ج ۱۲، ص ۱۵۷.

۲- نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۲، ص ۱۹، خطبه ۱۳۶. و ر.ک: نهج البلاغه، نامه ۵۴؛ الارشاد، ج ۱، ص ۲۴۳؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۲۰۲؛ بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۳۳ و ۴۹؛ نهج السعاده، ج ۱، ص ۱۹۶ و ۱۹۷؛ المعیار و الموازنه، ص ۱۰۵؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۹، ص ۳۱.

## فصل چهارم: نص بر امامت حضرت علی (علیه السلام)

### جانشینی حضرت علی (علیه السلام) در غزوة تبوک

#### سوال شماره ۷۳ (۱۲۹)

به اعتقاد شیعیان، از جمله دلایلی که بر وجوب خلافت علی پس از رسول خدا صلی الله علیه و سلم وجود دارد، این است که پیامبر صلی الله علیه و سلم در غزوة تبوک، او را جانشین خود در مدینه قرار داد و به او گفت: «انت منی بمنزله هارون من موسی؛ جایگاه تو نسبت به من، همانند جایگاه هارون نسبت به موسی است».<sup>(۱)</sup>

اگر این اعتقاد شیعیان صحیح باشد، باید پیامبر صلی الله علیه و سلم در همه جنگ‌هایی که جانشینی در مدینه می‌گمارد، علی را به جای خود می‌گذاشت؛ در حالی که ثابت شده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم در برخی از جنگ‌ها، عثمان بن عفان و عبدالله بن ام مکتوم را جانشین خود قرار داد. پس چرا خلافت را تنها به علی اختصاص می‌دهند؟

ص: ۱۰۸

---

۱- . به نقل از بخاری و مسلم.

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: دلیل شیعه برای اثبات امامت علی صلوات الله علیه این نیست که چون پیامبر صلی الله علیه و آله او را در غزوة تبوک جانشین خود قرار داد، پس او امام است؛ بلکه دلیل شیعه برای اثبات امامت علی صلوات الله علیه، سخن پیامبر است که فرمود: «انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی». این حدیث می گوید که امام علی صلوات الله علیه در همه مراتب و مناصب \_ از جمله وزارت و خلافت \_ در جایگاه حضرت هارون است و فقط مقام نبوت را دارا نیست. (در پاسخ به سؤال ۱۱۶ و ۷۱، چگونگی استدلال به این حدیث را به طور مشروح بیان کرده ایم.) این در حالی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگامی که عثمان و ابن ام مکتوم را جانشین خود در مدینه قرار داد، چنین جمله ای در مورد آن ها نفرمود. اگر این جمله در مورد هر یک از آنان گفته می شد، حتماً او امام بود.

دوم: شیعیان به وسیله حدیث منزلت، بر امامت علی صلوات الله علیه استدلال می کنند. روشن است که خلافت، یکی از کارهای امامت است.

سوم: امام علی صلوات الله علیه در هیچ یک از غزوه های رسول خدا صلی الله علیه و آله غایب نبود؛ بلکه در همه آن ها حضور داشت و در همه آن ها امیر و فرمانده بود و هرگز تحت فرمان هیچ امیری قرار نگرفت. (۱)

همان یک بار هم که پیامبر صلی الله علیه

ص: ۱۰۹

۱- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۴، ص ۹۶؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۲۳ و چاپ مطبعه حیدریه، ج ۳، ص ۳۵۱ و ۴۰۴؛ کتاب سلیم بن قیس، تحقیق انصاری، ص ۴۱۸؛ دلائل الامامه، ص ۲۶۱؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص ۳۲۰؛ نوادر المعجزات، ص ۱۴۴؛ مدینه المعاجز، ج ۵، ص ۴۳۴؛ الطرائف، ابن طاووس، ص ۲۷۷؛ بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۳۳۵ و ج ۳۸، ص ۷۹ و ۱۸۸ و ج ۴۷، ص ۱۲۷ و ج ۴۹، ص ۲۰۹؛ خلاصه عیقات الانوار، ج ۷، ص ۱۲۱؛ النص و الاجتهاد، ص ۳۳۸؛ الغدیر، امینی، ج ۱، ص ۲۱۲؛ ابوهیره، سید شرف الدین، ص ۱۲۳ و ۱۳۵؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۲، ص ۱۵۱؛ نهج الایمان، ص ۴۶۷؛ مسند الامام الرضا علیه السلام، عطاردی، ج ۱، ص ۱۱۴؛ تنبیه الغافلین، ابن کرامه، ص ۱۹؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۳۱۵؛ الدر النظیم، ص ۲۴۸؛ فصل الحاکم فی النزاع و التخاصم، ص ۲۱۵؛ غایه المرام، ج ۲، ص ۳۱۶؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۹ و ۳۰۴؛ الشافی فی الامامه، ج ۲، ص ۶۵.

و آله او را در غزوة تبوك، جانشین خود در مدینه قرار داد، با بیان «انت منی بمنزله هارون» چنان مدالی به او اهدا کرد که بر امامت و خلافت او تأکید فرمود.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

### اعتراض نکردن حاضران در غدیر به ابوبکر

#### سؤال شماره ۷۴ (۱۴)

اگر شیعیان می پندارند که هزاران صحابی در غدیر خم حضور داشتند و به طور مستقیم، وصیت پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد خلافت علی بن ابی طالب رضی الله عنه را شنیدند، پس چرا یکی از آن هزاران صحابی، به خاطر علی اعتراض نکرد؟ چرا عمار بن یاسر و مقداد بن عمرو و سلمان فارسی رضی الله عنهم نگفتند: «ای ابوبکر! چرا خلافت را از علی غصب می کنی؛ در حالی که می دانی پیامبر صلی الله علیه و سلم در غدیر خم چه گفت!».

#### پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: کسی که کتک و توهین به زهرا صلوات الله علیها و سقط جنین آن حضرت را می دید، در حالی که او سرور زنان عالم و پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و

ص: ۱۱۰

آزار دادن او، آزار دادن پیامبر به شمار می آمد و به خشم آوردن او، به خشم آوردن پیامبر محسوب می شد؛ و می دید و می شنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله را که همیشه زنده است و نزد پروردگاش روزی می خورد، به هذیان گویی متهم می کنند؛ و می دید که در سقیفه چه گذشت و چه تهدیدها و اهانت ها و کش مکش هایی میان انصار و غاصبان خلافت رخ داد؛ و می دید که این صحابه، همان هایی هستند که تنها هفتاد روز پیش از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، در روز غدیر با امام علی صلوات الله علیه بیعت کردند؛ و می دید که در مسجد، چگونه مردم را مجبور به بیعت با ابوبکر می کنند؛ و می دید که چگونه فدک را به زور از حضرت زهرا صلوات الله علیها می گیرند و وی را مورد اهانت و ضرب و شتم قرار می دهند؛ کسی که این ها را می دید و باز هم خیال می کرد که ابوبکر حاضر است حرف های او را بشنود و به مجرد این که بگوید: «ای ابوبکر! تو که می دانستی رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم چه گفت، پس چرا خلافت علی را غصب کردی؟»، ابوبکر نیز به نفع علی صلوات الله علیه اعتراف کند و خلافت را رها نماید و آن را به صاحب شرعی اش بسپارد، بدون شک چنین کسی به دیوانگی متهم می گردد.

دوم: با چشم پوشی از همه این موارد، حق ما است که پرسیم: پرسش گر از کجا می داند که نامبردگان و دیگر کسان، در این باره با ابوبکر مناظره نکردند و او را مورد بازخواست قرار ندادند و به زیر سؤال نبردند؟ عدم الوجدان لا یدل علی عدم الوجود؛ نیافتن یک چیز، دلیل بر نبودن آن نیست. از همان ابتدا، انگیزه های فراوان برای پوشیده نگه داشتن و از بین بردن این گونه اخبار وجود داشت و هر

کس می خواست این خبرها را برملا کند، مورد بازخواست و عقوبت قرار می گرفت.

همگان می دانند که چه تعداد از خلفا و پیروان شان، برای جلوگیری از افشای احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و نابود کردن دانش آن حضرت، پافشاری بسیار داشتند. برای آگاهی از متون و منابع فراوان که به این موضوع پرداخته اند، می توانید به جلد اول کتاب الصحیح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله مراجعه فرمایید.

سوم: دلایل زیادی نشان می دهد که شماری از صحابه، در مورد غصب خلافت، به ابوبکر اعتراض کردند و او را مورد بازخواست قرار دادند. بخشی از این احتجاج ها را در کتاب الصحیح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله آورده ام که می توانید به چند جلد پایانی آن مراجعه کنید.

چهارم: پرسش گر می گوید: «اگر شیعیان می پندارند که هزاران صحابی در غدیر خم حضور داشتند و به طور مستقیم، وصیت پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد خلافت علی بن ابی طالب رضی الله عنه را شنیدند...».

روایت غدیر، اختصاص به شیعیان ندارد و اهل سنت نیز آن را به صورت گسترده در کتاب های شان آورده اند. آنچه که شیعیان در احتجاج با اهل سنت بیان می کنند، مطالبی است که در کتاب های خود اهل سنت آمده است. در این باره می توانید به کتاب الغدیر علامه امینی و دیگر کتاب ها مراجعه کنید.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله الطاهرين.

شیعیان معتقدند که علی رضی الله عنه، امام معصوم بود. و قبول دارند که علی، دخترش ام کلثوم را که خواهر حسن و حسین بود، به ازدواج عمر بن خطاب در آورد. (۱).

شیعیان باید یکی از این دو امر تلخ و ناخوشایند را بپذیرند:

یکم: باید قبول کنند که علی رضی الله عنه معصوم نبود؛ چون دخترش را به ازدواج مردی کافر در آورد. چنین سخنی، پایه های مذهب شیعه را ویران می کند و لازمه اش این است که دیگر امامان شیعه نیز معصوم نباشند.

ص: ۱۱۳

---

۱- از جمله بزرگان شیعه که به این ازدواج اذعان کرده اند: کلینی در کتاب فروع کافی، ج ۶، ص ۱۱۵؛ طوسی در کتاب تهذیب الاحکام، باب عدد النساء، ج ۸، ص ۱۴۸ و ج ۲، ص ۳۸۰ و در الاستبصار، ج ۳، ص ۳۵۶؛ مازندرانی در کتاب مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۶۲؛ عاملی در مسالک الافهام، ج ۱، کتاب النکاح؛ مرتضی علم الهدی در الشافی، ص ۱۱۶؛ ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۲۴؛ اردبیلی در حدیقه الشیعه، ص ۲۷۷؛ شوشتری در مجالس المؤمنین، ص ۷۶ و ۸۲؛ مجلسی در بحار الانوار، ص ۶۲۱. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: رساله زواج عمر بن الخطاب من ام کلثوم بنت علی بن ابی طالب حقیقه لا افتراء، نوشته ابی معاذ اسماعیلی.



دوم: باید بپذیرند که عمر مسلمان بود و علی راضی بود که او دامادش شود. هر دو پاسخ، موجب حیرت و سرگشتی می شود.

به بیان دیگر، چرا علی بن ابی طالب، نخستین امام معصوم شیعیان، دخترش ام کلثوم را که خواهر دو سرور جوانان اهل بهشت بود، به ازدواج عمر بن خطاب رضی الله عنه در آورد؟ در حالی که به اعتقاد شیعیان، عمر بن خطاب کافر بود! آیا این موضوع، منافاتی با عصمت علی رضی الله عنه ندارد؟ این که علی او را برای دخترش پسندید، آیا نشان گر پاکی عمر رضی الله عنه نیست؟

رافضیان، کدام یک از این دو پاسخ را برمی گزینند؟ اگر پاسخ نخست را انتخاب کنند، معنایش فرو ریختن یکی از اصول مذهب شیعه \_ یعنی عصمت امامان \_ است. و اگر پاسخ دوم را برگزینند، لازمه اش تبرئه و پاک شدن عمر از همه تکفیرها و تفسیق هایی است که کتاب های رافضیان را لبریز کرده است.

**پاسخ**

**اشاره**

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

**تکفیر عمر توسط شیعیان**

یکم: این که پرسش گر، تکفیر عمر را به شیعیان نسبت می دهد، به هیچ وجه صحیح نیست؛ بلکه شیعیان بر اساس آیات و روایاتی که کتاب های اهل سنت از آن ها لبریز است، معتقدند که برخی رفتارهای عمر، مخالف قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

ما از نیت و درون افراد خبر نداریم؛ اما ممکن است مخالفت به خاطر هوای نفس، یا به خاطر تعصب، یا به خاطر جاه طلبی و بلندپروازی صورت گیرد.

ص: ۱۴

مخالفت، همیشه همراه با کفر نیست؛ مگر این که مخالفت کننده، به کفر و سرکشی خود تصریح نماید. ما نمی‌پسندیم که یک فرد به مجرد مخالفت با امر و نهی خدا و رسولش، تکفیر شود. تکفیر افراد، نیاز به دلیل قوی و قطعی دارد؛ مثل این که خود او به کفرش اعتراف نماید، یا پیامبر صلی الله علیه و آله از کفر او خبر دهد، یا کسی که به غیب و نهران مردم دسترسی دارد \_ هر چند با استناد به احادیث نبوی باشد \_ ما را از کفر او آگاه گرداند.

دوم: این که امام علی صلوات الله علیه راضی بود عمر با دخترش ازدواج کند، ادعای درست و دقیقی نیست. بر خلاف این ادعا، روایت‌ها گواهی می‌دهد که عمر، سه بار از دختر امام خواستگاری کرد و آن حضرت، به دلایل مختلف \_ از جمله خردسالی دخترش \_ او را رد نمود. در بحث‌های آینده، فصلی از کتاب الصحیح من سیره الامام علی صلوات الله علیه را خواهیم آورد که به بررسی این موضوع پرداخته است.

### ازدواج عمر با ام کلثوم

مورخان نوشته‌اند که ازدواج عمر بن خطاب با ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب (۱) صلوات الله علیه در سال هفدهم هجری (۲) صورت گرفت. و معتقدند که زفاف، در ذی القعدة همان سال انجام شد. (۳).

ص: ۱۱۵

۱- . برای مطالعه درباره این ازدواج مراجعه کنید به: تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۲۶، ص ۱۳۶ و ج ۴، ص ۱۳۷؛ ذخائر العقبی طبری، ص ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۲؛ نظم درر السمطین، ص ۲۳۴؛ الذریه الطاهره النبویه، دولابی، ص ۱۵۷ و ۱۵۹؛ تفسیر الثعلبی، ج ۳، ص ۲۷۷؛ انساب الاشراف، بلاذری، ص ۱۸۹؛ السیره النبویه، ابن اسحاق، ج ۵، ص ۲۳۲؛ بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۹۴ و ج ۷۸، ص ۳۸۲ به نقل از کتاب خلاف شیخ طوسی رحمه الله؛ الغدیر امینی، ج ۶، ص ۱۳۶؛ البدایه و النهایه، چاپ دار الاحیاء التراث العربی، سال ۱۴۱۳ ق، ج ۷، ص ۱۵۶ و ۱۵۷؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۷، ص ۷۰؛ المنمق، ص ۴۲۶؛ الکامل فی التاریخ، چاپ دار صادر، ج ۲، ص ۵۳۷؛ ارشاد الساری، ج ۵، ص ۸۴؛ تاریخ الامم و الملوک، چاپ دار المعارف، ج ۴، ص ۲۶۰ و چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۳، ص ۱۶۸؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، چاپ لندن، ج ۳، ق ۱، ص ۲۴۰ و ۱۹۰ و چاپ دار صادر، ج ۸، ص ۴۶۳؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۳۹۸؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۶۰ و ج ۱۳، ص ۴۱؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۵۷۰ و ۵۷۱ و ج ۱۵، ص ۷۱۶؛ الخصائص الکبری، ج ۱، ص ۱۰۵؛ التحفه اللطیفه، ج ۱، ص ۳۹۴ و ۱۹؛ المستطرف، (چاپ دار الجیل، سال ۱۴۱۳ ق، ص ۵۴۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۲، ص ۱۰۶ و ج ۱۹، ص ۳۵۱؛ سنن سعید بن منصور، ج ۱، ص ۱۴۶ و ۱۴۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۸۰؛ الکافی، ج ۵، ص ۳۴۶ و ج ۶، ص ۱۱۵؛ رسائل المرتضی، مجموعه سوم، ص ۱۴۹ و ۱۵۰؛ مرآه العقول، ج ۲۰، ص ۴۴ و ۴۵؛ وسائل الشیعه، چاپ دار الاسلامیه، ج ۲۰، باب ۱۰ از ابواب عقد النکاح و اولیاء العقد. و رک: الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۳۰؛ الشافی، ج ۳، ص ۲۷۲؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۲۴، ص ۳۶۰؛ الفصول المهمه، ابن صباغ، ج ۱، ص ۱۵۳؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۶۲؛ تهذیب الاحکام، ج ۸، ص ۱۴۸ و ج ۲، ص ۳۸۰؛ الاستبصار، ج ۳، ص ۳۵۶؛ مسالک الافهام، کتاب النکاح و حدیقه

الشيعة، ص ٢٧٧؛ مجالس المؤمنين، ص ٧٦ و ٨٩.

٢- . الكامل فى التاريخ، ج ٢، ص ٥٣٧؛ تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ١٤٩؛ تاريخ الامم و الملوك، ج ٤، ص ٦٩؛ نظم درر السمطين، ص ٢٣٤؛ البدايه و النهايه، چاپ دار احياء التراث العربى، سال ١٤٠٨ ق، ج ٧، ص ٩٣؛ حياه الامام على عليه السلام، محمود شلبى، ص ٢٩٤؛ المختصر فى اخبار البشر، ج ١، ص ١٦٢؛ الاصابه، ج ٤، ص ٤٩٢؛ تاريخ الاسلام، ذهبى، عهد الخلفاء الراشدين، ص ١٦٦؛ الفصول المهمه، ابن صباغ، ج ١، ص ١٥٤.

٣- . تاريخ الامم و الملوك، ج ٤، ص ٦٩ و چاپ مؤسسه اعلمى، ج ٣، ص ١٦٨؛ الكامل فى التاريخ، ج ٢، ص ٥٣٧؛ نظم درر السمطين، ص ٢٣٥؛ البدايه و النهايه، چاپ دار احياء التراث العربى، سال ١٤٠٨ ق، ج ٧، ص ٩٣؛ الفصول المهمه، ابن صباغ، ج ١، ص ١٥٤؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ١٨، ص ٥٥١.

در کتاب های اهل سنت و برخی از کتاب های شیعه، اخبار مربوط به این ازدواج آمده است؛ اما اختلاف و تفاوت فراوان بین این روایات وجود دارد؛ به طوری که شماری از علما و محققان را به شک و تردید در اصل موضوع واداشته است؛ همچنان که در نوشته های شیخ مفید و سید مرتضی قدس سرهما دیده می شود. در برخی از این روایات، ایرادهای متعدد و اساسی وجود دارند که برای اطلاع بیشتر، می توانید به فصل یکم و دوم کتاب ظلامه ام کلثوم مراجعه کنید.

بد نیست در اینجا به روایاتی اشاره کنیم که به صراحت می گویند: «عمر پیش از بلوغ ام کلثوم، از دنیا رفت».(۱).

این نشان می دهد که او از دختران حضرت زهرا سلام الله علیها نبوده است. در برخی روایات هم آمده است که عمر پیش از زفاف با او، از دنیا رفت.(۲).

### ازدواج با زور و تهدید

در روایات تصریح شده است که ازدواج با ام کلثوم، در سایه اصرار و تهدید انجام شد و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه برای رد این درخواست، دلایل و بهانه های گوناگونی آورد؛ از جمله این که دخترش خردسال است؛ یا این که او را برای برادرزاده اش \_ فرزند جعفر بن ابی طالب رضوان الله تعالی علیه \_ نشان کرده است؛ یا این که می خواهد از حسنین علیهما السلام اجازه بگیرد.

طبرسی می گوید: «به گفته علمای ما، امام علی علیه السلام بعد از ممانعت ها و شانه خالی کردن های بسیار، ام کلثوم را به ازدواج عمر درآورد. امام هر بار او را به دلیلی رد می کرد؛ تا این که به ناچار، کار را به عباس بن عبدالمطلب سپرد و عباس، او را به ازدواج عمر درآورد».(۳).

چه بسا بتوان گفت که عباس به صورت فضولی (یعنی بدون اجازه و رضایت قبلی) این کار را کرده باشد؛ چرا که در برخی متون آمده است که عمر، تهدید کرد و او را از عاقبت کار ترساند و این تهدید های شدید و اکید را از طریق

ص: ۱۱۷

۱- ر.ک: شرح المواهب زرقانی، ج ۷، ص ۹ و ج ۹، ص ۲۵۴.

۲- المجدی فی انساب الطالبین، ص ۱۷؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۰۴ و چاپ مطبعه حیدریه، سال ۱۳۷۶ ق، ج ۳، ص ۸۹ به نقل از کتاب الامامه، ابی محمد نوبختی؛ بحار النوار، ج ۴۲، ص ۹۲؛ الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۳۰.

۳- ر.ک: بحار النوار، ج ۴۲، ص ۹۳ به نقل از اعلام الوری، ص ۲۰۴ و ظلامه ام کلثوم، فصل اول.

عباس، به گوش امام رساند. عباس از امیرالمومنین صلوات الله علیه درخواست کرد که کار را به او بسپارد. امام لب فرو بست و سکوت کرد. درباره ازدواج ام کلثوم، از امام صادق صلوات الله علیه روایت شده است که فرمود: «ناموسی بود که به زور از ما گرفته شد».(۱).

### آیا او دختر حضرت زهرا (سلام الله علیها) بود؟

گروهی از اهل سنت به شدت اصرار می کنند که عمر با ام کلثومی ازدواج کرد که دختر علی و فاطمه (علیها السلام) بود. این تأکید، برای آن است که از یک سو، به پیوند عمر با پیامبر صلی الله علیه و آله دست یابند و از سوی دیگر، آثار منفی یورش عمر به فاطمه زهرا سلام الله علیها و کتک زدن آن حضرت را \_ که به سقط جنین و شهادت ایشان انجامید \_ کم رنگ سازند. اما این مسأله، چیزی از گناهان عمر نمی کاهد؛ هر چند عده ای مشتاق باشند که این ازدواج را به اثبات برسانند.

آنان هر قدر که بر این امر پافشاری کنند، باز هم نمی توانند این احتمال را از بین ببرند که عمر با ام کلثوم صغری ازدواج کرده باشد که مادرش کنیز بود.(۲). این

ص: ۱۱۸

---

۱- الکافی، ج ۵، ص ۳۴۶؛ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۰۶؛ الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۳۰؛ الاستغاثه، ج ۱، ص ۷۸ و ۸۱؛ رسائل الشریف المرتضی، مجموعه سوم، ص ۱۴۹ و ۱۵۰؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۲۰، ص ۵۶۱ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۱۴، ص ۴۳۳؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۲۰، ص ۵۳۸؛ اللمه البیضاء، تبریزی انصاری، ص ۲۸۱. و ر.ک: المجدی فی انساب الطالبین، علی بن محمد علوی، ص ۱۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۴۴۳؛ الشافی فی الامامه، ج ۳، ص ۲۷۹.

۲- ر.ک: المعارف، ابن قتیبه، ص ۱۸۵؛ نور الابصار، چاپ سال ۱۳۸۴ ق، ص ۱۰۳؛ تاریخ موالید الائمہ، چاپ بصیرتی، قم، ص ۱۶ و چاپ ۱۴۰۶ ق، مجموعه، ص ۱۵؛ نهاییه العرب، ج ۲، ص ۲۲۳ و ۲۲۲؛ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۹۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۹، ص ۲۴۳؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۲، ص ۲۱۶؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۳، ص ۲۰؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۳۹۶؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۳۲، ص ۶۷۵.

احتمال، زمانی قوی تر و روشن تر می شود که در بحث های بعدی، زمان مرگ عمر را با تولد ام کلثوم دختر حضرت زهرا سلام الله علیها بسنجیم و روشن سازیم که احتمال ازدواج آن دو، با زمان مرگ عمر سازگاری ندارد.

اگر در بدترین حالت، فرض کنیم که او همان دختر حضرت زهرا سلام الله علیها بوده است، وقتی ازدواجشان با زور و تهدید و فشار صورت گرفته باشد، دیگر نمی توان به رضایت و همدلی امام علی صلوات الله علیه استناد کرد.

### **رفع نشدن مشکل با این ازدواج**

چه بسا هنگامی که ما با برخی از اهل سنت درباره امامت امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه و جریان های پیش آمده بین او و خلفا بحث می کنیم، آن ها به داستان ازدواج عمر با ام کلثوم استناد کنند و بگویند: «اگر امام علی صلوات الله علیه با عمر مشکل داشت، دخترش را به او نمی داد. اگر عمر به حضرت زهرا سلام الله علیها جسارت کرده بود و او را کتک زده بود و جنینش را سقط کرده بود، امام علی صلوات الله علیه هیچ گاه دختر فاطمه سلام الله علیها را به ازدواج عمر در نمی آورد و با این کار، دختر را اذیت نمی کرد و روح مادرش را آزرده نمی ساخت». پاسخ ما به آن ها این است:

یکم: ازدواج، اسباب و شرایط خود را دارد و گاه از روی میل و رغبت صورت می گیرد و گاه از روی نیاز و ضرورت؛ گاه با رضایت قلبی صورت می پذیرد و گاه از روی فشار و اجبار؛ و گاه برای برتری جویی و خوار کردن پدر و خانواده دختر انجام می شود و به خاطر مصلحت های کلی یا خاص، مورد پذیرش قرار می گیرد. اسباب و دلایل، نسبت به اشخاص و وضعیت های گوناگون، تفاوت دارد.

به همین دلیل، پیامبر صلی الله علیه و آله با ام حبیبه دختر ابوسفیان ازدواج کرد که پدرش با همه توان، به جنگ با آن حضرت برخاسته بود؛ و صفیه دختر حبیب بن اخطب را به ازدواج خود درآورد که پدرش از سران یهود بود؛ همچنین با هلالیه ازدواج کرد و این ازدواج، موجب آزادی قومش از بردگی و ورود آنان به دین اسلام شد.

در مورد ازدواج ام کلثوم با عمر نیز نمی توان به یقین گفت که با میل و رغبت او و پدرش بوده است؛ مگر این که خود ام کلثوم یا امام علی صلوات الله علیه بدان تصریح کرده باشند.

دوم: گفته های آشکار و قرینه های رفتاری و گفتاری بسیار وجود دارد که نشان می دهد عمر بن خطاب برای رسیدن به این وصلت، بسیاری از اهرم های فشار را به کار بست. بدون شک کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله را به هذیان گویی متهم می کند و به حضرت زهرا سلام الله علیها یورش می برد و با کتک زدن و سقط کردن جنین، او را می آزارد، باید از تهدیدهای وی ترسید و برای جلوگیری از زیان های بدتر از سوی او، زیان بد را برگزید.

سوم: بر اساس روایات اهل سنت، عمر تلاش می کرد که با ام کلثوم دختر ابوبکر ازدواج کند. خانواده ابوبکر نتوانستند او را از این کار بازدارند. عایشه دست به دامن عمرو عاص شد و او با روش ویژه خود، عمر را از این کار بازداشت. (۱).

ص: ۱۲۰

---

۱- ر.ک: الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۵۴ و ۵۵؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث، سال ۱۴۱۳ ق، ج ۷، ص ۱۵۷؛ الاستیعاب، چاپ دار الجیل، ج ۴، ص ۱۸۰۷ و ۱۸۰۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۲۲۱ و ۲۲۲؛ تاریخ الامم و الملوک، چاپ مطبعه الاستقامه، ج ۳، ص ۲۷۰ به نقل از مدائنی؛ کتر العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۳، ص ۶۲۶ به نقل از ابن عساکر؛ الروضه الفیحاء فی تواریخ النساء، ص ۳۰۳. و ر.ک: المعارف، ابن قتیبه، ص ۱۷۵؛ البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۹۲؛ اعلام النساء، ج ۴، ص ۲۵۰ و ۲۵۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۵، ص ۹۶.



اگر گفته شود که این دروغ است، باید گفت که این مطلب در کتاب‌ها و روایات شیعه نیامده است، بلکه خود اهل سنت آن را برای ما روایت کرده‌اند. باید از خود آن‌ها پرسید که چرا علمای اهل سنت، به عمر دروغ بسته‌اند؟ این کار، چه سودی برای آن‌ها یا عمر دارد؟

چهارم: روایات نشان می‌دهد که ازدواج در حد اجرای عقد صورت گرفت و دلیلی بر زفاف وجود ندارد؛ به ویژه آن که گفته‌اند: عمر، پیش از بلوغ ام کلثوم با او ازدواج کرد و پیش از زفاف، از دنیا رفت. (۱).

مؤید این مطلب، آن است که مردم به خاطر خردسالی ام کلثوم، عمر را در تنگنا قرار دادند و او مجبور شد بر روی منبر برود و این موضوع را توجیه کند. (۲).

پنجم: پیش‌تر گفته شد که هیچ‌یک از این دلایل، ثابت نمی‌کند که عمر با دختر حضرت زهرا سلام الله علیها ازدواج کرده باشد؛ چرا که امام علی صلوات الله علیه دختری به نام ام کلثوم صغری داشت که مادرش کنیز بود. (۳).

شاید آنچه که در مورد خردسال بودن همسر عمر گفته‌اند و برخی تصریح کرده‌اند که عمر پیش از زفاف با او از دنیا رفت، مؤید این باشد که آن دختر، همین ام کلثوم بوده است.

ص: ۱۲۱

- 
- ۱- همان مدارک.
  - ۲- ذخائر العقبی، ص ۱۶۹ به نقل از دولابی؛ ابن سمان نیز همین معنا را نقل کرده است؛ سیره ابن اسحاق، ص ۲۴۸ و ۲۴۹ و چاپ معهد الدراسات و الابحاث للتعریف، ج ۵، ص ۲۳۲؛ الذریه الطاهره، ص ۱۵۹؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۱۸، ص ۵۵۰ به نقل از اتحاف اهل السنه؛ العمده، ابن بطریق، ص ۲۹۹؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۴۸؛ مناقب امیر المؤمنین، ابن مغازلی، ص ۱۱۰.
  - ۳- ر.ک: بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۹۰؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۲، ص ۲۱۶؛ المعارف، ابن قتیبه، ص ۲۱۱ و ر.ک: تعجیل المنفعه، ابن حجر، ص ۵۶۳؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۳۶؛ المجدی فی انساب الطالبین، ص ۱۲؛ مطالب السؤل، ص ۳۱۳.

عمر در سال ۲۳ هـ ق کشته شد. در زمان مرگ او، ام کلثوم دختر حضرت زهرا سلام الله علیها نزدیک به ۱۵ سال سن داشت و خردسال به حساب نمی آمد. اگر عمر با او ازدواج کرده بود، پس چرا نتوانست با او زفاف کند؟

در کتاب مناقب آل ابی طالب و دیگر کتاب ها آمده است: «ام کلثوم صغری، با کثیر بن عباس ازدواج کرد، نه با عمر بن خطاب». خدشه ای که بر این مطلب وارد می شود، این است که چه بسا ازدواج او با کثیر بن عباس، پس از مرگ شوهرش عمر بن خطاب صورت گرفته باشد؛<sup>(۱)</sup> چرا که عمر به خاطر خردسالی با وی زفاف نکرد و او پس از بلوغ، همسر مرد دیگری شد.

برخی گفته اند: «توجیه عمر برای ازدواج با ام کلثوم دختر حضرت زهرا صلوات الله علیها، پیوند خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. در صورت ازدواج او با ام کلثوم دختر امام علی صلوات الله علیه، پیوند با پیامبر محقق نمی شد؛ مگر این که عمر قصد دیگری داشت که به شخص امام علی صلوات الله علیه ارتباط پیدا می کرد». شاید این دروغی باشد که پس از عمر ساخته اند و از زبان او گفته اند. نیت واقعی عمر این بود که امام علی صلوات الله علیه را خوار کند و با این ازدواج، از تندی او بکاهد.

در هر صورت، آشفتگی متن های موجود در این زمینه، همه جوانب آن را مبهم و تردیدآمیز می گرداند؛ به ویژه آن که می دانیم پیروان و دوستان عمر، به دلایل مختلف می کوشند بازار این ماجرا را گرم نگه دارند.

**سخن ابوالقاسم کوفی**

ص: ۱۲۲

---

۱- ر.ک: مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۹۰؛ کتاب المجبر، بغدادی، ص ۵۶؛ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۹۲؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۱۰، ص ۱۲۰. و ر.ک: مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۶۰۰؛ انساب الاشراف، بلاذری، ص ۱۹۳.

ابوالقاسم کوفی در کتاب الاستغاثه، به نقل از مشایخ عامه می نویسد: عمر، عباس را نزد علی صلوات الله علیه فرستاد تا ام کلثوم را به ازدواج او درآورد. علی صلوات الله علیه امتناع کرد. عباس خبر را به عمر رساند. عمر گفت: «آیا از وصلت با من ننگ دارد؟ به خدا سوگند اگر دخترش را به ازدواج من درنیاورد، او را خواهم کشت». عباس این خبر را به علی صلوات الله علیه رساند؛ اما او بر امتناع خود پافشاری کرد. وقتی عباس به عمر اطلاع داد، عمر گفت: «روز جمعه به مسجد بیا و نزدیک من بنشین تا ماجرای را بشنوی و مطمئن شوی که اگر بخوایم، می توانم او را بکشم».

عباس به مسجد رفت. عمر به مردم گفت: «مردی از یاران محمد در اینجا است که زنا کرده و تنها من از آن خبر دارم. نظر شما چیست؟». مردم از هر گوشه فریاد زدند: «اگر امیرالمؤمنین از آن آگاهی دارد، چه نیازی است که دیگران باخبر شوند؟ امیرالمؤمنین باید حکم خدا را اجرا کند». هنگامی که مجلس به پایان رسید، عمر به عباس گفت: «آنچه را که شنیدی، به علی خبر بده. به خدا سوگند اگر کاری را که می خواهم انجام ندهد، او را خواهم کشت».

عباس موضوع را به اطلاع علی صلوات الله علیه رساند. امام فرمود: «می دانم که کشتن من برای او آسان است؛ ولی هرگز درخواست او را انجام نخواهم داد». عباس، امام را سوگند داد که کار ام کلثوم را به وی واگذار کند. سپس نزد عمر رفت و ام کلثوم را به ازدواج او درآورد. (۱).

ص: ۱۲۳

---

۱- . الاستغاثه، چاپ نجف، ص ۹۲ \_ ۹۶ و چاپ دیگر، ج ۱، ص ۷۸؛ تلخیص الشافی ج ۲، ص ۱۶۰؛ مجموعه رساله الشریف المرتضی، مجموعه سوم، ج ۳، ص ۱۴۹ و ۱۵۰؛ الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۳۰. و ر.ک: بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۹۳؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۷، ص ۳۸۷؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۳۹۷؛ الشافی فی الامامه، ج ۳، ص ۲۷۲.

ابوالقاسم کوفی معتقد است: همین که امام علی صلوات الله علیه با وجود داشتن دختران مختلف، تنها اختیار ام کلثوم را به عباس واگذار کرد، نشان می دهد که امام در این رابطه، تحت فشار و اجبار بود.

در متون دیگر آمده است که عمر به زبیر دستور داد که زره خود را بر پشت بام خانه علی صلوات الله علیه بیندازد تا وی را متهم به سرقت نمایند. زبیر نیز به وسیله نیزه، زره را بر روی پشت بام خانه علی صلوات الله علیه انداخت. (۱).

سید مرتضی می گوید: «عمر به علی صلوات الله علیه اصرار کرد و تهدید نمود که آن امر عظیمی را که امام همیشه پنهان می دارد و از آشکار شدنش می هراسد، افشا خواهد کرد. هنگامی که عباس امر را بر این منوال دید، از امام خواست که ازدواج ام کلثوم را به وی بسپارد. سپس او را به ازدواج عمر درآورد».

طبرسی در کتاب اعلام الوری آورده است: «به گفته علمای ما، امام علی علیه السلام بعد از ممانعت ها و شانه خالی کردن های بسیار، ام کلثوم را به ازدواج عمر درآورد. امام هر بار او را به دلیلی رد می کرد؛ تا این که به ناچار، کار را به عباس بن عبدالمطلب سپرد و عباس، او را به ازدواج عمر درآورد». (۲).

در کتب اهل سنت نیز، روایاتی در این زمینه وجود دارد که به اعمال زور و فشار از سوی عمر تصریح می کند و بیش از آنچه که در کتاب های شیعه آمده است، به این مسأله می پردازد و می توان بسیاری از موضوعات مطرح شده در کتاب الاستغاثه را در کتب اهل سنت یافت؛ یعنی در کتب آنان که پیوسته می کوشند هر گونه شبهه ای را از دامن عمر بن خطاب بزدایند؛ همان عمر بن

ص: ۱۲۴

۱- الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۳۰.

۲- بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۹۳ به نقل از اعلام الوری، ص ۲۰۴.

خطابی که اگر بگوییم عزیزترین و محبوب ترین خلیفه در نزد آنان است، مبالغه نکرده ایم. البته این روایات، در ابواب گوناگون و به صورت پراکنده آمده است و کسی به ارتباط میان این روایات پی نمی برد؛ مگر این که از روایت موجود در کتاب الاستغاثه آگاه باشد. در این فصل، گوشه ای از آنچه را که موجب روشن شدن موضوع می شود، برای شما بازگو خواهیم کرد.

### عمل حاکم به علم خود

در روایات اهل سنت اشاره شده است که عمر می خواست از مردم اعتراف بگیرد که او می تواند به علم خود عمل کند و هر که را در حین ارتکاب فحشا دید، مجازات نماید. امام علی صلوات الله علیه کار او را رد کرد. برخی گفته اند که عبدالرحمن بن عوف نیز این کار را مردود دانست.

روایت شده است که یک شب عمر در مدینه پاسبانی می کرد. بامدادان به مردم گفت: «اگر پیشوا، مرد و زنی را در حال زنا ببیند و حد بر آن ها جاری کند، شما چه نظری می دهید؟». مردم گفتند: «تو پیشوا هستی و می توانی چنین کنی». علی بن ابی طالب صلوات الله علیه گفت: «حق چنین کاری را نداری. اگر چنین کنی، باید بر خود تو حد جاری شود. خداوند جز با چهار شاهد، این کار را نمی پذیرد».<sup>(۱)</sup> در متن دیگر آمده است که عمر پس از مدتی، دوباره همان سؤال را پرسید و مردم همان حرف را تکرار کردند و علی صلوات الله علیه نیز سخن قبلی خود را باز گفت.<sup>(۲)</sup>

### روایات برآمده از کینه و پستی

ص: ۱۲۵

- ۱- ر.ک: السنن الکبری، بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۴۴؛ المصنف، صنعانی، ج ۸، ص ۳۴۰.
- ۲- الفتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۶۶ و چاپ دیگر، ج ۲، ص ۴۸۹؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۵، ص ۴۵۷؛ الغدیر، ج ۶، ص ۱۲۳.

در کتب اهل سنت، روایاتی آمده است که مجالی برای پذیرش آن ها نیست؛ روایاتی که می گوید: امام علی صلوات الله علیه به دخترش دستور داد که خود را بیاراید و نزد عمر برود تا او بتواند دختر را نیک بنگرد. عمر نیز ساعد دست یا ساق پای او را لمس کرد،(۱).

یا او را بوسید و در آغوش گرفت و کاری هایی از این قبیل انجام داد.

در برخی از روایات آمده است که آن دختر، برخورد تندی با عمر کرد و گفت: «چرا چنین می کنی؟ اگر امیرالمؤمنین نبودی، بینی ات را می شکستم». سپس نزد پدر رفت و داستان را برای او بازگو کرد و گفت: «مرا نزد بد پیرمردی فرستادی». علی صلوات الله علیه گفت: «دخترم! او شوهر تو است». سپس او را به ازدواج عمر درآورد.(۲).

بدون شک، این روایات ساختگی است. سبط بن جوزی در این باره می گوید: «این کار، بسیار زشت است. به خدا سوگند اگر آن دختر، کنیز بود، باز هم عمر

ص: ۱۲۶

۱- . ذخائر العقبی، ص ۱۶۷؛ تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۱۸۲. و ر.ک: سیره ابن اسحاق، ص ۲۴۸؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۸، ص ۴۶۴؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۱۶۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۲، ص ۱۰۶ و ج ۱۹، ص ۳۵۱؛ عمده القاری، ج ۱۴، ص ۱۶۰؛ حیاة الصحابه، ج ۲، ص ۲۷۰؛ الذریه الطاهره، ص ۱۵۹؛ الفتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۵۶؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۲۸؛ تاریخ عمر بن الخطاب، ص ۲۶۶.

۲- . الفتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۵۵ و ۴۵۶؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۶۱۴؛ الاستیعاب، در حاشیه الاصابه، ج ۴، ص ۴۹۰ و ۴۹۱؛ الدر المنثور فی طبقات ربات الخدور، ص ۶۲؛ الاصابه، ج ۴، ص ۴۹۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۵۰۱؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۴، ص ۱۳۸؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۵۱۰؛ مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور، ج ۹، ص ۱۶۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۲، ص ۱۰۶؛ سنن سعید بن منصور، چاپ دار الکتب العلمیه، ج ۱، ص ۱۴۶ و ۱۴۷؛ افحام الاعداء و الخصوم، ص ۱۶۶؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۱۶۰؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۲۸؛ تاریخ عمر بن خطاب، ص ۲۶۶.

با او چنین نمی کرد. به اجماع مسلمانان، لمس کردن زن نامحرم جایز نیست. پس چگونه چنین کاری را به عمر نسبت می دهند؟» (۱).

مردم چنین کار پستی را در مورد خود بر نمی تابند؛ پس چگونه آن را به خلیفه مسلمانان نسبت می دهند؟ آن هم خلیفه ای که ادعا می کنند عادل و درست کار بود و کارهای مهم پیامبر صلی الله علیه و آله را انجام می داد.

در زشتی این کار، همین بس که سازنده این روایت دروغین می گوید: آن دختر خردسال، کار عمر را زشت و مردود دانست و او را به شکستن بینی تهدید کرد و از وی، با عنوان پیرمرد زشت خو یاد نمود.

شاید برخی این کارها را برای عمر بد ندانند و به متونی استناد کنند که در آن ها آمده است: عمر این کار را در حضور مردم انجام داد و به آن ها گفت: «من او را از پدرش خواستگاری کرده ام و او این دختر را به ازدواج من در آورده است»؛ یا استنادشان به این باشد که عمر از کسانی بود که برای مهار شهوتش تلاش نمی کرد و می گفت: «از جاهلیت چیزی در من نمانده است، جز این که برایم اهمیت ندارد به چه کسی زن بدهم و از چه کسی زن بگیرم»؛ (۲) یا به سخن خود او استناد کنند که گفته است: «هر گاه به دنبال کاری می روم، همسرم می گوید: تو فقط برای برانداز کردن دخترکان فلان قبیله بیرون می روی.» (۳).

ص: ۱۲۷

---

۱- تذکره الخواص، چاپ مکتبه حیدریه، نجف اشرف، سال ۱۳۸۳ ق، ص ۳۲۱.

۲- الطبقات الکبری، ابن سعد، چاپ بیروت، سال ۱۳۷۷ ق، ج ۳، ص ۹۸۲ و چاپ دار صادر، ج ۳، ص ۲۸۹ و چاپ دیگر، ج ۳، ص ۲۰۸؛ المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۳، ص ۴۳۳ و ۴۶۶؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۶، ص ۵۳۴؛ الغدیر، ج ۱۰، ص ۳۷.

۳- المصنف، صنعانی، ج ۷، ص ۳۰۳؛ المعجم الکبیر، ج ۹، ص ۳۳۸؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۳۰۴ به نقل از المعجم الکبیر؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۶، ص ۵۷۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۹، ص ۱۸۹.

عمر قصه معروفی با عاتکه دختر زید دارد. عاتکه همسر عبدالله بن ابی بکر بود. عبدالله با عاتکه شرط کرده بود که پس از مرگش با کسی ازدواج نکند. از این رو، عاتکه پس از مرگ عبدالله، از ازدواج خودداری کرد؛ حتی پیشنهاد ازدواج با عمر را رد نمود. عمر او را از پدرش خواستگاری کرد و پدر او را به ازدواج عمر در آورد. وقتی با هم خلوت کردند، عمر با زد و خورد، بر او غالب شد و همبستر گردید. پس از این که کار را به پایان رساند، با انزجار از پیش عاتکه بیرون رفت و او را رها کرد. (۱).

به نظر ما، هیچ یک از این سخنان نمی تواند نحوه فرستادن ام کلثوم توسط پدرش را توجیه کند. بایسته بود که امام علی صلوات الله علیه او را به همراه زنانی

بفرستد که مناسب با شأنش او را بیارایند و با عزت و احترام و در پرده و پوشش، او را تا خانه بخت همراهی کنند. به هیچ وجه عقلانی نیست که پدرش او را به شکلی به دور از تکریم و احترام، نزد عمر بفرستد. چگونه می توان تصور کرد که خاندان عزت و کرامت و شرافت و امامت و نبوت صلوات الله عليهم اجمعین، کاری را انجام دهند که مردم پست و فرومایه نیز از انجام آن خودداری می کنند؟ چگونه پدرش او را به ازدواج مردی درمی آورد که رفتاری ناپسند و گناه آلود و غیر شرعی با او دارد و مردم اصیل و شریف و غیرتمند، آن رفتار را بر نمی تابند؟

### روایتی دروغین

در این باره، روایتی دروغین وجود دارد که می گوید: وقتی عمر بن خطاب از دنیا رفت و ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب صلوات الله علیه بیوه شد، برادرانش حسن

ص: ۱۲۸

---

۱- . الطبقات الکبری، ابن سعد، چاپ لیدن، ج ۸، ص ۱۹۴ و چاپ دار صادر، ص ۲۶۵؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۳۳؛ منتخب کنز العمال، چاپ شده در حاشیه مسند احمد، ج ۵، ص ۲۷۹؛ الغدیر، ج ۱۰، ص ۳۸.



و حسین صلوات الله علیهما نزد او رفتند و به او گفتند: «تو همان کسی هستی که خود می دانی. تو سرور زنان عالمیان و دختر سرور زنان عالمیان هستی. به خدا سوگند که اگر کار خود را به پدرمان علی بسپاری، تو را به ازدواج یکی از یتیمان خاندانش درمی آورد. اما اگر بخواهی، می توانی به دارایی گزافی دست یابی». هنوز از جای خود برنخاسته بودند که علی وارد شد؛ در حالی که به عصای خود تکیه زده بود. ... علی صلوات الله علیه گفت: «دخترم! خدا امر تو را به دست خودت قرار داده است؛ اما دوست دارم آن را به من واگذار کنی». گفت: «ای پدر! به خدا سوگند من هم زن هستم و به چیزی تمایل دارم که دیگر زنان تمایل دارند و دوست دارم چیزی از دنیا نصیبم شود که نصیب دیگر زنان می شود. می خواهم خود در مورد کارم تصمیم بگیرم». علی صلوات الله علیه گفت: «به خدا سوگند که این نظر تو نیست؛ بلکه نظر این دو است». سپس برخاست و گفت: «به خدا با هیچ یک از آنان سخن نخواهم گفت تا تو این کار را انجام دهی». حسن و حسین، دامن او را گرفتند و گفتند: «پدر جان بنشین. به خدا نمی توانیم دوری تو را تحمل کنیم. ای ام کلثوم! کار را به پدر واگذار کن». ام کلثوم گفت: «واگذار کردم». علی صلوات الله علیه گفت: «تو را به ازدواج عون بن جعفر در آوردم؛ در حالی که عون، غلام (خردسال) بود. علی صلوات الله علیه برگشت و چهار هزار درهم برای ام کلثوم ارسال کرد. همچنین برادرزاده اش را خواست و دختر را نزد وی فرستاد. (۱).

ص: ۱۲۹

---

۱- . ر.ک: الذریه الطاهره، دولابی، ص ۱۶۱ و ۱۶۲؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۶۱۵؛ الدر المنثور فی طبقات الخدور، ص ۶۲؛ الاصابه، ج ۴، ص ۴۹۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۵۰۱ و ۵۰۲؛ ذخائر العقبی، ص ۱۷۰ و ۱۷۱؛ سیره ابن اسحاق، ص ۲۵۰؛ فاطمه الزهرا، عقاد، ص ۲۴.

ابن اسحاق می گوید: عون، پیش از زفاف درگذشت. علی نزد ام کلثوم رفت و گفت: «دخترم! امر را به من واگذار کن». او نیز چنین کرد. علی او را به ازدواج محمد بن جعفر درآورد. (۱).

طبری می گوید: علی او را به ازدواج عبدالله بن جعفر نیز درآورد. (۲).

باید توجه داشت که چندین ایراد به این روایت وارد است:

یکم: بدون تردید، سرور زنان مسلمان در آن زمان، خواهرش زینب حورا سلام الله علیها بود، نه ام کلثوم.

دوم: آیا سابقه داشت که به تعبیر این روایت، امام علی صلوات الله علیه دخترانش را به ازدواج ایتم خاندانش درآورد؟ تنها مورد این بود که زینب صلوات الله علیها را به ازدواج عبدالله بن جعفر درآورد؛ در حالی که او جایگاه و موقعیتی ویژه داشت و از سران قوم خود به حساب می آمد و کسی نبود که بتوان با تحقیر از او یاد کرد. در مورد کسی که به سن رشد رسیده و به خواستگاری رفته و ازدواج کرده، آیا می توان گفت که یتیم است؟ اگر کسی یتیمان خاندانش هم تراز با او باشند و جایگاهی مناسب داشته باشند، چه ایرادی دارد که به آنان دختر بدهد؟ چه کسی هم ترازتر از فرزندان عقیل و جعفر و دیگر بنی هاشم؟ سوم: آیا حسن و حسین و ام کلثوم، دوستدار مال فراوان و زندگی دنیا بودند؟ چرا آنان به سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل نکردند که فرمود: «هر گاه

ص: ۱۳۰

---

۱- سیره ابن اسحاق، ص ۲۵۰ و نشر معهد الدراسات و الابحاث للتعریف، ج ۵، ص ۲۳۴؛ ذخائر العقبی، ص ۱۷۱؛ الذریه الطاهره، ص ۱۶۳.

۲- ر.ک: ذخائر العقبی، ص ۱۷۱؛ الذریه الطاهره، ص ۱۶۳؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۸، ص ۴۶؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۸۹؛ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۹۰؛ السنن الکبری بیهقی، ج ۷، ص ۷۱؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۲، ص ۲۱۷.

خواستگاری آمد که از دین و اخلاقش راضی بودید، به او دختر بدهید. اگر چنین نکنید، فتنه و فساد بزرگی در زمین روی می دهد»<sup>(۱)</sup>.

چهارم: جسارت ام کلثوم نسبت به پدر و اظهار میل به آنچه که دیگر زن ها بدان تمایل دارند، موضوعی دهشتناک است؛ به ویژه از بانویی که در دامن علی و فاطمه صلوات الله علیهما تربیت یافته و معنای پاکدامنی و زهد و پارسایی را به خوبی شناخته و در طول زندگی اش، چیزی خارج از این ساختار از او دیده نشده و هرگز از این راه بیرون نرفته است.

پنجم: چه دلیلی دارد که او بنا بر گفته روایت، به والدین خود پشت کند و برای رسیدن به چیزی که خداوند برایش قرار داده و امام علی صلوات الله علیه به آن اعتراف دارد، اتصال خود را با والدینش قطع نماید؟

ششم: تعبیر «غلام» درباره عون بن جعفر، به چه معنا است؟ در حالی که او جوان بود و در جنگ ها شرکت می کرد و مبارزه می نمود و خود را در معرض شهادت قرار می داد.

کلمه «غلام» از اضداد است و بر دو معنای متضاد دلالت می کند؛ هم به پیرمرد سالخورده اطلاق می شود و هم بر کودک خردسال. اگر مقصود، تأکید بر ویژگی موجود در او باشد، به طور قطع، منظور از این ویژگی، سالخوردگی او نیست؛ چون او در آن زمان، پیرمرد نبود. پس این قید، برای تأکید بر خردسالی او است.

ص: ۱۳۱

---

۱- . الکافی، ج ۵، ص ۳۴۷؛ تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۲۰، ص ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۱۴، ص ۵۱ و ۵۲؛ فتح الابواب، ابن طاوس، ص ۱۴۳؛ عوالی اللثالی، ج ۳، ص ۳۴۰؛ بحار الانوار، ج ۸۸، ص ۲۶۴ و ج ۱۰۰، ص ۳۷۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۳۲؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۵۶؛ کتوز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۶، ص ۳۱۷؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۳۴۳؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۶۲.

هفتم: ازدواج ام کلثوم با عون و برادرانش، مورد تردید است. اگر عون و محمد در سال ۱۷ هجری کشته شده باشند \_ یعنی همان سالی که عمر ازدواج کرد \_ چگونه می توان بین این موضوع و کشته شدن عمر در سال ۲۳ هجری جمع کرد؟ و اگر بگوییم که عون و برادرش در واقعه کربلا به شهادت رسیدند، چگونه ممکن است که بعد از عون، برادرش محمد و سپس عبدالله با ام کلثوم ازدواج کرده باشند؟ و اگر بگوییم که در همه موارد، ازدواج به دست امام علی صلوات الله علیه صورت گرفت، بی شک آن حضرت بیست سال پیش از واقعه کربلا به شهادت رسیده بود.

### شادباش به عمر

در داستان مربوط به این ازدواج، اهل سنت روایت کرده اند: عمر ام کلثوم را از علی صلوات الله علیه خواستگاری کرد. علی صلوات الله علیه گفت: «من دخترانم را به پسران جعفر اختصاص داده ام». عمر پافشاری کرد و علی صلوات الله علیه دخترش را به ازدواج او درآورد. عمر در جمع مهاجرین \_ که بین قبر و منبر پیامبر صلی الله علیه و آله گرد آمده بودند \_ حاضر شد و به آنان گفت: «رفئونی، رفئونی؛ یعنی به من تهنیت و شادباش بگویید». حاضران نیز به او شادباش گفتند. (۱).

ص: ۱۳۲

۱- کنتز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۳، ص ۶۲۴ و ۶۲۵ به نقل از ابن سعد و ابن راهویه و سعید بن منصور؛ السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۳۴۷؛ تاریخ عمر بن خطاب، ص ۲۶۶. و ر.ک: حیاة الصحابه، ج ۲، ص ۴۰ و ۶۷۱؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۱۶۰؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۲۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۲، ص ۱۰۶؛ افهام الاعداء و الخصوم، ص ۱۳۱ و ۱۳۲؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۸، ص ۴۶۳. ذخائر العقبی، ص ۱۶۸ و ۱۶۹ نیز این حدیث را نقل آورده؛ اما در آن آمده است: «الا تهنئونی او زفونی؛ آیا به من تهنیت زفاف نمی گوید؟». در الاستیعاب، چاپ شده حاشیه الاصابه، ج ۴، ص ۴۹۰ آمده است: «زفونی» که به نظر می رسد اشتباه نوشتاری «رفئونی» باشد؛ چون در پایان روایت می گوید: «رفؤوه».

«رفوونی» یعنی به من بگوئید: «این ازدواج، همراه با زندگی خوش و به دنیا آمدن پسران باشد». گفتن چنین شادباشی به داماد، از رسوم جاهلیت بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن نهی فرمود. نهی آن حضرت، در کتاب های شیعه و اهل سنت آمده است:

۱. کلینی از علی بن ابراهیم، او از پدرش، او از ابو عبدالله برقی، و او به طور مرفوع روایت کرده است که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه صلوات الله علیها را شوهر داد، مردم گفتند: «همراه با زندگی خوش و به دنیا آمدن پسران». حضرت فرمود: «هرگز چنین نگوئید؛ بلکه بگوئید: همراه با خیر و برکت». (۱).

۲. احمد بن حنبل، از حکم بن نافع، از اسماعیل بن عیاش، از سالم بن عبدالله، از عبدالله بن محمد بن عقیل روایت می کند که عقیل بن ابی طالب ازدواج کرد. وقتی نزد ما آمد، به او گفتیم: «همراه با زندگی خوش و به دنیا آمدن پسران». گفت: «ساکت شوید و این را نگوئید. پیامبر صلی الله علیه و آله ما را از گفتن آن نهی فرمود. بگوئید: «مبارک باشد. خداوند بر تو و همسرت خیر و برکت نازل کند».

همانند این را احمد بن اسماعیل بن ابراهیم، از یونس، از حسن روایت کرده است که عقیل ... (۲).

ص: ۱۳۳

۱- . الکافی، ج ۵، ص ۵۶۸؛ و سائل الشیعه، چاپ دار احیاء التراث، ج ۷، ص ۱۸۳ و چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۲۰، ص ۲۴۶ و ۲۴۷ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۱۴، ص ۱۸۳؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۴۴؛ موسوعه احادیث اهل البیت، نجفی، ج ۲، ص ۴۴.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۰۱ و ج ۳، ص ۴۵۱؛ ذخائر العقبی، ص ۲۲۳؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۱۳۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۱۴؛ سنن نسائی، ج ۶، ص ۱۲۸؛ المستدرک حاکم، ج ۳، ص ۵۷۷؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۷، ص ۱۴۸؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۱۹۲؛ عمدہ القاری، ج ۲۰، ص ۱۴۵؛ تحفه الاحوذی، ج ۴، ص ۱۸۰؛ المصنف، صنعانی، ج ۶، ص ۱۹۰؛ المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۳، ص ۴۰۸؛ الآحاد و المثانی، ج ۱، ص ۲۸۰؛ السنن الکبری، نسائی، ج ۳، ص ۳۳۱ و ج ۶، ص ۷۴؛ المعجم الکبیر، ج ۱۷، ص ۱۹۳ و ۱۹۴؛ کتاب الدعاء، طبرانی، ص ۲۹۱؛ الفائق فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۴۷؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۶، ص ۴۸۴؛ فیض القدر، ج ۱، ص ۴۰۶؛ طبقات المحدثین باصبهان، ج ۲، ص ۲۶۹؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۴۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۶، ص ۲۵۷ و ج ۴۱، ص ۵ و ۶ و ۷ و ج ۴۳، ص ۵۲۲؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۴۲۴؛ تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۱۰۱۳؛ انساب الاشراف، بلاذری، ص ۷۵ و ۷۶.

ما بنا را بر این می گذاریم که شاید عمر این سخن را در حال غفلت و بدون این که بخواهد به رسوم جاهلیت تکیه کند، بر زبان رانده است؛ چون نمی خواهیم در بدبینی فرو رویم و بگوییم که عمر پای بند عادت های جاهلی بود و به سنت های رسول خدا صلی الله علیه و آله توجهی نداشت.

### عذر بدتر از گناه

حلبی در توجیه این داستان گفته است: «شاید همان گونه که نهی رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمر نرسیده بود، به آن چند صحابی نیز نرسیده بود؛ چرا که آنان سخن عمر را انکار نکردند» (۱).

این عذر تراشی، شبیه به محکوم کردن است. اگر این حکم به عمر و آن چند صحابی نرسیده بود، چگونه آنان یا دست کم شخص عمر بن خطاب، به خود اجازه دادند که خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به دست بگیرند و بر جایگاه آن حضرت بنشینند و عهده دار کارهای مهم او شوند؟ کسی که نیاز به راهنمایی دیگران دارد، هرگز نمی تواند راهنمای دیگران باشد.

### روایتی عجیب تر

ص: ۱۳۴

---

۱- السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۳۴۷.

از شگفت‌ترین روش‌های نیرنگ سیاسی، روایتی است که داستان ازدواج ام‌کلثوم را به صورت احساسات برانگیز نقل می‌کند. در این روایت آمده است: عمر، ام‌کلثوم را خواستگاری کرد. علی صلوات‌الله‌علیه گفت: «او کوچک‌تر از این حرف‌هاست». عمر گفت: «از رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله شنیدم که فرمود: در روز قیامت، هر گونه پیوند دامادی و فرزندی گسسته می‌شود، مگر پیوند فرزندی و دامادی با من. دوست دارم با رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله پیوندی داشته باشم». علی صلوات‌الله‌علیه به حسن و حسین صلوات‌الله‌علیهما گفت: «عمویتان را داماد کنید». آن دو گفتند: «ام‌کلثوم، بانویی از زنان است و خودش تصمیم می‌گیرد». علی صلوات‌الله‌علیه خشمگین شد و برخاست. حسن لباس او را گرفت و گفت: «ای پدر! من طاقت دوری تو را ندارم». علی صلوات‌الله‌علیه گفت: «پس ام‌کلثوم را به ازدواج عمر درآورید». (۱).

در پاسخ باید گفت:

۱. چرا امام علی صلوات‌الله‌علیه به دیگران دستور داد که ام‌کلثوم را به ازدواج عمر درآورند؟ چرا خود این کار را به عهده نگرفت؟ در حالی که او صاحب اختیار دخترش بود!

۲. هنگام ازدواج ام‌کلثوم با عمر بن خطاب، امام حسن و حسین صلوات‌الله‌علیهما تازه بالغ شده بودند. چگونه این کار به آن‌ها واگذار شد؟ همان‌گونه که در دیگر روایات آمده است، آیا بهتر نبود این کار به عباس واگذار شود؟

ص: ۱۳۵

---

۱- . حیاة الصحابه، ج ۲، ص ۵۲۷؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۶، ص ۵۳۱ و ۵۳۲؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۷، ص ۶۴ و ۱۱۴؛ المعجم الاوسط، ج ۶، ص ۳۵۷؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۷۲ به نقل از طبری در الاوسط و نیز به نقل از بزاز که می‌گوید: «در کتاب المناقب، از این دست احادیث وجود دارد».

۳. آیا امام علی صلوات الله علیه می خواست دخترش را به زور شوهر دهد؟ و آیا جایز بود ام کثوم بدون اجازه پدرش، کسی را به همسری برگزیند؟

۴. چگونه امام علی صلوات الله علیه از حسن و حسین صلوات الله علیهما که سرور جوانان اهل بهشت هستند، خشمگین شد؟ چرا آن دو سرور جوانان اهل بهشت، پدرشان را خشمناک کردند؟ اگر دو سرور جوانان اهل بهشت، چنین رفتاری با پدر داشته باشند، چرا دیگران را به خاطر جسارت و نافرمانی نسبت به پدر، ملامت کنیم؟

۵. اگر حرف آن دو حق بود، چرا امام علی صلوات الله علیه از سخن آنان خشمگین شد؟ و اگر حرف آن دو باطل بود، چرا چنین سخن باطلی را گفتند؟

۶. چرا تنها امام حسن صلوات الله علیه لباس پدر را گرفت و امام حسین صلوات الله علیه این کار را نکرد؟ آیا او در خشمگین ساختن پدر، شریک برادرش نبود؟

اگر ام کثوم برای ازدواج کوچک بود، چگونه یک باره بزرگ شد و برای ازدواج مناسب گردید؟ آیا حدیثی را که عمر نقل کرد، امام علی صلوات الله علیه به یاد نداشت؟ آیا عمر با نقل این حدیث، به گونه ای علی صلوات الله علیه را قانع کرد که یک باره دختر خردسالش دچار دگرگونی تکوینی شد و به سن ۱. ازدواج رسید و امام علی صلوات الله علیه نیز با شنیدن حدیث، چنان به وجد آمد که با فرزندانش درگیر شد؟

۲. بر اساس برهان عمر، آیا برای ایجاد پیوند با رسول خدا صلی الله علیه و آله، ازدواج آن حضرت با حفصه دختر عمر کافی نبود؟

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی محمد و آله الطاهرين.



امام علی رضی الله عنه پس از وفات فاطمه رضی الله عنها با چندین زن ازدواج کرد و از آنان صاحب فرزند شد که عبارتند از:

— عباس بن علی بن ابی طالب، عبدالله بن علی بن ابی طالب، جعفر بن علی بن ابی طالب و عثمان بن علی بن ابی طالب که مادرشان ام البنین دختر حزام بن دارم بود. (۱).

— عبیدالله بن علی بن ابی طالب و ابوبکر بن علی بن ابی طالب که مادرشان لیلی دختر مسعود دارمیه بود. (۲).

— یحیی بن علی بن ابی طالب، محمد اصغر بن علی بن ابی طالب و عون بن علی بن ابی طالب که مادرشان اسماء بنت عمیس بود. (۳).

— رقیه بنت علی بن ابی طالب و عمر بن علی بن ابی طالب (که در سی و پنج سالگی وفات یافت) و مادرشان ام حبیب دختر ربیعہ بود. (۴).

— ام الحسن بنت علی بن ابی طالب و رمله کبری بنت علی بن ابی طالب که مادرشان ام مسعود دختر عروه بن مسعود ثقفی بود. (۵).

ص: ۱۳۷

- 
- ۱- . کشف الغمه فی معرفه الائمه.
  - ۲- کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۲، ص ۶۶؛ الارشاد، ص ۱۶۷؛ معجم الخویی، ج ۲۱، ص ۶۶.
  - ۳- . همان.
  - ۴- . کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۲، ص ۶۶؛ الارشاد، ص ۱۶۷؛ معجم الخویی، ج ۱۳، ص ۴۵.
  - ۵- کشف الغمه فی معرفه الائمه، علی اربلی، ج ۲، ص ۶۶. برای شناخت دیگر منابع شیعی که همین نام ها را برای فرزندان امام علی علیه السلام درج نموده اند، نگاه کنید به: الامامه و النص، استاد فیصل نور، ص ۶۸۳ \_ ۶۸۶.

سؤال این است که آیا پدری حاضر می شود جگر گوشه های خود را با نام سرسخت ترین دشمنانش نام گذاری کند؟ اگر این پدر، علی بن ابی طالب رضی الله عنه باشد چطور؟ پس چگونه علی نام کسانی را برای فرزندانش برگزید که شما آنان را سرسخت ترین دشمنان علی می پندارید؟ آیا انسان عاقل، نام دشمنانش را بر روی عزیزانش می گذارد؟ آیا می دانید که علی، نخستین قریشی بود که فرزندانش را ابوبکر و عمر و عثمان نام گذاری کرد؟

به بیان دیگر، چرا امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه برای نام گذاری فرزندانش که پس از وفات فاطمه رضی الله عنها، از دیگر زنانش به دنیا آمده بودند، از نام خلفای راشدین \_ یعنی ابوبکر و عمر و عثمان \_ استفاده کرد و فرزند لیلی بنت مسعود دارمیه را ابوبکر، (۱) فرزند ام البنین بنت حزام را عثمان، (۲) و فرزند ام حبیب بنت ربیع را عمر نامید. (۳).

این ها مواردی است که اربلی در کتاب کشف الغمه فی معرفه الائمہ، یکی از منابع معتبر و مورد اعتماد رافضیان آورده است. آیا انسان، فرزندان خود را که نور چشم و جگر گوشه اش هستند، با نام دشمنانش نام گذاری می کند؟ آن هم دشمنانی که حقش را به زور گرفتند و ولایتش را غصب نمودند و برای رسیدن به این هدف، نصوص قرآن را کتمان کردند و آن را دچار تحریف ساختند! آیا در میان شما فرد عاقلی وجود ندارد؟

ص: ۱۳۸

---

۱- . ر.ک: کشف الغمه، اربلی، ج ۲، ص ۶۶.

۲- . همان.

۳- همان.

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

مطالب مطرح شده توسط پرسش گر، نیاز به بازبینی و مقایسه با دیگر منابع حدیثی و تاریخی دارد؛ ولی با چشم پوشی از صحت و سقم این مطالب، پاسخ این است:

یکم: رافضیان کتابی ندارند که همه احادیث موجود در آن را صحیح بدانند؛ بر خلاف اهل سنت که همه احادیث موجود در صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن دارمی و مسند احمد و دیگر صحاح و مسانید را صحیح می دانند.

دوم: در مورد نام گذاری فرزندان امام علی صلوات الله علیه به نام خلفا باید بگویم:

نام ها در انحصار اشخاص معین نیست؛ بلکه این ها الفاظی عربی است که هر کس هر کدام از آن ها را بخواهد، انتخاب می کند و برای نامیدن ۱. فرزندان، یا چیزهایی که مربوط به او است، یا هر چیزی که حق دارد نام گذاری کند و توصیفش نماید، از آن الفاظ استفاده کند.

۲. اگر کسی فرزندش را به نام یک فرد نام گذاری کند، نشان دهنده محبت او به آن فرد نیست؛ مگر این که خود او به این محبت تصریح نماید، یا خداوند به پیامبرانش خبر بدهد که این نام گذاری، به خاطر محبت به آن فرد بوده است. در غیر این صورت، هدف از این نام گذاری، جلوگیری از برخی مشکلات یا دست یابی به برخی امتیازات و این قبیل امور است.

اهل بیت صلوات الله علیهم نسبت به نام ها و نام گذاری ها، گیر و مشکلی نداشتند؛ بلکه دشمنان آن ها بودند که در این رابطه عقده داشتند. آن ها بودند که هر

کس نام فرزندش را علی می گذاشت، او را می کشتند یا حقش را از بیت المال قطع می کردند؛ به ویژه اگر کسی به دوستی یا نقل فضائل علی صلوات الله علیه متهم می شد. (۱).

۳. گاه دلیل نام گذاری به یک اسم مشخص، این است که به آن نام، لطافت و آبرو بخشند؛ هر چند شماری از صاحبان آن نام، لطافت و آبرویی نداشته باشند. به طور مثال: ما ستم گران و منحرفان را دوست نداریم، گر چه نام شان محمد و علی و یاسر باشد. با این حال، این نام ها را برای فرزندان خود انتخاب می کنیم؛ چون این نام ها از جهتی عواطف ما را برمی انگیزد.

۱. چه کسی گفته است که امام علی صلوات الله علیه به خاطر محبت به خلیفه دوم، نام فرزندش را عمر گذاشت؟ شاید او به خاطر عمر بن ابی سلمه که فرزند خوانده رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، این نام را انتخاب کرد؛ همان کسی که در جنگ جمل، همراه آن حضرت بود و استاندار بحرین و فارس شد و امام به او اعتماد و محبت داشت. (۲).

در میان صحابه، بسیار بودند کسانی که نام شان عمر بود یا یکی از این نام ها را داشتند. (۳).

از یاران ائمه صلوات الله علیهم کسانی بودند که نام شان معاویه و یزید

ص: ۱۴۰

---

۱- . دلیل دیگر بر این عقده، این است که هیچ یک از خلفا و اطرافیان آن ها، نام اهل بیت صلوات الله علیهم را برای فرزندان شان انتخاب نکردند. مترجم

۲- . برای آشنایی با زندگی او، مراجعه کنید به: الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۵۹؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۷۹؛ تهذیب الکمال، ج ۲۱، ص ۳۷۴؛ الاصابه، ج ۴، ص ۴۸۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۷۳؛ الاکمال فی اسماء الرجال، ص ۱۲۶؛ جامع الرواه اردبیلی، ج ۱، ص ۶۳۰؛ الدرجات الرفیعه، ص ۱۹۷؛ مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۷۳؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۱۷؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۲۰۷.

۳- ر.ک: الاصابه و اسد الغابه و الاستیعاب و دیگر منابع.

بود. یکی از نواب امام زمان عجل الله تعالی فرجه عثمان نام داشت. این نشان می دهد که نام ها، در وقف و انحصار کسی نیست.

۵. ابن شبه نمیری می گوید: عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب برای ما نقل کرد: پدرم، از پدرش، از علی بن ابی طالب صلوات الله علیه روایت کرده است: روزی که عمر به خلافت رسید، یک از فرزندانم به دنیا آمد. نزد عمر رفتم و گفتم: «امشب فرزندی برایم متولد شده است». گفت: «از چه کسی؟». گفتم: «از تغلبیه». گفت: «نامش را به من واگذار کن». گفتم:

۱. «باشد». عمر گفت: «او را هم نام خودم نام نهادم و غلامم مورک را به او بخشیدم». آن غلام، نوبی (اهل سودان) بود.

عیسی بن عبدالله ادامه داد: بعدها عمر بن علی آن غلام را آزاد کرد و اکنون فرزندانش از موالی و دوستان وی هستند. (۱).

۶. روایت شده است که علی صلوات الله علیه در مورد سبب نام گذاری فرزندش به عثمان فرمود: «او را به نام برادرم عثمان بن مظعون نام گذاری کردم». (۲).

۷. در مورد علت نام گذاری ابوبکر بن علی گفته اند: «این کنیه محمد اصغر، فرزند امیر المؤمنین صلوات الله علیه بود». (۳).

همچنین گفته اند: «کنیه عبدالله یا

ص: ۱۴۱

---

۱- تاریخ المدینه، ابن شبه، ج ۲، ص ۷۵۵. و ر.ک: تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۵، ص ۳۰۴؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۶، ص ۱۶۴؛ کتاب الاغانی.

۲- مقاتل الطالبیین، ص ۸۴ و چاپ مطبعه حیدریه، سال ۱۳۸۵ ق، ص ۵۵؛ قاموس الرجال، ج ۶، ص ۲۸۷ به نقل از مقاتل الطالبیین؛ بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۳۰۷ و ج ۴۵، ص ۳۸؛ تقریب المعارف، ابی الصلاح حلبی، ص ۲۹۴؛ ابصار العین فی انصار الحسین، ص ۶۸.

۳- الارشاد، ج ۱، ص ۳۵۴؛ العمده، ابن بطریق، ص ۳۰؛ تاج الموالید (المجموعه)، ج ۱، ص ۹۵؛ المستجد من الارشاد (المجموعه)، ص ۱۳۹؛ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۸۹؛ التنبیه و الاشراف، ص ۲۵۸؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۳۹۶؛ کشف الغمه، اربلی، ج ۲، ص ۶۷؛ الفصول المهمه، ج ۱، ص ۶۴۳؛ الانوار العلویه، ص ۴۴۷.

۱. عبدالله بن امیرالمؤمنین بود. (۱) ابوالفرج می گوید: «نام ابوبکر بن علی بن ابی طالب مشخص نیست». (۲).

در این باره هیچ دلیلی وجود ندارد که این کنیه را امام علی صلوات الله علیه برای فرزندش انتخاب کرده باشد. چه بسا خود آن فرزند یا فرد دیگر، به دلایل مختلف، این کنیه را برگزیده باشد.

در مباحث دیگر آورده ایم که طبق برخی متون، مادران نام فرزند را انتخاب می کردند و نامی را برمی گزیدند که خوشایند آنان بود؛ مانند نام پدران شان، برادران شان یا نام های دیگر. برخی از شواهد این مطلب، در کتاب الصحيح من سیره الامام علی صلوات الله علیه، در بحث مربوط به «نام گذاری علی صلوات الله علیه» آمده است.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله الطاهرين.

## وصلت با خلفا

### سؤال شماره ۷۷ (۷)

بسیاری از بزرگان صحابه، از اهل بیت پیامبر علیه الصلاه و السلام زن گرفتند و به آن ها زن دادند؛ به ویژه ابوبکر و عمر که مورخان و راویان شیعه و سنی، بر آن اتفاق نظر دارند:

\* پیامبر علیه الصلاه و السلام با عایشه دختر ابوبکر ازدواج کرد.

\* پیامبر علیه الصلاه و السلام با حفصه دختر عمر ازدواج نمود.

ص: ۱۴۲

---

۱- ر.ک: مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۲۸؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، ص ۷۰.

۲- . مقاتل الطالبین، ص ۸۶ و چاپ مکتبه حیدریه، سال ۱۳۸۵ ق، ص ۵۶؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۱، ص ۲۳۶؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۰۲ و ۳۰۳.

\* پیامبر علیه الصلاه و السلام دخترش رقیه و سپس ام کلثوم را به ازدواج عثمان بن عفان، سومین خلیفه از خلفای راشدین درآورد که بسیار بخشنده و با حیا بود. از این رو، به عثمان ذو النورین \_ یعنی صاحب دو نور \_ ملقب شد.

\* ابان بن عثمان بن عفان، با ام کلثوم دختر عبدالله بن جعفر بن ابی طالب ازدواج کرد.

\* مروان بن ابان بن عثمان بن عفان، با ام قاسم دختر حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب ازدواج کرد.

\* زید بن عمرو بن عثمان بن عفان، با سکینه دختر حسین ازدواج کرد.

\* عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان، با فاطمه دختر حسین بن علی ازدواج کرد.

از دیگر صحابه که با اهل بیت وصلت کردند، نام نمی بریم و تنها به خلفای سه گانه اکتفا می کنیم تا روشن شود که اهل بیت، آن ها را دوست داشتند و به همین خاطر، میان آن ها وصلت و ازدواج صورت می گرفت. (۱)

همچنین اهل بیت، نام صحابه پیامبر علیه الصلاه و السلام را بر فرزندان خود می گذاشتند که مورخان و راویان شیعه و سنی، بر آن اتفاق نظر دارند:

\* در منابع شیعه آمده است که علی رضی الله عنه یکی از پسرانش را که از لیلی بنت مسعود حنظلی به دنیا آمده بود، ابوبکر نامید. در میان بنی هاشم، علی رضی الله عنه نخستین کسی بود که نام فرزندش را ابوبکر گذاشت. (۲)

ص: ۱۴۳

---

۱- . برای اطلاع بیشتر از وصلت و رابطه خویشاوندی اصحاب با اهل بیت علیهم السلام، به کتاب «الدر المنثور من تراث اهل البیت»، اثر فقیه بزرگوار شیعه «علاء الدین مدرس» مراجعه کنید.

۲- ر.ک: ارشاد مفید، ص ۳۵۴؛ مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی شیعی، ص ۹۱؛ تاریخ یعقوبی شیعی، ج ۲، ص ۲۱۳.

\* حسن بن علی، پسرانش را ابوبکر، عبدالرحمن، طلحه و عبیدالله نامید. (۱).

\* حسن بن حسن بن علی نیز چنین نام هایی برای فرزندانش برگزید. (۲).

\* موسی کاظم، دخترش را عایشه نامید. (۳).

\* کنیه برخی از اهل بیت \_ و نه اسم آن ها \_ ابوبکر بود؛ مانند زین العابدین علی بن الحسین (۴).

و علی بن موسی الرضا. (۵).

برخی از اهل بیت، نام پسران خود را عمر گذاشته بودند؛ از جمله علی رضی الله عنه که پسرش عمر اکبر نام داشت. مادر او، ام حبیب بنت ربیع بود. عمر بن علی در کنار برادرش حسین رضی الله عنه به شهادت رسید. علی فرزند دیگری \* به نام عمر اصغر داشت که مادرش صهباء تغلبی بود. او بسیار عمر کرد و از برادرانش ارث برد. (۶).

\* حسن بن علی، دو پسرش را ابوبکر و عمر نامید. (۷).

\* نام فرزندان علی بن حسین بن علی، (۸) و علی زین العابدین، موسی کاظم، حسین بن زید بن علی، اسحاق بن حسن بن علی بن حسین، حسن بن علی بن حسن بن حسین بن حسن نیز ابوبکر و عمر بود. بسیاری از اهل بیت، نام

ص: ۱۴۴

۱- . التنبیه و الاشراف، مسعودی شیعی، ص ۲۶۳.

۲- . مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی شیعی، چاپ دار المعرفه، ص ۱۸۸.

۳- . کشف الغمه، اربلی، ج ۳، ص ۲۶.

۴- . کشف الغمه، اربلی، ج ۲، ص ۳۱۷.

۵- . مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی شیعی، چاپ دار المعرفه، ص ۵۶۱ و ۵۶۲.

۶- . ر.ک: ارشاد مفید، ص ۳۵۴؛ معجم رجال حدیث، خویی، ج ۱۳، ص ۵۱؛ مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی، چاپ

بیروت، ص ۸۴؛ عمده الطالب، ص ۳۶۱؛ جلاء العیون، چاپ نجف، ص ۵۷۰.

۷- . ارشاد مفید، ص ۱۹۴؛ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۴۰؛ عمده الطالب، ص ۸۱؛ جلاء العیون، مجلسی، ص ۵۸۲؛ معجم رجال

الحدیث، خویی، ج ۱۳، ص ۲۹، ش ۸۷۱۶؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۰۱.

۸- ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۵۵؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۹۴.



پسران خود را ابوبکر و عمر گذاشته بودند که برای طولانی نشدن بحث، به همین مقدار اکتفا می کنیم. (۱)

\* همچنین از جمله کسانی که دختران خود را عایشه نامیدند، می توان به موسی کاظم (۲)

و علی هادی (۳).

اشاره کرد.

**پاسخ**

**اشاره**

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

این سؤال، به دو پرسش جداگانه تفکیک می شود:

**یکم: نام گذاری با نام دشمنان**

بحث درباره این که اهل بیت علیهم السلام فرزندان خود را ابوبکر و عمر و عثمان می نامیدند، در پاسخ به پرسش شماره ۴ گذشت و نیازی به تکرار نیست؛ جز این که باید اضافه کنم:

الف: پرسش گر، امامان معصوم را با دیگر بنی هاشم خلط کرده است؛ در حالی که فعل غیر معصوم، حجت نیست.

ب: نویسنده کتاب کشف الغمه، به نقل از کتاب مطالب السؤل، ج ۲، ص ۴۱ و ۴۲، کنیه امام زین العابدین را ابوبکر ذکر کرده است. مؤلف مطالب السؤل از اهل سنت است. عمری می گوید: «به خط شیخ مان ابوالحسین یافتم که کنیه امام

ص: ۱۴۵

---

۱- این موضوع در مقاتل الطالبیین و دیگر منابع شیعه، به تفصیل بیان شده است. به عنوان مثال، نگاه کنید به: الدر المنثور، علاء الدین مدرس، ص ۶۵ - ۶۶.

۲- ارشاد، ص ۳۰۳؛ الفصول المهمه، ص ۲۴۲؛ کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۶.

۳- ارشاد مفید، ج ۲، ص ۳۱۲.

زین العابدین، ابو محمد بود. او با کنیه ابوبکر نیز خطاب می شد. البته صحیح، همان کنیه نخست است» (۱).

ج: پرسش گر بر شیعه بودن ابوالفرج اصفهانی تکیه و تأکید دارد؛ در حالی که این موضوع قابل اثبات نیست. او از خاندان بنی امیه به شمار می رود و بدون تردید، جزو شیعیان امامیه نیست. با دقت در کتاب الاغانی، این مطلب روشن می شود؛ چرا که او در این کتاب، بر سید حمیری و دیگر شعرای شیعه، ایراد وارد می کند.

### دوم: وصلت میان اهل بیت (علیهم السلام اجمعین) و خلفا

در مورد پیوند زناشویی میان صحابه و اهل بیت صلوات الله علیهم باید بگوییم:

یکم: پیوند زناشویی میان صحابه و بنی هاشم، برای ما اهمیت ندارد؛ چون بنی هاشم، پیامبر و امام نبودند و با کردار کسی جز پیامبر و امام، نمی توان برهان آورد و برای کسی عذر تراشید.

دوم: ازدواج با یک دختر، نشان دهنده محبت میان داماد و پدر زن نیست؛ به ویژه اگر بر اساس قاعده «وَلَا تَزُرُ وَاَزْرَهُ وَزُرَ أُخْرَى» (۲)

سخن بگوییم.

سوم: ازدواج به معنای هم عقیده بودن زن و شوهر نیست؛ چه رسد به این که بخواهیم آن را به معنای هم عقیده بودن مرد و پدر زن بدانیم. ضمن این که بنی هاشم نیز انسان بودند و نیازها و اهداف دینی و دنیوی خود را دنبال می کردند. از این رو، آوردن مثال های فراوان در این زمینه، تأثیری در اصل قضیه ندارد.

ص: ۱۴۶

۱- . المجدی فی انساب الطالبین، ص ۹۳.

۲- . هیچ بردارنده ای، بار گناه دیگری را بر نمی دارد. سوره انعام، آیه ۱۶۴.

چهارم: وقتی موضوع به پیامبر و امامان معصوم صلوات الله عليهم ارتباط پیدا می کند، باید گفت که ازدواج، دلایل و شرایط خاص خود را دارد و چه بسا ارتباطی به مسائل دینی یا مقبول بودن رفتار و عملکرد سیاسی افراد نداشته باشد. این عمر و ابوبکر بودند که دختران خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه کردند و بر ازدواج پیامبر با آن ها پافشاری نمودند. به همین خاطر بود که عمر به دخترش حفصه گفت: «تو می دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را دوست ندارد. اگر من نبودم، تو را طلاق می داد».<sup>(۱)</sup>

گاه فرد می خواهد با ازدواج خود، تحولی در طرف مقابل ایجاد کند؛ همچنان که در مورد ام حبیبه این گونه بود. وقتی همسرش عبدالله بن جحش در حبشه مسیحی شد و در همان جا درگذشت، ام حبیبه از مسیحی شدن خودداری ورزید. به همین جهت، رسول خدا صلی الله علیه و آله با او ازدواج نمود؛ با این که پدرش ابوسفیان، مدام لشکرکشی می کرد و به پیامبر و مسلمانان یورش می برد و با جنگ های پی درپی می خواست آنان را در تنگنا قرار دهد.

پنجم: طبق بررسی های علمی و مستند، تردید وجود دارد که رقیه و ام کلثوم، دختران واقعی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده باشند. با توجه به مستندات علمی و عقل سلیم، تنها می توان گفت که آن دو، دختر خوانده پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و در دامان آن حضرت، پرورش یافتند. پس تا زمانی که نتایج این مستندات، با

ص: ۱۴۷

---

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۸۸؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۲۵۰؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۱۵۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۴۹۶ و ۴۹۷؛ کنز العمال، چاپ دار الرساله، ج ۲، ص ۵۲۸؛ احکام القرآن، ابن عربی، ج ۳، ص ۵۵۲ و ۵۵۳؛ محرر الوجیز، ج ۲، ص ۸۴؛ الجتمه لاحکام القرآن، ج ۱۸، ص ۱۹۰؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۴۲.

روش علمی صحیح نقض نگردد و هر گونه شبهه و تردید و احتمال در این زمینه از بین نرود، نمی توان به ازدواج عثمان با آن دو استناد کرد.

این را هم باید متذکر شد که ما به تهدید و بزرگ نمایی و تهمت و تکفیر و ناسزا گوش نمی دهیم؛ چرا که در روش ما، بر این عقیده تأکید می شود که «داد و فریاد، نشانه شکست است و ناسزا، سلاح بیچارگان می باشد».

ششم: ابوسفیان مشرک بود و با رسول خدا صلی الله علیه و آله می جنگید و مسلمانان و دوستان پیامبر را می کشت و برای کشتن آن حضرت تلاش می کرد. حال آیا می توان گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام ازدواج با ام حبیبه، پدرش ابوسفیان را دوست داشت؟

هفتم: هیچ یک از امامان اهل بیت صلوات الله علیهم با دختر یا خواهر ابوبکر و عمر و عثمان ازدواج نکردند. ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با عایشه و حفصه نیز پیش از آن بود که ابوبکر و عمر، رفتاری تند و ناخوشایند با جانشین و دختر پیامبر صلی الله علیه و آله داشته باشند. ازدواج عثمان با رقیه و ام کلثوم نیز پیش از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت گرفت و آن دو پیش از پیامبر وفات یافتند. در آن زمان، هنوز عثمان در حمله به خانه حضرت زهرا صلوات الله علیها شرکت نکرده بود و در غصب خلافت از صاحب شرعی اش، با ابوبکر و عمر همکاری نداشت. پیامبر صلی الله علیه و آله کسی نبود که قصاص قبل از جنایت کند و اساساً چنین اجازه ای داشته باشد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله الطاهرين.

وقتی علی رضی الله عنه زمام امور را در دست گرفت، با خلفای راشدین مخالفت نکرد و اعتراضی به آنان ننمود و قرآنی دیگر برای مردم نیاورد؛ بلکه به تواتر ثابت شده است که بر فراز منبر می گفت: «خیر هذه الأمة بعد نبیها ابوبکر و عمر؛ بهترین افراد این امت بعد از پیامبر، ابوبکر و عمر هستند». او ازدواج موقت را رواج نداد و فدک را پس نگرفت و حج تمتع را بر مردم واجب نکرد و «حی علی خیر العمل» را به اذان نیفزود و «الصلاه خیر من النوم» را حذف ننمود. اگر طبق گفته شما، ابوبکر و عمر کافر بودند و خلافت را غصب کردند، چرا هنگامی که علی قدرت را به دست گرفت، این مسائل را تبیین نکرد و بلکه بر عکس، آن دو را ستود و مورد ستایش قرار داد؟ پس شما نیز باید همان کاری را انجام دهید که علی انجام داد؛ یا این که بپذیرید علی به امت خیانت کرد و حقیقت را بیان ننمود. و البته علی از چنین چیزی مبرا است!

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

مصحف امام علی (علیه السلام)

در پاسخ به پرسش شماره ۱۰ و ۴۷ آمده است که هیچ کس ادعا نمی کند که جز این قرآنی که در دست مردم است، قرآن دیگری در کار باشد. البته ما بر اساس روایات معتقدیم که امام علی صلوات الله علیه قرآنی را که به صورت مکتوب،

ص: ۱۴۹

نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و پشت رختخواب ایشان قرار داشت، به دستگاه حاکمه عرضه کرد. این قرآن، به ترتیب نزول \_ ظاهراً ترتیب نزول سوره ها \_ بود و شأن نزول آیات و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ را در بر داشت. دستگاه حاکمه، آن قرآن را نپذیرفت و برگرداند و امام آن را نزد خود نگه داشت.

آن ها به وسیله زید بن ثابت، قرآنی را برای خود گرد آوردند که عاری از ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و شأن نزول آیات بود. زید آن را از آیات نوشته شده بر روی شاخه های خرما و سنگ های سفید گرد آورد. آن ها ادعا کردند که این گردآوری، بر اساس گواهی دو شاهد صورت گرفته است؛ مگر یکی از آیات که تنها خزیمه بن ثابت در مورد آن شهادت داده و به خاطر ذوالشهادتین بودنش، گواهی او را پذیرفته اند.<sup>(۱)</sup> و مواردی از این دست که در مباحث دیگر این کتاب، به آن پرداخته ایم. خدا می داند که آنان از این ادعا ها، چه هدفی داشتند!

وقتی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه خلافت را به دست گرفت، بیش از ربع قرن، از شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله می گذشت و مصلحت نبود آن قرآن آشکار شود؛ زیرا این کار، پرسش های فراوانی پدید می آورد و میدان را برای گسترش شک و شبهه باز می کرد و انسان های بیمار دل فرصت می یافتند در مورد راستی و درستی اسلام، شایعه و فتنه ایجاد کنند. بهترین روش، بیان تدریجی این معارف و مطابق با نیاز و ظرفیت مردم بود. می شد این معارف را نزد افراد متدین و مورد

ص: ۱۵۰

---

۱- این روش گردآوری، بر ادعای کسانی که می گویند: «زید بن ثابت از کسانی بود که قرآن را در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع آوری کرد»، سایه تردید می افکند؛ چون اگر او این کار را کرده بود، مصحف خود را به آن ها می داد. همچنین ادعای جمع آوری قرآن با شهادت دو نفر نیز قابل پذیرش نیست و به طور قطع، ادله و شواهد بر خلاف این ادعا اشاره می کند؛ مگر این که مقصود آن ها این باشد که خلیفه مصحفی نداشت و زید بن ثابت، مصحفی برای شخص او جمع آوری کرد.

اعتماد، به امانت گذاشت تا هر گاه که مصلحت می دانند، به افراد مورد اعتماد بسپارند، یا این که در نزد اهل بیت صلوات الله علیهم \_ که تا روز قیامت، همسنگ قرآن و پرچم هدایت هستند \_ باقی بماند و آنچه را شایسته می دانند، به طور تدریجی بیان نمایند.

### ابوبکر و عمر، بهترین افراد امت

در مورد متواتر بودن این که امام علی صلوات الله علیه بالای منبر می گفت: «بهترین افراد این امت بعد از پیامبر، ابوبکر و عمر هستند»، باید بگوییم:

یکم: اثبات این که امام علی صلوات الله علیه حتی برای یک بار این سخن را گفته باشد، نیاز به سند معتبر دارد؛ آن هم سندی که از سوی دشمنان آن حضرت و افراد متهم به سودجویی بیان نشده نباشد. پس از آن، باید تواتر مورد ادعای پرسش گر ثابت شود. چگونه می توانند این دو مطلب را به اثبات برسانند؟

دوم: اگر این سخن به درستی از آن حضرت نقل شده است، پس چرا امام علی صلوات الله علیه تا شش ماه (۱).

و به نقلی تا وفات حضرت زهرا صلوات الله علیها (۲) از بیعت سر

ص: ۱۵۱

- 
- ۱- صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۵، ص ۸۲؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۴؛ شرح اصول الکافی، ج ۷، ص ۲۱۸؛ الصوارم المهرقه، ص ۷۱؛ مناقب اهل بیت علیهم السلام، شیروانی، ص ۴۱۳؛ شرح مسلم، نووی، ج ۱۲، ص ۷۷؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۳۷۸؛ عمدہ القاری، ج ۱۷، ص ۲۵۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۵۷۳؛ نصب الرایه زیلعی، ج ۲، ص ۳۶۰؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۳۰۷؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۵۶۸؛ الاکمال فی اسماء الرجال، ص ۱۶۸.
  - ۲- السقیفه و فدک، جوهری، ص ۶۳؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۶، ص ۳۰۰؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۳۷۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۳۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۲، ص ۲۲ و ج ۶، ص ۱۲؛ الامامه و السیاسه، تحقیق زینی، ج ۱، ص ۲۰ و تحقیق شیری، ج ۱، ص ۳۱؛ السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۴۸۵؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۹؛ روضه المناظر، چاپ شده در حاشیه الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۱۶۴ و ۱۶۵؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۲۵، ص ۲۵۶؛ تتمه المختصر فی اخبار البشر، ابن وردی، یکی از نسخه های کتابخانه استانبول، ص ۵۳؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۱۵۴؛ بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۴۲۷ و ج ۲۸، ص ۳۱۲ و ۳۴۹ و ۳۵۸ و ۳۹۱ و ج ۲۹، ص ۳۳۳؛ نهج السعاده، ج ۱، ص ۴۷. و ر.ک: تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۰۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۶.

باز زد؟ چرا بر اساس برخی متون \_ که در پاسخ به پرسش شماره ۳۲ آمده \_ هیچ گاه با آنان بیعت نکرد؟

سوم: اگر این ادعا درست است، پس چرا امام علی صلوات الله علیه در خطبه شقشقیه، به گونه ای از ابوبکر یاد می کند که با این سخن سازگار نیست؟ همچنان که با صراحت می فرماید: پیش از آن که ابوبکر مسلمان شود و نماز بخواند، من مسلمان بودم و نماز می خواندم. (۱).

این ها بدون در نظر گرفتن این نکته است که حضرت زهرا صلوات الله علیها در حالی از دنیا رفت که با ابوبکر و عمر، قطع ارتباط کرده بود و از آنان خشمگین و ناراحت بود و وصیت کرده بود که آن دو در تشییع و دفنش حاضر نشوند. به همین خاطر وصیت کرده بود که شبانه به خاک سپرده شود.

ص: ۱۵۲

---

۱- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۴، ص ۱۲۲ و ج ۱، ص ۳۰ و ج ۴، ص ۱۲۲ و ج ۱۳، ص ۲۰۰ و ۲۸۸؛ العثمانیه جاحظ، اسکافی، ص ۳۰۰؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۶۰ و ج ۳۸، ص ۲۱۶ و ۲۶۰ و ۳۳۳ و ج ۴۱، ص ۱۵۲ و ج ۱۰۹، ص ۳۴. و ر.ک: کنز الفوائد، ص ۱۲۱؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۸۶؛ الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۲۸۲؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۴۲۵؛ مناقب اهل بیت علیهم السلام، شیروانی، ص ۴۵ و ۴۶ و ۱۵۶ و ۱۵۷؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۳۵؛ الدر النظیم، ص ۲۶۹؛ نهج الایمان، ص ۵۱۴؛ ینایع الموده، ج ۱، ص ۴۵۵ و ج ۲، ص ۱۴۴؛ مشارق انوار الیقین، ص ۷۵ و ۲۵۹ و ۲۶۱؛ غایه المرام، ج ۵، ص ۱۱۴؛ الزام الناصب، ج ۲، ص ۱۹۰؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۴، ص ۲۱۲ و ج ۴، ص ۳۷۰. و ر.ک: ذخائر العقبی، ص ۵۶ به نقل از ابن قتیبه؛ انساب الاشراف، تحقیق محمودی، ج ۲، ص ۱۴۶؛ الآحاد و المثانی، مخطوط در کپرلی، ش ۲۳۵؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۳۴؛ المعارف، ابن قتیبه، ص ۷۳ و ۷۴؛ الغدیر، امینی، ج ۲، ص ۳۱۴ و ج ۳، ص ۱۲۲ به نقل از برخی منابع گذشته؛ کنز العمال، چاپ نخست، ج ۶، ص ۴۰۵؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۶۰؛ مطالب السؤل، ص ۱۹ که می گوید: او در بسیاری از مواقع، این مطلب را بیان می کرد؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۳۱۲؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۵۵ و ۱۵۷؛ العقد الفرید، ج ۲، ص ۲۷۵. و ر.ک: الاصابه، ج ۴، ص ۱۷۱؛ الاستیعاب، در حاشیه الاصابه، ج ۴، ص ۱۷۰؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳ و ۴۱۷.



ازدواج موقت، یک حکم ثابت است و نیاز به تشریح از سوی امام علی صلوات الله علیه یا فرد دیگر ندارد. آن حضرت کسی نبود که از نزد خود، حکمی را تشریح کند. حکم متعه را خدا و رسولش تشریح کرده بودند؛ همچنان که آیه «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» (۱) بر این امر دلالت دارد. خود اهل سنت نیز روایاتی را در این زمینه نقل کرده اند که به یکصد و ده روایت می رسد و هم آن ها را در کتاب زواج المتعه: تحقیق و دراسه، ج ۲، ص ۱۲۱ - ۱۹۰ آورده ام.

روایات شیعه درباره متعه بسیار است. هنگامی که عمر این ازدواج را ممنوع کرد، امام علی صلوات الله علیه موضع خود را در برابر این بدعت اعلام نمود و فرمود: «اگر متعه از سوی عمر تحریم نمی شد، جز اندکی از مردم (یا جز عده ای بدذات) زنا نمی کردند» (۲).

هیچ گاه نقل نشده است که امام علی صلوات الله علیه در زمان خلافت

ص: ۱۵۳

۱- .سوره نساء، آیه ۲۴.

۲- .جامع البیان، ج ۵، ص ۹ با سندی که به ظاهر صحیح است؛ المصنف، عبد الرزاق، ج ۷، ص ۵۰۰؛ منتخب کنز العمال، (در حاشیه مسند احمد، ج ۶، ص ۴۰۵؛ تفسیر الکبیر، رازی، چاپ سال ۱۳۵۷ ق، ج ۱۰، ص ۵۰؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۲، ص ۲۵؛ تفسیر نیشابوری، در حاشیه تفسیر طبری، ج ۵، ص ۱۷؛ البیان خوبی، ص ۳۴۳ به نقل از مسند ابی یعلی؛ دلائل الصدق، ج ۳، ص ۱۰۱؛ تلخیص الشافی، ج ۴، ص ۳۲؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ابواب نکاح المتعه، ج ۲۱، ص ۵ و ۱۱ و ۴۴؛ نوادر احمد بن محمد بن عیسی، ص ۶۵ و ۶۶؛ رساله متعه مفید؛ نفحات اللاهوت، ص ۹۹؛ التهذیب، ج ۷، ص ۲۵۰؛ مستدرک وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۴۷ و ۴۴۹ و ۴۷۸ و ۴۸۲ و ۴۸۳؛ کتاب عاصم بن حمید حنط، ص ۲۴؛ الهدایه خصیبی حدیث مفضل، ص ۱۰۹؛ کنز العرفان، ج ۲، ص ۱۴۸؛ الکافی، ج ۵، ص ۴۴۸؛ الايضاح، ص ۴۴۳؛ الجواهر، ج ۳۰، ص ۱۴۴؛ السرائر، ص ۳۱۲؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۳۳؛ الغدیر امینی، ج ۶، ص ۲۰۶؛ کنز العمال، چاپ دار الرساله، ج ۱۶، ص ۵۲۲ و ۵۲۳ و چاپ هند، ج ۲۲، ص ۹۶؛ تفسیر بحر المحيط، ج ۳، ص ۲۱۸؛ الاستبصار فی ما اختلف من الاخبار، ج ۳، ص ۱۴۱؛ التفسیر الحدیث، محمد عزت دروزه، ج ۹، ص ۵۴؛ المرأه فی القرآن و السنه، ص ۱۸۲؛ بحار الانوار، چاپ جدید، ج ۱۰۰، ص ۳۰۵ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و چاپ قدیم، ج ۸، ص ۲۷۳.

خود، کسی را از این ازدواج منع کرده باشد. علاوه بر این که ازدواج متعه، ربطی به سیاست و حکومت ندارد و یک تکلیف شخصی است.

### امام علی (علیه السلام) و فدک

ائمه صلوات الله علیهم بیان کرده اند که علت پس نگرفتن فدک و اقدام نکردن برای تغییر برخی امور، سه چیز بود:

یکم: اهل بیت علیهم السلام در این باره، مورد ستم قرار گرفتند و برای پس گرفتن آنچه که به ظلم از ایشان گرفته شده بود، اقدام نکردند تا خود خداوند در آخرت حق آنان را باز ستاند. (۱)

دوم: چه بسا خوش نداشتند که کسی علیه آن ها ادعا کند که با ابوبکر و عمر مخالفت می کنند. (۲) این عملکرد، درباره اموری بود که به حق شخصی ائمه صلوات الله علیهم ارتباط داشت و هر کس می تواند از حق شخصی خود کوتاه بیاید. از این رو فدک همچنان به عنوان سند مظلومیت اهل بیت صلوات الله علیهم باقی ماند.

سوم: بعد از کشته شدن عثمان، امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به شکایت مردم رسیدگی می کرد. بیشتر شکایت ها از عثمان، مربوط به مسائل مالی بود؛ همچنین مربوط به اموالی که عثمان از بیت المال، به بنی امیه بخشیده بود. اگر علی علیه السلام حکم می کرد که فدک را برگردانند، از نظر برخی مردم بی اطلاع، متهم می شد.

### حج تمتع

ص: ۱۵۴

- 
- ۱- الطرائف، ابن طاووس، ص ۲۵۱؛ علل الشرائع، ص ۱۵۴ و ۱۵۵؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۷۰.
  - ۲- الاموال، ابی عبید، ص ۴۶۳؛ الخراج، ص ۲۳؛ احکام القرآن، جصاص، ص ۳، ج ۶۳؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۶، ص ۳۲۳؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۱۷؛ تاریخ المدینه، ابن شبه، ج ۱، ص ۲۱۷؛ کنز العمال، ج ۴، ص ۳۳۰ به نقل از ابی عبید و ابن انباری در المصاحف.

الف: حج تمتع و بهرمندی از زنان در حج، حکمی بود که خدا و رسولش از پیش تشریح کرده بودند و نیاز نبود که فرد دیگر، دوباره آن را واجب کند؛ خواه آن فرد، علی صلوات الله علیه باشد یا شخص دیگر. آن حضرت، کسی نبود که مشروع و واجب خدا را تحریم نماید.

ب: این حکم، یک مسأله شخصی است و به پای بندی افراد به دین بازمی گردد و ربطی به حکومت و امیر و خلیفه ندارد.

ما معتقدیم که این عمر بن خطاب بود که در یک جلسه و با یک جمله، متعه حج را تحریم کرد و «حی علی خیر العمل» را از اذان حذف نمود و ازدواج موقت را ممنوع گرداند. (۱).

ص: ۱۵۵

۱- شرح التجرید، قوشچی، ص ۴۸۴. برای آگاهی از سخنان عمر که گفت: «متعتان کانتا علی عهد الرسول صلی الله علیه و آله انا احرمهما و اعاقب علیهما: متعه النساء و متعه الحج»، به این منابع مراجعه کنید: مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۷ و ج ۳، ص ۳۲۵ و ۳۵۶ و ۳۶۳؛ الغدیر امینی، ج ۶، ص ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲؛ کتاب الجمع بین الصحیحین؛ زاد المعاد؛ جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۲۳۹؛ مختصر جامع بیان العلم، ص ۲۲۶؛ کتوز العمال، چاپ هند، ج ۲۲، ص ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۶، ص ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ به نقل از طبری و ابی صالح و الطحاوی و ابن عساکر؛ ضوء الشمس، ج ۲، ص ۹۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۱۸۲ و ج ۱۲، ص ۲۵۱ و ج ۱۶، ص ۲۶۵؛ کتاب الام، ج ۷، ص ۲۱۹؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۷، ص ۲۰۶؛ منتخب کتوز العمال، در حاشیه مسند احمد، ج ۶، ص ۴۰۴؛ مرآه العقول، ج ۳، ص ۴۸۱؛ الاوائل، ابی الهلال عسکری، ج ۱، ص ۲۳۸؛ تفسیر نیشابوری، در حاشیه تفسیر طبری، ج ۵، ص ۱۷؛ البیان و التبین، چاپ ۱۳۸۰ ق، ج ۴، ص ۲۷۸ و چاپ دار الفکر، ج ۲، ص ۲۰۸ و ۲۲۳؛ زاد المعاد، ج ۱، ص ۲۱۳ و ج ۲، ص ۱۸۴ که در آن آمده: «از عمر ثابت گردیده است»؛ تفسیر کبیر، رازی، چاپ ۱۳۵۷ ق، ج ۱۰، ص ۵۱ و ص ۴۲ و در چاپ دیگر، ج ۲، ص ۱۷۲ و ج ۳، ص ۲۰۱ و ۲۰۲ به همین موضوع استدلال کرده است؛ وفيات الاعیان؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۳۱؛ تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۱۵۳ و ج ۴، ص ۲۹؛ مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۲؛ کتوز العرفان، ج ۲، ص ۱۵۶ و ۱۵۸ به نقل از طبری در المستنیر. و ر.ک: الجواهر، ج ۳۰، ص ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۵ و ۱۴۸ و ۱۴۹؛ نفحات اللاهوت، ص ۹۸؛ الايضاح، ص ۴۴۳؛ دلائل الصدق، ج ۳، ص ۱۰۲ و ۱۰۳؛ احکام القرآن، جصاص، ج ۲، ص ۲۷۰؛ بدایه المجتهد، ج ۱، ص ۳۴۲؛ المحلی، ج ۹، ص ۱۰۷؛ التمهید قرطبی، ج ۲۳، ص ۳۰۴ و ۳۶۵ با دو سند؛ التفسیر الحدیث، محمد عزت دروزه، ج ۹، ص ۵۴؛ المرأه فی القرآن و السنه دروزه، ص ۱۸۲؛ المغنی ابن قدامه، چاپ دار الکتاب العربی، ج ۷، ص ۵۲۷؛ شرح معانی الآثار، باب مناسک الحج، ص ۳۷۴ و ج ۲، ص ۱۴۴؛ المبسوط سرخسی، ج ۵، ص ۱۵۲، باب القرآن از کتاب الحج که آن را تصحیح نموده است؛ بحار الانوار، چاپ قدیم، ج ۸، ص ۲۷۳ به نقل از جامع الاصول ابن اثیر؛ تحریم نکاح المتعه، ص ۱۰۶ و ۱۰۵ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۶؛ اخبار القضاة و کیع، ج ۲، ص ۱۲۴ که مؤلف در حاشیه آن، به نهی عمر از متعه اشاره کرده است و ابن ماجه و بیهقی و ابن منذر آن را روایت نموده اند؛ محاضرات راغب، ج ۲، ص ۲۱۴؛ المسالک، ج ۱، ص ۵۰۰؛ المتعه فکیکی، ص ۷۲؛ شرح تجرید قوشچی، مبحث الامامه، ص ۴۸۴؛ الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۲۷۷ به نقل از طبری؛ جواهر الاخبار و الآثار، ج ۲، ص ۱۹۲ به نقل از تفتازانی در حاشیه خود بر شرح العضد؛ التمهید، ج ۱۰، ص ۱۱۲ و ۱۱۳؛ المنتقی للفقی، ج ۲ حاشیه ص ۵۱۹؛ الدر المنثور، ج ۲، ص



در مورد نماز تراویح نیز مطلب چنین است. امام علی صلوات الله علیه می خواست مردم را از آن بازدارد. برای این کار، امام حسن صلوات الله علیه را فرستاد. مردم فریاد زدند: «سنت عمر از دست رفت». (۱) پس از آن، امام علی صلوات الله علیه مردم را به حال خود وا گذاشت؛ چون آن ها نماز تراویح را از کسی یاد گرفته بودند که خود را ملزم به انجام سنت او می دانستند و تعبد به آن سنت را واجب می پنداشتند. این موضوع، برآمده از یک آسیب فکری \_ اعتقادی بود که نمی شد به زور جلوی آن را گرفت؛ بلکه می بایست آن اندیشه غلط، از ذهن ها زدوده می شد و تبیین می گردید که هر سنتی غیر از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله فاقد ارزش و اعتبار است؛ مگر این که ظهور و جلوه ای از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد.

ص: ۱۵۶

---

۱- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۲، ص ۲۸۳ و ج ۱، ص ۲۶۹؛ نهج الحق، ص ۲۸۹؛ الصراط المستقیم، بیاضی، ج ۱، ص ۲۶؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۵۶۲؛ الشافی فی الامامه، ج ۴، ص ۲۱۹؛ تقریب المعارف، ص ۳۴۷؛ شرح احقاق الحق (الاصل)، ص ۲۴۴ و ۲۴۷؛ تلخیص الشافی، ج ۴، ص ۵۸؛ بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۷ و چاپ قدیم، ج ۸، ص ۲۸۴؛ جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۳۷؛ کشف الغناء، ص ۶۵ و ۶۶؛ کتاب سلیم بن قیس، چاپ مؤسسه البعثه، ص ۱۲۶. و ر.ک: وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۸، ص ۴۶ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۵، ص ۱۹۲؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۷، ص ۲۱۲.

برای این که فهم مخاطب به مخاطره نیفتد، وارد بحث های فراگیر در این زمینه نمی شویم؛ اما باید دانست که مراد از سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که می فرماید: «سنت من و سنت خلفای راشدین را دریابید»،<sup>(۱)</sup> سنت امامان دوازده گانه است؛

همان کسانی که از خود چیزی نمی گویند و کاری نمی کنند و به آنچه که از سوی خدا و رسولش تکلیف شده است، بسنده می نمایند و سنت شان، احیای سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است.

### حی علی خیر العمل

هیچ دلیلی مبنی بر حذف این جمله در زمان امام علی صلوات الله علیه وجود ندارد؛ بلکه در طول تاریخ، همواره این جمله به عنوان شعار علی و اهل بیتش صلوات الله علیهم مطرح بوده است؛ به طوری که حسین بن علی (شهید فخر) هنگامی که خواست قیام خود علیه هادی عباسی را آغاز کند، به مؤذن دستور داد که در اذان «حی علی خیر العمل» بگوید.<sup>(۲)</sup>

در کتاب الصحیح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله بحثی درباره مشروعیت «حی علی خیر العمل» آورده ام. در پایان این پاسخ، الحاقیه ای درباره مشروعیت و گفته شدن آن در حیات و ممات رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهم آورد.

### الصلاه خیر من النوم

هیچ دلیلی وجود ندارد که امام علی صلوات الله علیه اجازه داده باشد «الصلاه خیر من النوم» در اذان گفته شود. و هیچ دلیلی وجود ندارد که در زمان آن حضرت، این جمله در اذان ها گفته شده باشد.

### تخطئه غیر از تکفیر است

شیعیان به ابوبکر و عمر و عثمان و پیروان آن ها انتقاد دارند و کار آن ها را خطا می دانند؛ ولی مسأله انتقاد، غیر از مسأله تکفیر است. اگر منظور پرسش گر از تکفیر، همین انتقادی است که یادآور شدیم، آری؛ شیعه به آن اعتراف دارد؛ اما اگر از تکفیر، چیزی دیگر را در نظر دارد، پیشتر گفتیم که این تهمت است و هیچ مجالی برای پذیرش آن نیست.

ص: ۱۵۸

---

۱- . ر.ک: الثقات، ابن حبان، ج ۱، ص ۴ و ج ۲، ص ۱۵۱؛ کتاب المجروحین، ابن حبان، ج ۱، ص ۱۰؛ کتاب الضعفاء، ابی نعیم، ص ۴۶؛ نهایه السؤل، ج ۳، ص ۲۶۶ و ۲۶۷؛ سلم الوصول فی شرح نهایه السؤل، ج ۴، ص ۴۱۰؛ اصول سرخسی، ج ۱، ص ۱۱۴ و ۳۱۷ و ۳۸۰ و ج ۲، ص ۱۰۶ و ۱۱۶؛ المحصول رازی، ج ۴، ص ۱۷۵ و ج ۶، ص ۱۳۱؛ ارشاد الفحول، ص ۳۳؛ الاحکام فی اصول الاحکام، آمدی، ج ۱، ص ۲۳۲ و ۲۴۱ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ج ۲، ص ۹۸ و ج ۴، ص ۲۰۷ و ۲۳۷؛ العلل، ابن حنبل، ج ۱، ص ۲۱؛ حیاة الصحابه، ج ۱، ص ۱۲؛ کشف الغمه، شعرانی، ج ۱، ص ۶؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۱۲۶ و ۱۲۷؛ سنن

دارمی، ج ۱، ص ۴۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۶؛ سنن ابن داود، ج ۲، ص ۳۹۳؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۵۰؛ مستدرک  
حاکم، ج ۱، ص ۹۶ و ۹۷؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۱۴؛ جزء ابن عاصم، ص ۱۰؛ کتاب السنه، ابن ابی عاصم، ص  
۲۹ و ۳۰؛ شرح معانی الآثار، ج ۱، ص ۸۱ و ۲۵۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۱۷۹؛ المعجم الاوسط، ج ۱، ص ۲۸؛ المعجم  
الکبیر، ج ۱۸، ص ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۵۷؛ مسند الشامیین، ج ۱، ص ۲۵۴ و ۴۰۲ و ۴۴۶ و ج ۲، ص ۱۹۷ و ۲۹۹؛ الاستذکار،  
ابن عبد البر، ج ۱، ص ۲۸۸ و ج ۲، ص ۷۹ و ج ۸، ص ۸ و ۱۳؛ التمهید، ابن عبد البر، ج ۸، ص ۶۶ و ۱۱۷ و ج ۲۱، ص ۲۷۹؛  
الکافی، ابن عبد البر، ص ۷۴؛ جامع بیان العلم و فضلہ، ج ۲، ص ۹۰ و ۱۸۲ و ۱۸۳؛ الاربعین البلدانیہ، ابن عساکر، ص ۱۲۱؛  
موارد الظمان، ج ۱، ص ۲۰۵؛ العهود المحمديه، ص ۱۷ و ۶۳۵؛ کنز العمال، چاپ دار الرساله، ج ۱، ص ۱۷۳؛ شرح مسند ابی  
حنیفه، ص ۲۴۵؛ کشف الخفاء، ج ۲، ص ۲۰۶؛ احکام القرآن، جصاص، ج ۱، ص ۵۳۰ و ج ۳، ص ۸۲؛ تفسیر بغوی، ج ۲،  
ص ۱۴۵؛ تفسیر کبیر، رازی، ج ۱، ص ۱۸۹ و ۲۰۹ و ۲۷۰ و ج ۱۲، ص ۲۱۶ و ۲۱۷؛ تاریخ مدینہ دمشق، ج ۳۱، ص ۲۸ و ج  
۴۰، ص ۱۷۸ و ۱۸۰ و ج ۶۴، ص ۳۷۵؛ اسد الغابہ، ج ۳، ص ۳۹۹؛ تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۴۷۳ و ج ۱۷، ص ۳۰۶ و ج ۳۱،  
ص ۵۳۹؛ تذکرہ الحفاظ، ذہبی، ج ۳، ص ۱۱۵۰ و ۴۲۰ و منابع فراوان دیگر.

۲- مقاتل الطالبیین، چاپ مطبعہ حیدریہ، ص ۲۹۷ و چاپ مصر، ص ۴۶۶. و ر.ک: النص و الاجتهاد، ص ۲۴۱ به نقل از السیرہ  
الحلیہ، چاپ مصطفی حلبی، ج ۲، ص ۳۰۵.

اگر منظور از تکفیر، این باشد که صحابه به پیمان های خود وفا نکردند و در مسأله خلافت و شماری از موضوعات، از فرمان خدا و رسولش سر باز زدند، این سخن در مورد برخی از صحابه صحت دارد.

مقصود از تکفیر، این نیست که به خارج شدن فرد از اسلام حکم کنیم. چنین حکمی، معقول و قابل پذیرش نیست. علاوه بر این که سفارش اهل بیت صلوات الله علیهم به شیعیان، بر این گفته استوار بود که «اسباب ناسزا به ما را فراهم نکنید و خود نیز جزو ناسزاگویان نباشید».

این نکته را هم باید متذکر شد که امام علی علیه السلام، روش عمر و عثمان در توزیع بیت المال را تغییر داد و به روش زمان پیامبر صلی الله علیه و آله برگرداند. او باین روش، هم تبعیض طبقاتی عمر در توزیع اموال را از بین برد، و هم نظام خویشاوندسالاری عثمان در تقسیم بیت المال را برچید. یکی از علل شورش طلحه و زبیر بر ضد امام، برچیده شدن روش عمر در تقسیم اموال بود.

## الحاقیه

### حی علی خیر العمل در اذان

در کتاب الصحیح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله بحثی در مورد «حی علی خیر العمل» مطرح کرده ایم که عیناً در اینجا می آوریم:

از اموری که مسلمانان در آن اختلاف دارند، این است که آیا در اذان، بعد از «حی علی الفلاح»، باید دو بار «حی علی خیر العمل» گفته شود یا خیر؟ بیشتر اهل سنت به پیروی از پیشوایان خود، معتقدند که گفتن «حی علی خیر العمل» در اذان



صحیح نیست. برخی از ایشان، آن را مکروه می دانند و می گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله آن را نگفته و افزودن بر جملات اذان، مکروه است. (۱).

قاسم بن محمد بن علی، به نقل از توضیح المسائل عمادالدین یحیی بن محمد بن حسن بن حمید مقرئ می گوید: «روایانی گفته است که شافعی در مورد گفتن این جمله، نظر مشهوری دارد». بسیاری از علمای مذاهب مالکی و حنفی و شافعی نیز گفته اند که حی علی خیر العمل، از الفاظ اذان بوده است.

زرکشی در کتاب البحر المحيط آورده است: «از جمله مسائلی که همانند دیگر جاها، در مدینه هم مورد اختلاف می باشد، این است که ابن عمر که بزرگ اهل مدینه بود، اذان را تک جمله ای می دانست و در آن «حی علی خیر العمل» می گفت. ... مقرئ می گوید: این که روایانی روایت کرده است که شافعی در اثبات حی علی خیر العمل، نظری مشهوری دارد، صحیح می باشد». (۲).

اهل بیت صلوات الله علیهم و پیروان ایشان معتقدند که این فخره، جزو اذان و اقامه می باشد و بدون آن، اذان و اقامه صحیح نیست. این حکم در نزد آنان، مورد اجماع است. (۳). شوکانی این قول را به عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت می دهد (۴) و می گوید: «مهدی در کتاب البحر، آن را به یکی از دو فتوای شافعی

ص: ۱۶۰

---

۱- السنن الکبری، بیهقی، ج ۱، ص ۴۲۵؛ المجموع نووی، ج ۳، ص ۹۸؛ نصب الرایه، ص ۴۰۲؛ البحر الرائق، ج ۱، ص ۲۷۵ و چاپ سال ۱۴۱۸ ق، ج ۱، ص ۴۵۴ به نقل از شرح المهدب.

۲- الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۳۰۷.

۳- الانتصار سید مرتضی، ص ۳۹.

۴- نیل الاوطار، ج ۲، ص ۱۸.

نسبت داده است. (۱)... این اختلافی است که در کتاب های مذهب شافعی وجود دارد». (۲).

شیعیان اهل بیت صلوات الله عليهم برای اثبات این که «حی علی خیر العمل» پایه ثابت اذان است، به اجماع و روایات متواتر و فراوان اهل بیت صلوات الله عليهم استناد کرده اند؛ از جمله:

\* روایت ابوالریع و زراره و فضیل بن یسار و محمد بن مهران از ابوجعفر محمد باقر صلوات الله علیه؛

\* روایت نقل شده در فقه الرضا از امام رضا صلوات الله علیه؛

\* روایت ابن سنان و معلی بن خنیس و ابوبکر حضرمی و کلیب اسدی از ابوعبدالله جعفر صادق صلوات الله علیه؛

\* روایت ابوبصیر از امام باقر یا امام صادق صلوات الله علیهما؛

\* روایت محمد بن ابی عمیر از ابوالحسن الرضا صلوات الله علیه؛

\* روایت امام علی علیه السلام و محمد حنفیه از پیامبر صلی الله علیه و آله؛

\* روایت عکرمة از ابن عباس. (۳)

ما در مقابل این اختلاف، راهی جز چنگ زدن به مذهب اهل بیت صلوات الله عليهم و پیروان ایشان نداریم. البته ما برای اثبات ادعای فوق، تنها به اجماع بسنده نمی کنیم و مستند ما، تنها روایات به دست آمده از اهل بیت صلوات الله عليهم نیست؛

ص: ۱۶۱

---

۱- . نیل الاوطار، ج ۲، ص ۱۸ و ۱۹؛ البحر الزخار، ج ۲، ص ۱۹۱ که در آن به جای کلمه «احد»، کلمه «اخیر» آمده است؛ الاعتصام بجبل الله المتین، ج ۱، ص ۳۰۷ و ۳۰۸.

۲- . نیل الاوطار، ج ۲، ص ۱۹.

۳- . به باب های مربوط به اذان در کتاب های وسائل الشیعه، جامع احادیث شیعه، بحار الانوار و مستدرک الوسائل مراجعه کنید.

(هر چند که آنان، یکی از دو ثقل به جا مانده از پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و خدا هر نوع پلیدی را از آنان زدوده و ایشان را پاکیزه گردانده است)؛ بلکه به تعداد زیادی از شواهد و ادله که نزد دیگران یافته ایم نیز استناد می کنیم. کسانی که با سند صحیح، از آنان روایت شده است که حی علی خیر العمل جزو اذان می باشد:

۱. عبد الله بن عمر؛

۲. امام علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیه؛

۳. سهل بن حنیف؛

۴. بلال؛

۵. امام امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه؛

۶. ابو محذوره؛

۷. ابن ابی محذوره؛

۸. زید بن ارقم؛

۹. امام باقر صلوات الله علیه؛

۱۰. امام صادق صلوات الله علیه؛

۱۱. امام حسن بن علی صلوات الله علیه؛

۱۲. امام حسین صلوات الله علیه.

### **آنچه از عبدالله بن عمر روایت شده است:**

۱. مالک بن انس از نافع نقل کرده است که گاه ابن عمر، حی علی الفلاح می گفت و پشت سر آن می گفت: «حی علی خیر العمل» (۱).

ص: ۱۶۲

---

۱- السنن الکبری، بیهقی، ج ۱، ص ۴۲۴؛ المصنف، صنعانی، ج ۱، ص ۴۶۴؛ نصب الرایه، ج ۱، ص ۴۰۲؛ الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۲۹۷ و ۳۰۸ و ۳۱۲.

۲. لیث بن سعد از نافع نقل کرده است: ابن عمر در مسافرت اذان نمی گفت، بلکه می گفت: «حی علی الفلاح» و گاه می گفت: «حی علی خیر العمل» (۱).

لیث بن سعد از نافع نقل کرده است: «گاه ابن عمر، حی علی خیر العمل را به اذانش اضافه می کرد». این مطلب را انس بن مالک نیز از نافع و او از ۱. ابن عمر نقل کرده است (۲).

و نیز عطا از ابن عمر روایت نموده (۳) و عبیدالله بن عمر از نافع نقل کرده است (۴).

۲. محمد بن سیرین نقل کرده که ابن عمر این فقره را در اذانش می گفت (۵).

۳. نسیر بن ذعلوق نقل کرده است که ابن عمر در مسافرت چنین می کرد (۶).

۴. عبدالرزاق از ابن جریج و او از نافع نقل کرده است که ابن عمر در مسافرت، اقامه می گفت و دو یا سه بار می گفت: حی علی الصلاه، حی علی خیر العمل (۷).

۷. عبدالرزاق از معمر و او از یحیی بن ابی کثیر و او از مردی نقل کرده است که «هر گاه ابن عمر در اذان حی علی الفلاح می گفت، حی علی خیر العمل نیز می گفت و سپس می گفت: الله اکبر، الله اکبر، لا اله الا الله» (۸). این مطلب

ص: ۱۶۳

---

۱- السنن الکبری، بیهقی، ج ۱، ص ۴۲۴. و ر.ک: نیل الاوطار، ج ۲، ص ۱۹.

۲- ر.ک: السنن الکبری، بیهقی، ج ۱، ص ۴۲۴؛ دلائل الصدق، ج ۳ قسم ۲، ص ۱۰۰؛ مبادئ الفقه الاسلامی، عرفی، ص ۳۸ به نقل از شرح التجرید؛ الشفاء، ابن شیبیه؛ جواهر الاخبار و الآثار المستخرجه من لجه البحر الزخار، سعدی، ج ۲، ص ۱۹۲؛

الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۳۰۸؛ نصب الرايه، ج ۱، ص ۴۰۲.

۳- الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۲۹۹ و ص ۳۱۰.

۴- نصب الرايه، ج ۱، ص ۴۰۲؛ المصنف، ابن ابی شیبیه، ج ۴، ص ۲۴۴.

۵- السنن الکبری، بیهقی، ج ۱، ص ۴۲۵؛ الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۳۰۸ به نقل از السنن الکبری.

۶- همان.

۷- المصنف، صنعانی، ج ۱، ص ۴۶۴.

۸- المصنف، صنعانی، ج ۱، ص ۴۶۰؛ الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۲۹۹.

را ابن ابی شیبہ (۱).

نیز از طریق ابن عجلان و عبیدالله، از نافع، از ابن عمر روایت کرده است.

۲. زید بن محمد از نافع نقل کرده است که ابن عمر هر گاه اذان می گفت، حی علی خیر العمل نیز می گفت. (۲).

صاحب کتاب الاعتصام، روایت ابن عون از نافع، روایت ابن جریج از نافع، روایت عثمان بن مقسم از نافع، روایت عبدالله بن عمر از نافع، و روایت جویریة بن اسماء از نافع را ذکر کرده است که می توانید به آن مراجعه کنید. (۳).

حلبی شامی و دیگران نیز روایت مربوط به حی علی خیر العمل را از ابن عمر نقل کرده اند که می توان به کتب آن ها مراجعه کرد. (۴) ابن حزم می گوید: «کسی که بنا بر نظر صاحب، معتقد است که در مسائل این چنینی نمی توان فتوای به رأی داد، لازم است که قول ابن عمر را در این موضوع بپذیرد؛ چرا که این قول، با صحیح ترین سندها از او ثابت گردیده است». (۵).

### آنچه از امام علی بن حسین صلوات الله علیه روایت شده است:

۹. حاتم بن اسماعیل، از جعفر بن محمد، از پدرش نقل کرده است: «علی بن الحسین صلوات الله علیه پس از گفتن حی علی الفلاح در اذان، می گفت: حی

ص: ۱۶۴

- 
- ۱- . المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۱، ص ۱۴۵؛ حاشیه مصنف عبد الرزاق، ج ۱، ص ۴۶۰ به نقل از مصنف ابن ابی شیبہ؛ الاعتصام به حبل الله المتین، ج ۱، ص ۲۹۶.
  - ۲- . الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۲۹۵.
  - ۳- . الاعتصام، ج ۱، ص ۲۹۶ - ۲۹۹.
  - ۴- . السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۹۸؛ الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۳۱۱ و ۳۱۲ به نقل از ابن حزم در کتاب الاجماع.
  - ۵- . المحلی، ابن حزم، ج ۳، ص ۱۶۰ و ۱۶۱.

علی خیر العمل. و می گفت: این اذان نخستین است» (۱).

سخن ایشان را تنها می توان بر این حمل کرد که «این اذان رسول خدا صلی الله علیه و آله است» (۲).

۱۰. سخن امام علی بن الحسین صلوات الله علیه را حلبی شافعی و ابن حزم ظاهری و دیگران نیز نقل کرده اند که خواهد آمد.

### آنچه از سهل بن حنیف نقل شده است:

۱۱. بیهقی روایت می کند که گفتن حی علی خیر العمل در اذان، از ابو امامه سهل بن حنیف روایت شده است (۳).

۱۲. ابن الوزیر در کتاب إحصاء الأحکام، از محب طبری شافعی نقل کرده است: «از صدقه بن یسار نقل شده که هر گاه ابو امامه سهل بن حنیف اذان می گفت، حی علی خیر العمل را ذکر می کرد. این حدیث را سعید بن منصور آورده است» (۴).

### آنچه از بلال نقل شده است:

۱۳. عبدالله بن محمد بن عمار، از عمار و عمر که فرزندان حفص بن عمر بودند، از اجدادشان نقل کرده اند که بلال در اذان صبح فریاد می زد: حی علی خیر العمل. پیامبر صلی الله علیه و آله به او دستور داد که به جای آن، الصلاه

ص: ۱۶۵

۱- السنن الکبری، بیهقی، ج ۱، ص ۴۲۵؛ دلائل الصدق، ج ۳، ق ۲، ص ۱۰۰؛ مبادئ الفقه الاسلامی، ص ۳۸ به نقل از مصنف ابن ابی شیبیه؛ جواهر الاخبار و الآثار، ج ۲، ص ۱۹۲؛ الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۲۹۹ و ۳۰۸ و ۳۱۰؛ نیل الاوطار، ج ۲، ص ۱۹؛ کتاب العلوم، ج ۱، ص ۹۲.

۲- دلائل الصدق، ج ۳، ق ۲، ص ۱۰۰؛ مبادئ الفقه الاسلامی، ص ۳۸.

۳- السنن الکبری، بیهقی، ج ۱، ص ۴۲۵.

۴- [۴]. دلائل الصدق، ج ۳، ق ۲، ص ۱۰۰؛ مبادئ الفقه الاسلامی، ص ۳۸؛ الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۳۰۹ و ص

خير من النوم بگوید. از این رو بلال گفتن حی علی خیر العمل را رها کرد.(۱).

ظاهراً قسمت پایانی این روایت، توسط راویان اضافه شده است؛ چرا که به تصریح چندین روایت، عبارت «الصلاه خیر من النوم» پس از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و طبعاً از سوی عمر بن خطاب به اذان اضافه گردید.(۲).

۱۰. بلال هر صبح که اذان می گفت، حی علی خیر العمل را ذکر می کرد.(۳).

قوشچی و دیگران گفته اند: عمر برای مردم خطبه خواند و گفت: «ای مردم! سه چیز در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که آن ها را ممنوع می کنم و به خاطرشان عقوبت می نمایم. آن سه عبارتند از: متعه زنان و متعه حج و حی علی خیر العمل».(۴).

قوشچی که عالمی اشاعره بود، برای عمر عذر تراشیده و گفته است: «مخالفت یک مجتهد با دیگران در مسائل اجتهادی، بدعت به شمار

ص: ۱۶۶

۱- . المعجم الكبير، طبرانی، ج ۱، ص ۳۵۲؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۳۳۰ به نقل از طبرانی؛ المصنف، صنعانی، ج ۱، حاشیه ص ۴۶۰؛ السنن الكبرى، بیهقی، ج ۱، ص ۴۲۵؛ کنز العمال، ج ۴، ص ۵۵۰۴ و چاپ مؤسسه الرساله، ج ۸، ص ۳۴۵؛ منتخب کنز العمال، حاشیه مسند احمد، ج ۳، ص ۲۷۶ به نقل از ابی الشیخ در کتاب الاذان؛ دلائل الصدق، ج ۳، ق ۲، ص ۹۹؛ نصب الرايه، ج ۱، ص ۴۰۲؛ اضواء البيان، شنقیطی، ج ۸، ص ۱۵۶.

۲- . ر.ک: موطأ مالك، ج ۱، ص ۹۳؛ المصنف، صنعانی، ج ۱، ص ۴۷۴ و ۴۷۵ شماره ۱۸۲۷ و ۱۸۲۹ و ۱۸۳۲؛ کنز العمال، ج ۴ شماره ۵۵۶۷ و ۵۵۶۸ و چاپ مؤسسه الرساله، ج ۸، ص ۳۵۷؛ منتخب کنز العمال، حاشیه مسند احمد، ج ۳، ص ۲۷۸ که و در آن آمده است: او گفت که این کار بدعت است.

۳- [۳]. کنز العمال، ج ۴، ص ۲۶۶ و چاپ مؤسسه الرساله، ج ۸، ص ۳۴۲؛ منتخب کنز العمال، حاشیه مسند احمد، ج ۳، ص ۲۷۶؛ دلائل الصدق، ج ۳، قسم ۲، ص ۹۹.

۴- . شرح التجريد، قوشچی، مبحث امامت، ص ۴۸۴؛ کنز العرفان، ج ۲، ص ۱۵۸ به نقل از طبری در المستتير؛ الغدير، امینی، ج ۶، ص ۲۱۳ که می گوید: طبری در المستتير آن را از عمر آورده است؛ شیخ علی بیاضی در کتاب الصراط المستقیم، آن را از طبری نقل کرده است؛ جواهر الاخبار و الآثار، ج ۲، ص ۱۹۲ آن را از حاشیه تفتازانی بر شرح العضد نقل نموده است.

نمی آید» (۱). این عذر تراشی، اصلاً موجه نیست؛ زیرا طبق تصریح آیه قرآن، پیامبر صلی الله علیه و آله از روی هوای نفس سخن نمی گوید و آنچه می گوید، وحی است که به او نازل می شود. عذر حقیقی عمر این بود که پیش خود فکر می کرد که اگر مردم بشنوند نماز بهترین عمل است، تنها نماز تکیه می کنند و جهاد را رها می سازند. چنان که خواهد آمد، خود خلیفه نیز به آن تصریح کرده است. پس معنای سخن خلیفه این بود که جلوگیری و نهی او، یک نهی مصلحتی و موقت است، نه نهی تشریحی و تحریمی؛ زیرا او می دانست که حق تشریح ندارد.

۱۶. حلبی می گوید: «از ابن عمر و علی بن الحسین نقل شده است که در اذان، بعد از حی علی الفلاح، حی علی خیر العمل می گفتند» (۲).

۱۷. علاء الدین حنفی در کتاب التلویح فی شرح الجامع الصحیح می گوید: «درباره حی علی خیر العمل، ابن حزم آورده است: از ابن عمر و ابو امامه بن سهل بن حنیف، به طور صحیح وارد شده است که آن ها در اذان خود، حی علی خیر العمل می گفتند» (۳). مؤلف کتاب التلویح افزوده است که «علی بن الحسین نیز چنین می کرد» (۴).

ص: ۱۶۷

- 
- ۱- شرح التجرید، قوشجی، ص ۴۸۴.
  - ۲- السیره الحلبیه، چاپ سال ۱۳۸۲ ق، باب الاذان، ج ۲، ص ۹۸ و چاپ دار المعرفه، ج ۲، ص ۳۰۵.
  - ۳- المحلی، ابن حزم، ج ۳، ص ۱۶۰ و ر.ک: دلائل الصدق، ج ۳، قسم ۲، ص ۱۰۰؛ مبادئ الفقه الاسلامی، عرفی، ص ۳۸؛ الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۳۱۱.
  - ۴- دلائل الصدق، ج ۳، قسم ۲، ص ۱۰۰؛ مبادئ الفقه الاسلامی، عرفی، ص ۳۸؛ الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۳۱۱.



۱۸. سید مرتضی می گوید: «عامه روایت کرده اند که این جمله، در بخشی از دوران پیامبر صلی الله علیه و آله گفته می شد؛ اما ادعا می کنند که منسوخ گردیده و برداشته شده است. در حالی که مدعی نسخ، باید دلیل داشته باشد و چنین دلیلی یافت نمی شود.» (۱).

۱۹. از عبد الرزاق، از معمر، از ابن حمّاد، از پدرش، از جدش نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث معراج فرمود: «جبرئیل برخاست و سبّابه راست را در گوش خود نهاد و جفت جفت اذان گفت.» در پایان یادآور می شود که «دو بار حی علی خیر العمل گفت.» (۲).

۲۰. ابن نباح در اذانش حی علی خیر العمل می گفت. (۳).

قاسم بن محمد می گوید: «در کتاب السنم آمده: صحیح این است که اذان با حی علی خیر العمل تشریح گردید؛ زیرا به اتفاق جمیع مسلمانان، اذان در روز خندق، با این جمله گفته شد. این جمله، دعوت به نماز بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود که بهترین اعمال شما نماز است. همچنین مسلمانان اتفاق نظر دارند که ابن عمر و حسن و حسین علیهما السلام و بلال و گروهی از صحابه، با این جمله اذان می گفتند.» او این مطلب را در شرح کتاب موطأ و دیگر کتاب ها آورده است.

ص: ۱۶۸

---

۱- الانتصار، ص ۳۹.

۲- . سعد السعود، ص ۱۰۰؛ بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۱۰۷ و ج ۱۸، ص ۳۱۷؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۴، ص ۶۸۸. و ر.ک: مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۴۳؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۱، ص ۸۶؛ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۲۶۶.

۳- . ر.ک: من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۸۷؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۵، ص ۴۱۸ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۴، ص ۶۴۵؛ بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۱۷۴؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۴، ص ۶۹۲؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۱، ص ۶۴۴.

مؤلف فتوحات مکیه که یکی از مشایخ صوفیه است، می گوید: «اهل مذاهب اسلامی بنا بر تعصبی که داشتند، اجماع کردند که حی علی خیر العمل را ترک کنند...»

سید علامه عزالدین ابو ابراهیم محمد بن ابراهیم ذکر کرده است که من درباره دو سند مربوط به حی علی خیر العمل که به ابن عمر و زین العابدین می رسد، تحقیق کردم و هر دو سند را صحیح یافتیم.<sup>(۱)</sup>

امام سروجی در کتاب شرح الهدایه للحنفیه روایت می کند که احادیث حی علی خیر العمل، از طرق فراوان نقل شده است.<sup>(۲)</sup>

۲۱. از امام علی صلوات الله علیه نقل شده است: «شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بدانید که بهترین اعمال شما، نماز است. و به بلال فرمان داد که ندا دهد: حی علی خیر العمل». این حدیث در کتاب شفاء نقل شده است.<sup>(۳)</sup>

۲۲. محمد بن منصور در کتاب الجامع، با استناد به راویان مورد قبول، از ابومحذوره \_ یکی از مؤذنان رسول خدا صلی الله علیه و آله \_ نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمان داد که در اذان، حی علی خیر العمل بگویم.<sup>(۴)</sup>

ص: ۱۶۹

---

۱- الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۳۱۰ و ص ۳۱۲؛ الروض النضیر، ج ۱، ص ۵۴۲.

۲- الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۳۱۱.

۳- جواهر الاخبار و الآثار المستخرجه من لجه البحر الزخار، ج ۲، ص ۱۹۱؛ الامام الصادق علیه السلام و المذاهب الاربعه، ج

۵، ص ۲۸۴؛ الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۳۰۹.

۴- البحر الزخار، ج ۲، ص ۱۹۲؛ کتاب العلوم، ج ۱، ص ۹۲.

۲۳. در کتاب شفاء، از محمد بن منصور نقل شده است که ابوالقاسم علیه السلام به ابومحذوره دستور داد که اذان بگوید و حی علی خیر العمل را در اذانش ذکر نماید. او گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله به این کار فرمان داد. (۱).

۲۴. ابوبکر احمد بن محمد السری، از موسی بن هارون، از حمانی، از ابوبکر بن عیاش، از عبدالعزیز بن رفیع نقل کرده است که ابومحذوره گفت: «زمانی که من جوان بودم، پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: حی علی خیر العمل را در پایان اذانت قرار بده». (۲).

۲۵. در کتاب شفاء از هذیل بن بلال مدائنی نقل شده است: «از ابن ابی محذوره شنیدم که می گفت: حی علی الفلاح، حی علی خیر العمل». (۳).

۲۶. از زید بن ارقم نقل شده است که با حی علی خیر العمل اذان می گفت. (۴).

۲۷. شوکانی از کتاب الاحکام نقل کرده است: «برای ما به طور صحیح ثابت است که زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، در اذان حی علی خیر العمل گفته می شد و زمان عمر کنار گذاشته شد». (۵).

۲۸. حسن بن یحیی نیز همین را گفته و در جامع آل محمد، این قول از او روایت شده است. (۶).

ص: ۱۷۰

- 
- ۱- جواهر الاخبار و الآثار، ج ۲، ص ۱۹۱.
  - ۲- میزان الاعتدلال، ذهبی، ج ۱، ص ۱۳۹؛ لسان المیزان، عسقلانی، ج ۱، ص ۲۶۸؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۱، ص ۴۹۲.
  - ۳- البحر الزخار، ج ۲، ص ۱۹۲.
  - ۴- الامام الصادق علیه السلام و المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۲۸۳. و ر.ک: نیل الاوطار، ج ۲، ص ۱۹؛ فلک النجاه، فتح الدین حنفی، ص ۲۹۲ به نقل از محب طبری در احکام.
  - ۵- نیل الاوطار، ج ۲، ص ۱۹؛ الاحکام یحیی بن حسین، ج ۱، ص ۸۴.
  - ۶- . همان.

محمد بن منصور مرادی می گوید:

از احمد بن عیسی پرسیدم: «وقتی اذان می دهی، آیا حی علی خیر العمل می گویی؟». گفت: «آری». گفتم: «هم در اذان و هم در اقامه؟». گفت: «آری؛ ولی مخفیانه می گویم».

محمد بن جمیل، از نصر بن مزاحم، از ابوجارود برایم نقل کرد که ابوجعفر در اذان و اقامه، حی علی خیر العمل می گفت.

از ابوجارود نقل شده است که حسان گفت: در خراسان برای یحیی بن زید اذان گفتم. او به من دستور داد که حی علی خیر العمل بگویم. (۱).

از امام علی بن الحسین صلوات الله علیه روایت شده است که فرمود: هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله صدای مؤذن را می شنید، همان جمله را تکرار می کرد. وقتی مؤذن می گفت: «حی علی الصلاه، حی علی الفلاح، حی علی خیر العمل»، می فرمود: «لا حول و لا قوه الا بالله». (۲).

۳۰. امام محمد بن علی الباقر صلوات الله علیهما از پدرش علی بن الحسین صلوات الله علیهما نقل کرده است که پس از گفتن حی علی الفلاح، می گفت: حی علی خیر العمل. (۳).

۳۱. زرکشی در کتاب بحر المحيط می گوید: «از جمله موضوعاتی که همانند سایر مسائل در آن اختلاف وجود دارد، این است که ابن عمر که بزرگ

ص: ۱۷۱

- 
- ۱- کتاب العلوم المعروف ۲۹. از امام علی باملی احمد بن عیسی، ج ۱، ص ۹۲.
  - ۲- دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱۴۵؛ بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۱۷۹ به نقل از دعائم؛ مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۵۸؛ سنن النبی، طباطبائی، ص ۳۵۷؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۴، ص ۶۶۵.
  - ۳- جواهر الاخبار و الآثار سعیدی، ج ۲، ص ۱۹۲؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۱، ص ۴۲۵.

اهل مدینه بود، به تک جمله ای بودن اذان و گفتن حی علی خیر العمل فتوا می داد».(۱).

۳۲. در کتاب السنم آمده است: «صحیح آن است که اذان با حی علی خیر العمل تشریح شد».(۲).

۳۳. روایت شده است که امام علی صلوات الله علیه، حی علی خیر العمل را در اذان می گفت. شیعیان نیز این رویه را در پیش گرفته اند.(۳).

۳۴. در کتاب الروض النضیر آمده است: «بسیاری از علمای مالکی و همچنین حنفی و شافعی گفته اند که حی علی خیر العمل، از الفاظ اذان بود».(۴).

### تذکر و اشاره

این نصوص و روایاتی که ذکر شد، به ویژه آنچه که برای حسین بن فح اتفاق افتاد، نشان می دهد که خلفا در برابر گفتن حی علی خیر العمل، حساسیت بالایی نشان می دادند و چه بسا گفتن و آشکار کردن آن، به خشونت و کشتار و مصیبت و بلاهای بزرگ و خطرناک می انجامید. به راستی چرا سنت خلیفه دوم، بر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله مقدم گردید؟!

### اشکال های غیر وارد

۱. ادعا می شود که عبارت حی علی خیر العمل، در صحیح بخاری و مسلم و دیگر جوامع حدیثی، وجود ندارد و این دلالت می کند بر این که گفتن عبارت

ص: ۱۷۲

---

۱- الروض النضیر، ج ۱، ص ۵۴۲؛ الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۳۵۷؛ مبادئ الفقه، محمد سعید العوفی، ص ۹۲.

۲- همان.

۳- الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۳۰۸.

۴- الروض النضیر، ج ۱، ص ۵۴۲.

مذکور در اذان، معتبر نیست. حتی اگر روایتی که می گوید: «حی علی خیر العمل در اذان نخستین (یعنی اذان رسول خدا صلی الله علیه و آله) وجود داشت» صحیح باشد، با احادیث مربوط به اذان که عاری از این عبارتند، نسخ گردیده است. (۱).

این ادعا، به چند دلیل صحیح نیست:

یکم: در صحیحین، همه احادیث مشتمل بر احکام، جمع آوری نشده است.

دوم: اگر نسخ شده بود، ابن عمر و امام زین العابدین صلوات الله علیه و زید بن ارقم و دیگران از آن اطلاع داشتند. پس چرا پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به این کار ادامه دادند؟

سوم: شماری از روایات که در این بحث یادآور شدیم، به صراحت می گویند: نخستین کسی که این عبارت را از اذان حذف کرد، خلیفه دوم عمر بن خطاب بود که چنین چیزی را مصلحت می پنداشت. حال اگر صحت استناد و اعتماد بر چنین مصلحتی را بپذیریم، با از بین رفتن آن مصلحت، دیگر توجیهی نمی ماند که ترک سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله ادامه یابد. شاید التزام عده ای از صحابه و تابعین و اهل بیت صلوات الله علیهم و شیعیان ایشان به گفتن این فقره، اشاره به این دارد که آن ها با فتوای اجتهادی عمر موافق نبوده اند و آن را نپذیرفته اند.

۲. سخن عده ای که می گویند: «گفتن حی علی خیر العمل مکروه است»، به هیچ وجه صحیح نیست؛ زیرا کراهت آن از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله به اثبات نرسیده است. (۲) پیش تر دانسته شد که با روایات صحیح، از صحابه و تابعین نقل شده

ص: ۱۷۳

۱- ر.ک: نیل الاوطار، ج ۲، ص ۱۹؛ اضواء البیان، شنقیطی، ج ۸، ص ۱۵۶.

۲- السنن الکبری، بیهقی، ج ۱، ص ۴۲۵؛ المجموع، نووی، ج ۳، ص ۹۸؛ نصب الرایه، ج ۱، ص ۴۰۲؛ البحر الرائق، ج ۱، ص ۲۷۵ و چاپ سال ۱۴۱۸ ق، ج ۱، ص ۴۵۴ به نقل از شرح المذهب.

است که آنان در اذان خود، این جمله را می گفتند. روش اهل بیت نبوت و معدن رسالت صلوات الله عليهم اجمعین نیز که یکی از ثقلین هستند، گفتن جمله مزبور در اذان بود. از این رو، گفتن حی علی خیر العمل، در طول تاریخ به عنوان شعاری برای اهل بیت صلوات الله عليهم و علویان و شیعیان باقی ماند؛ تا آنجا که جنبش حسین بن علی صاحب فخر، به خاطر آن آغاز شد. برای روشن شدن موضوع، می توانید به متونی که در پی می آید، مراجعه کنید.

### شعار حی علی خیر العمل و جایگاه آن

الف: عبدالله بن حسن افضس، از مناره ای که نزد سر مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله و نزدیک جایگاه جنازه ها بود، بالا رفت و به مؤذن گفت: «در اذانت حی علی خیر العمل بگو». مؤذن با دیدن شمشیر در دست وی، چنین کرد. وقتی عمری (فرماندار مدینه از طرف منصور) آن را شنید، احساس خطر کرد و آشفته شد و فریاد زد: «در را ببندید و به من آب بنوشانید».<sup>(۱)</sup>

ب: تنوخی ذکر می کند که ابوالفرج به او خبر داده است: در قطعه شنیدم که مردم در اذان شان حی علی خیر العمل می گفتند.<sup>(۲)</sup>

ج: ابن کثیر در حوادث سال ۴۴۳ درباره رافضیان می گوید: اذان را با حی علی خیر العمل می گفتند.<sup>(۳)</sup>

د: حلبی می گوید: عده ای ذکر کرده اند که رافضیان در حکومت آل بویه، بعد از حی علی الصلاه و حی علی الفلاح، حی علی خیر العمل می گفتند. پس از این که

ص: ۱۷۴

---

۱- مقاتل الطالبیین، ص ۴۴۶ و چاپ مکتبه الحیدریه، ص ۲۹۷.

۲- نشور المحاضرات، ج ۲، ص ۱۳۳.

۳- ر.ک: البدایه و النهایه، ج ۱۲، ص ۶۳ و چاپ دارا حیات التراث العربی، ج ۱۲، ص ۸۰.

سلجوقیان بر سر کار آمدند، از سال ۴۴۸ هـ ق مؤذنان را از این کار منع کردند و دستور دادند که به جای آن، دوباره الصلاه خیر من النوم در اذان صبح گفته شود. (۱)

هنا بن فرحون گزارش داده است: «دیواری بلند به حجره پیامبر صلی الله علیه و آله افزوده شد تا هنگام غروب، جلوی آفتاب را بگیرد. افزودن حصار، یک بدعت و گمراهی بود؛ اما شیعیان در درون آن حصار، نماز می خوانند. ... من خودم از کسی که جلوی حجره ایستاده بود و اذان می گفت، شنیدم که با صدای بلند، حی علی خیر العمل می گوید. آنجا مکان تدریس و خلوت علمای ایشان بود؛ تا این که خدا کسانی را برای نابود کردن آن مقدر فرمود و شبانه در های آن را کردند». (۲)

و: ابن قاسم نویری اسکندرانی می گوید: وقتی معز به مصر رسید، فرمان داد که در مسجد عمرو بن عاص و مسجد ابن طولون، اذان را با حی علی خیر العمل بگویند. گفتن این جمله در اذان، تا انقراض دولت عبیدیان در سال ۵۶۷ هـ ق ادامه داشت. با انقراض آن دولت، گفتن حی علی خیر العمل نیز منقرض شد و سلطان صلاح الدین یوسف بن نجم الدین ایوب، این کار را ریشه کن کرد. (۳)

ز: در سال ۳۵۰ هـ ق، به دستور جعفر بن فلاح، نایب معز در دمشق، مؤذنان حی علی خیر العمل را علنی کردند. (۴)

در همان سال، بساسیری وارد بغداد شد و حی علی خیر العمل را به اذان افزود. (۵)

ص: ۱۷۵

- ۱- السیره الحلبیه، چاپ سال ۱۳۸۲ ق، باب الاذان، ج ۲، ص ۱۰۵ و چاپ دار المعرفه، ج ۲، ص ۳۰۵. و ر.ک: البدایه و النهایه، ج ۱۲، ص ۶۸، حوادث سال ۴۴۸ ق.
- ۲- وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۶۱۲.
- ۳- الالمام بالاعلام فی ما جرت به الاحکام، ج ۴، ص ۲۴. و ر.ک: تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سال ۳۸۱ ق، ص ۳۲؛ تاریخ الخلفاء، ص ۴۰۲.
- ۴- تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سال ۳۵۰ ق، ج ۲۶، ص ۴۸؛ البدایه و النهایه، ج ۱۱، ص ۲۷۰ و چاپ دار احیاء التراث، ج ۱۱، ص ۳۰۵. و ر.ک: تاریخ ابن الوردی، ج ۱، ص ۴۰۸؛ مآثر الانافه، ج ۱، ص ۳۰۷.
- ۵- تاریخ الخلفاء، ص ۴۱۸. و ر.ک: تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۴۰۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۱۳۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۹، ص ۶۴۱؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۳۰، ص ۳۰ و ج ۳۱، ص ۲۲۸؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث، ج ۱۲، ص ۹۶ و ۹۷؛ العبر و دیوان المبتدأ و الخبر، ج ۳، ص ۴۴۹ و ج ۴، ص ۲۶۶.



ح: نویری اسکندرانی می گوید: عیدیان که خود را فاطمی می پنداشتند، شیعه بودند و در اذان خود، بعد از گفتن حی علی الصلاه و حی علی الفلاح، دو بار حی علی خیر العمل می گفتند؛ همان گونه که زیدیه در مکه و مدینه (به غیر از ایام حج) و در صعده و دیگر شهرهای یمن، این جمله را دو بار در اذان تکرار می کردند.<sup>(۱)</sup>

ط: ابن کثیر، از شروط شیعیان برای یاری رساندن به والی حلب در برابر صلاح الدین می گوید و می نویسد: «رافضیان با والی حلب شرط کردند که حی علی خیر العمل به اذان برگردانده شود و در همه مساجد و بازارها، این جمله گفته شود و مسجدی به آنان اختصاص یابد و نام امامان دوازده گانه صلوات الله علیهم را جار بزنند و بر جنازه ها پنج تکبیر بگویند و عقد و نکاح را به پیشوای شیعیان حلب، شریف طاهر ابوالمکارم حمزه بن زهره حسینی واگذار نمایند. والی، همه این شروط را پذیرفت.<sup>(۲)</sup>

### سبب حذف حی علی خیر العمل

چرا این عبارت از اذان حذف گردید؟ خود خلیفه دوم، راز این کار را آشکار می سازد. ابن شاذان، خطاب به اهل سنت می گوید:

۳۵. شما از قاضی ابویوسف، روایتی را نقل کرده اید که محمد بن حسن و اصحابش نقل کرده اند. همچنین این روایت را از ابوحنیفه نیز نقل

ص: ۱۷۶

---

۱- الالمام، ج ۴، ص ۳۲ و ۴۰ و ۴۱.

۲- . الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۱۸۹؛ خاتمه المستدرک، ج ۲، ص ۹؛ البدایه و النهایه، ج ۱۲، ص ۲۸۹.

نموده اید. آنان گفته اند: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و زمان ابوبکر و ۹. ابتدای خلافت عمر، اذان این گونه بود که در آن حی علی خیر العمل گفته می شد؛ تا این که عمر بن خطاب گفت: «می ترسم اگر حی علی خیر العمل گفته شود، مردم به نماز تکیه کنند و جهاد را رها سازند». پس فرمان داد که حی علی خیر العمل از اذان حذف شود. (۱).

همانند این روایت، از افراد زیر نیز نقل شده است:

۳۶. امام صادق صلوات الله علیه

۳۷. امام باقر صلوات الله علیه

۳۸. ابن عباس (۲).

### سخنی درباره این فتوا

امر جهاد در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، بسیار مهم تر و شدیدتر بود و نیاز مردم به جهاد، بیش از زمان عمر احساس می شد. با این حال، رسول خدا صلی الله علیه و آله این عبارت را از اذان حذف نکرد. از این رو ما قطع پیدا می کنیم که اجتهاد خلیفه دوم از لحاظ قوت و کفایت، سطح قابل قبولی نداشت و او همه جوانب و عواقب این موضوع را به شکل کافی و مطلوب، نسنجیده بود. مگر با

ص: ۱۷۷

---

۱- . الايضاح، ابن شاذان، ص ۲۰۱ و ۲۰۲. و ر.ک: الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۲۹۶ و ۲۹۹ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷؛ کتاب العلوم، ج ۱، ص ۹۲.

۲- ر.ک: دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱۴۲؛ بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۱۵۶ و ۱۳۰؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۶؛ البحر الزخار و در حاشیه آن جواهر الاخبار و الآثار، ج ۲، ص ۱۹۲؛ دلائل الصدق، ج ۳، قسم ۲، ص ۱۰۰؛ مبادئ الفقه الاسلامی، محمد سعید العرفی، ص ۳۸ به نقل از سعد الدین تفتازانی در حاشیه شرح العضد بر مختصر الاصول ابن حاجب؛ الروض النضیر، ج ۲، ص ۴۹؛ الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۳۱۰ آن را از حاشیه تفتازانی در شرح العضد نقل کرده است.

توجه به دلیل مورد استناد عمر بگوییم که حذف این عبارت از اذان، به خاطر دلایل موقت و آنی بوده که طبق نظر وی، شرایط آن زمان اقتضا می کرده. چه بسا او به فکر حذف همیشگی این فقره از اذان نبوده و فقط برای یک بازه زمانی محدود، اجرای آن را مطلوب می دانسته. اگر این چنین باشد، اکنون دیگر این توجیه اساسی ندارد و ادامه حذف این جمله از اذان، برای ما قابل درک نمی باشد. پس چرا نباید همگی به سنت رسول اعظم صلی الله علیه و آله و اهل بیت طاهرینش صلوات الله علیهم باز گردیم؟

حتی اگر عمر می خواسته این جمله را برای همیشه از اذان حذف کند و از شریعت اسلام ساقط نماید \_ همچنان که در موارد مشابه، چنین کاری کرد \_ باز هم معیار حقیقی برای احکام اسلام، گفتار خدا و رسول صلی الله علیه و آله است، نه گفته های عمر بن خطاب. این موضوع کاملاً روشن است و نیاز به توضیح بیشتر ندارد. این هم قابل توجه است که چرا ابوبکر چنین اقدامی نکرد؟!

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله الطاهرین.

**دشمنی عمر با حضرت علی (علیه السلام) و جانشینی وی در مدینه!**

**پرسش شماره ۷۹ (۳۶)**

شیعه ادعا می کنند که عمر با علی دشمن بود. این در حالی است که وقتی عمر برای تحویل گرفتن کلیدهای بیت المقدس می رفت، علی را به عنوان جانشین خود در مدینه قرار داد؛(۱).

با این که می دانست اگر کوچک ترین مشکلی برایش پیش بیاید، علی خلیفه خواهد شد! پس چگونه با او دشمنی داشت؟

ص: ۱۷۸

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

### سخن درباره دوستی و دشمنی نیست

سخن درباره دشمنی یا عدم دشمنی عمر با امام علی صلوات الله علیه نیست؛ بلکه بحث درباره این است که آیا عمر، او را به عنوان امام و خلیفه منصوب از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله پذیرفته بود یا خیر؟ حوادث آن زمان اثبات می کند که عمر به این موضوع رضایت نداشت و علی رغم این که ابوبکر و عمر در روز غدیر با امام علی صلوات الله علیه بیعت کرده بودند، اما عمر، ابوبکر را برای تصدی خلافت معرفی کرد و پس از او، خود بر آن جایگاه تکیه زد.

### جانشینی حضرت علی (علیه السلام) از سوی عمر

روایتی که می گوید: «عمر هنگام رفتن به سوی بیت المقدس، علی صلوات الله علیه را جانشین خود در مدینه قرار داد»،<sup>(۱)</sup> به چند دلیل قابل پذیرش نیست:

۱. راوی این ادعا، سیف بن عمر است که به کذب و حدیث سازی و انحراف از علی صلوات الله علیه شهرت دارد. بنا بر این، روایت او قابل اعتماد نیست؛ به ویژه در روایاتی که مربوط به امام علی صلوات الله علیه باشد.

۲. یعقوبی می گوید: عمر به هنگام رفتن به سوی بیت المقدس، عثمان بن عفان را جانشین خود قرار داد.<sup>(۲)</sup>

ص: ۱۷۹

۱- تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۶۰۸ و چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۶، ص ۱۰۴. و ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۸، ص ۲۹۸؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۵۱۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۶، ص ۳۷۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۰۰؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۶۵.

۲- تاریخ یعقوبی، چاپ سال ۱۳۹۴ ق، ج ۲، ص ۱۳۵ و چاپ دار صادر، ج ۲، ص ۱۴۷.

۳. در پاسخ به پرسش شماره ۸۳ گفتیم که علی رغم درخواست عمر، امام علی صلوات الله علیه راضی نشد فرماندهی جنگ با ایرانیان را در قادسیه عهده دار گردد و حتی راضی نشد با عمر به مسافرت برود. حال آیا در غیاب عمر، به ولایت مدینه راضی می شود؟

پذیرش ولایت مدینه، نوعی اعتراف به مشروعیت حکومت عمر بود و امام علی صلوات الله علیه کسی نبود که چنین چیزی را گردن بگیرد. او پیوسته اهتمام داشت که مشروع نبودن خلافت غاصبان را با اشاره یا آشکارا، بیان نماید. او می دانست که اگر در غیاب عمر، ولایت مدینه را بپذیرد، ارزشش کاسته می شود و شأنش پایین می آید. او همان کسی بود که عرضه داشت: «خدایا! قریشیان را به تو واگذار می کنم. آنان پیوند خویشاوندی ام را قطع کردند و ظرف مرا واژگون نمودند و منزلت عظیم مرا کوچک شمردند».(۱).

و در خطبه شقشقیه، از اعضای شورا شکوه کرد و فرمود: «منزلت من در مقایسه با اولین اینان (ابوبکر)، کی مورد تردید قرار گرفت که اکنون با این افراد هم ردیف شده ام؟».(۲).

۴. سخن عمر، حاکی از آن است که او امام علی صلوات الله علیه را جانشین خود در مدینه قرار نداد؛ بلکه به مردم دستور داد که در دشواری ها، به آن حضرت مراجعه کنند. او به مردم گفت: «علی بن ابی طالب در مدینه است. حواستان باشد که اگر

ص: ۱۸۰

---

۱- ر.ک: نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۲، ص ۸۵؛ مصباح البلاغه، مستدرک نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۵؛ الغارات، ثقفی، ج ۱، ص ۳۰۸ و ج ۲، ص ۵۷۰ و ۷۶۷؛ المسترشد، ص ۴۱۶؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۱۷۲ و ۱۸۶؛ بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۶۰۵ و ج ۳۳، ص ۵۶۹؛ المراجعات، ص ۳۹۰؛ النص و الاجتهاد، ص ۴۴۴؛ نهج السعاده، ج ۶، ص ۳۲۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۴، ص ۱۰۳ و ج ۶، ص ۹۶ و ج ۹، ص ۳۰۵؛ الامامه و السياسه، تحقیق زینی، ج ۱، ص ۱۳۴ و تحقیق شیری، ج ۱، ص ۱۷۶.

۲- . نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۱، ص ۳۰.

کاری برای تان پیش آمد، به او مراجعه کنید و او را در کارهای تان داور قرار دهید»<sup>(۱)</sup>.

اگر او علی صلوات الله علیه را والی مدینه قرار داده بود، مردم در همه امور به او مراجعه می کردند [نه در پیش آمدها]. والی مدینه به طور معمول، امور روزمره را به عهده داشت و نخستین مطالبات مردم از او نیز همین بود. او باید با راه حل های مفید و صحیح، در برابر مشکلات می ایستاد و اگر کاری بر او سخت می شد، از امام علی صلوات الله علیه یا دیگران کمک می گرفت. پس دستور عمر به مردم در مورد امام علی صلوات الله علیه، منافاتی با سپردن ولایت مدینه به عثمان نداشت؛ همچنان که با مراجعه به تاریخ، معلوم می شود که امام علی صلوات الله علیه حلال مشکلات همه بود.

۵. همان گونه که بلاذری و مسعودی ذکر کرده اند، امام علی علیه السلام درخواست عمر برای فرماندهی جنگ با ایرانیان را رد کرد.<sup>(۲)</sup> همچنین عمر به ابوبکر توصیه نمود که برای فرماندهی جنگ با اشعث بن قیس، از علی صلوات الله علیه درخواستی نداشته باشد؛ زیرا برآورد او این بود که امام علی صلوات الله علیه درخواست او را رد خواهد کرد.<sup>(۳)</sup>

۶. عمر در مورد امام علی علیه السلام، به ابن عباس شکایت کرد و گفت: «شکایت پسر عمویت را نزد تو آورده ام. از او خواستم با من بیرون بیاید، اما او نپذیرفت»<sup>(۴)</sup>.

ص: ۱۸۱

---

۱- الفتح، ابن اعثم، ج ۱، ص ۲۹۳ و چاپ دار الاضواء، ج ۱، ص ۲۲۵.

۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۹ و ۳۱۰؛ فتوح البلدان، ص ۳۱۳.

۳- الفتح، ابن اعثم، ج ۱، ص ۷۲ و چاپ دار الاضواء، ج ۱، ص ۵۷.

۴- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۲، ص ۷۸؛ بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۶۳۸ و ج ۳۰، ص ۵۵۴؛ غایه المرام، ج

۶، ص ۹۳؛ تحفه العسجدیه، ص ۱۴۶ و ۱۴۷.

۷. حتی اگر فرض کنیم که عمر، امام علی صلوات الله علیه را والی مدینه کرده باشد، این دلیلی بر دوستی عمر با آن حضرت نمی شود. چه بسا عمر به صلاح خود می دید که مردم علی صلوات الله علیه را به عنوان جانشین عمر در مدینه ببینند و پذیرش ولایت مدینه را به معنای اعتراف علی صلوات الله علیه به مشروعیت خلافت عمر قلمداد کنند. شاید این مهم ترین چیزی بود که عمر تلاش می کرد در زمان حیاتش تحقق یابد.

۸. چه کسی گفته است که اگر در آن جنگ، اتفاقی برای عمر می افتاد، جانشینی علی صلوات الله علیه در مدینه، منجر به خلافتش می شد؟ شاید عمر به تشکیل شورایی فرمان می داد که خلافت علی صلوات الله علیه در آن محال بود؛ همچنان که پس از زخمی شدنش توسط ابولؤلؤ، چنین کاری کرد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله الطاهرين.

### جنگیدن خلفا با کافران و جنگیدن حضرت علی (علیه السلام) با مسلمانان

#### پرسش شماره ۸۰ (۷۳)

شیعه ادعا می کند: «ابوبکر و عمر و عثمان می خواستند ریاست و پادشاهی کنند. آنان به خاطر زمام داری، به دیگران ستم کردند». باید به آن ها گفت: خلفا به خاطر زمام داری، با هیچ مسلمانی جنگیدند. آن ها فقط با مرتدان و کافران، به جنگ پرداختند. آن ها کسانی بودند که کسری و قیصر را در هم شکستند و شهرهای ایران را گشودند و اسلام را برپا کردند و ایمان و مؤمنان را عزت بخشیدند و کفر و کافران را به ذلت کشاندند. عثمان که در مرتبه ای پایین تر از ابوبکر و عمر قرار داشت، وقتی انقلابیون خواستند او را بکشند، با هیچ مسلمانی جنگید و در دوران زمام داری و خلافتش، هیچ مسلمانی را نکشت. اگر شیعه به خود اجازه

می دهد این ها را ستمگر و دشمن پیامبر صلی الله علیه و سلم بداند، باید این سخنان را درباره علی نیز بگوید!

## پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: در پاسخ به سؤال شماره ۲۰، به این پرسش پاسخ داده شد که پرسش گر و خواننده گرامی می توانند به آنجا مراجعه کنند.

دوم: این که پرسش گر می گوید: «ابوبکر و عمر و عثمان، به خاطر زمام داری، با هیچ مسلمانی نجنگیدند»، قابل پذیرش نیست؛ زیرا:

الف: آنان با مالک بن نویره به جنگ پرداختند و او و عده ای از همراهانش را کشتند و در همان شب قتلش، خالد بن ولید با همسر وی همبستر شد! ابوبکر به کار او خرده نگرفت و پرداخت دیه مالک را به برادرش متمم بن نویره پیشنهاد کرد و اسیران بنی حنیفه و اموال گرفته شده از آنان را بازگرداند. حال سؤال این است که اگر مالک مسلمان نبود، چرا ابوبکر می خواست به برادرش دیه پردازد؟ همچنین در مورد ترور سعد بن عباد به دست خالد بن ولید، اتهامی قوی متوجه آنان است.

ب: عثمان برای جنگیدن با کسانی که خواستار اصلاح اوضاع بودند، اقدام به گردآوری سپاه نمود؛ اما معاویه او را تنها گذاشت.

ج: یورش به خانه حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها و کتک زدن و سقط کردن جنین و اقدام به آتش زدن خانه او، و همچنین ماجراهای پیش آمده در سقیفه \_ از قبیل لگدمال کردن سعد بن عباد، کوبیدن بینی حباب بن منذر، شکستن شمشیر



زبیر در خانه امام علی صلوات الله علیه \_ نشان می دهد که ماجرا، تنها مشورت برای انتخاب خلیفه نبود؛ بلکه کار خلافت، با ضرب و شتم مسلمانان و کشتن محسن فرزند فاطمه زهرا صلوات الله علیها پا گرفت. این را هم باید افزود که آنان سعد بن عباد را کشتند و ادعا کردند که او را جن کشته است. همه این رخدادها بی دلیل انجام نگرفت؛ بلکه برای سلطه جویی بود و ابوبکر و عمر در آن شرکت داشتند.

سوم: با وجود سخنان آشکار و فراوان امام علی علیه السلام در مورد این که آنان در پی ریاست و پادشاهی بودند، پرسش گر نمی تواند قاطعانه منکر این مسأله شود.

با وجود این مطالب، دیگر نمی توان ابوبکر و عمر را به عنوان حامیان صلح مطرح کرد؛ آن هم در برهه ای مملو از اخبار مربوط به تهدید و اعلان جنگ علیه کسانی که می خواستند کوچک ترین اقدامی بر ضد آنان داشته باشند. از سخنان گفته شده در آن برهه، می توان به موارد زیر اشاره کرد:

\* «چنان جنگالی می بینم که چیزی جز خون، آن را فرو نمی نشاند»

\* «هر کس با ما مخالفت کند، او را می کشیم»

\* «هر کس مخالفت کند، او را با شمشیر خرد می کنیم»

\* «مردم عقب کشیدند و مرگ را خوش نداشتند»

\* «چه کسی درباره سلطنت محمد، با ما سر جنگ دارد؟»

\* «اگر برگردی، در چهره ات زخمی عمیق خواهد بود»

\* «سعد را بکشید!»

\* «شکمش لگدمال شد»

\* «شما را نشانه می روم و می کشم»

\* «شمشیرهای مان را در او فرو می بریم»

\* «سرش را جدا می سازیم»

\* «جدا می سازی و فرو می کنی»

\* «کوچه های مدینه پر از مردان جنگی شد»

\* «قبیله اسلم بیعت کرد و عمر از پیروزی مطمئن شد»

\* «عمر لباسش را به کمر بست و از مردم به زور بیعت گرفت»

\* «او را به زمین کشیدند و بردند و دستش را به دست ابوبکر مالیدند»

\* «مردم با بی میلی برای بیعت آمدند»

آیا این جملاتی که در آن برهه میان اهل سقیفه رد و بدل می شد، الفبای صلح و آشتی و مشورت خواهی بود، یا الفبای ریاست طلبی و سلطنت خواهی؟

چهارم: جنگ ابوبکر و عمر با مرتدان، از مسلمات تاریخی نیست. اکثر مدعیان نبوت، در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتد شدند که مصداق آیه «انْقَلَبْتُمْ عَلٰی اَعْقَابِكُمْ»<sup>(۱)</sup>.

نبودند و مشمول روایات مربوط به «ارتداد قهقرایی» نمی شدند؛ چرا که آیه و روایات، درباره زمان پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می گویند. اما کسانی که از پرداخت زکات سر باز زدند \_ یعنی مالک بن نویره و یارانش \_ همگی مسلمان بودند و خالد بن ولید پس از دادن امان، آن ها را کشت. ابوبکر برای رهایی از تبعات این کار، به دست و پا افتاد و خواست دیه مالک را به برادرش پردازد؛ اما برادر مالک، دیه را نپذیرفت.

جالب است که ابوبکر علی رغم اصرار عمر، حاضر نشد به قصاص خالد تن دهد. و جالب تر این که در همان زمان، اشعث بن قیس که مرتد شده بود، به پاداشی همچون ازدواج با خواهر ابوبکر دست یافت و از مقربان حکومت گردید.

ص: ۱۸۵

---

۱- [از پیروی او و عقیده] خود باز می گردید. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

پنجم: وقتی مردم علیه عثمان قیام کردند و از او خواستند امور را اصلاح کند و رفتاری عادلانه با آنان داشته باشد، او وعده داد و به وعده اش عمل نکرد؛ حتی کوشید برای سرکوب مخالفانش، سپاهسانی از شام و دیگر بلاد اسلامی، راهی مدینه شوند. تلاش برای گردآوری جنگجویان، حکایت از این دارد که اگر او می توانست تک تک مهاجمان را بکشد، در این کار کوتاهی نمی کرد.

سپاهی را که عثمان می خواست، معاویه به سویس روانه ساخت؛ اما به قدری در رفتن درنگ کردند که عثمان کشته شد و آنان به شام بازگشتند. چه بسا این درنگ و تأخیر، به دستور خود معاویه صورت گرفت.

دلیل قیام علیه عثمان این بود که مردم نامه ای از فرستاده عثمان به دست آوردند که ممهور به مهر او بود و نامه را برای عامل عثمان در مصر می برد. در آن نامه دستور داده شده بود هیئتی که نزد او به شکایت آمده اند، همگی کشته شوند. هنگامی که مردم فهمیدند و عثمان را بازخواست کردند، او منکر شد و معلوم گردید که نامه را مروان نوشته است. آن ها از عثمان خواستند حکم خدا را در مورد مروان اجرا کند؛ ولی او سر باز زد.

ششم: کسی که صحابه ای مانند عمار و ابن مسعود و دیگران را مورد ضرب و شتم قرار می دهد و با لگد به شکم آنان می کوبد تا دچار فتق شوند، نمی توان به او خوش بین بود و از او انتظار داشت که نسبت به مردم عادی \_ که خواسته اش را نادیده می گیرند و با او درگیر می شوند \_ گذشت و شفقت داشته باشد. توهین و ناسزا به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، کاری بود که مدام از او سر می زد؛ همچنان که با ابوذر و امام علی صلوات الله علیه چنین می کرد.

هفتم: درباره کشتن مسلمانان توسط امام علی صلوات الله علیه باید بگوییم: تردیدی نیست که آن حضرت، خلیفه و امام بر حق بود. گروهی از مردم با او بیعت کردند و سپس بیعت خود را شکستند. حضرت ناگزیر بود که به خاطر بیعت شکنی آنان و دفاع از خود و اطاعت از فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله درباره مبارزه با ناکثین و قاسطین و مارقین، با آنان بجنگد. این موضوع، با قتل مالک بن نویره و یارانش توسط ابوبکر، تفاوت بسیار داشت.

نمی توان برای عثمان چنین عذری مطرح کرد؛ چون قیام کنندگان بر ضد او، بیعت نشکستند؛ بلکه از وی خواستند که بر اساس شریعت اسلام، رفتاری منصفانه با آنان داشته باشد. این اختلاف، ادامه پیدا کرد تا منجر به قتل او شد. اگر او به وعده هایش عمل می کرد و عهدش را پیوسته زیر پا نمی گذاشت، کار به آنجا نمی کشید.

هشتم: بر خلاف مبنای پرسش گر، کسانی که برای رسیدن به اهداف دنیوی، بر مردم مسلط می شوند، لازم نیست با مردم بجنگند و آن ها را بکشند. مردم تا زمانی که سر تسلیم فرود آورند، تحت حمایت حکمرانان هستند. چه بسا آنان بدون خونریزی به حکومت برسند و با فریب و بذل و بخشش و اعطای مناصب حکومتی، مردم را به سوی خود جذب کنند و عده ای را با نرمش و برخی را با زور و تهدید، همراه سازند و به اهداف خود نائل شوند و کارشان به خونریزی نینجامد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

شیعیان می پندارند که ابوبکر و عمر، علیه علی توطئه کردند تا او را از خلافت بازدارند و خلافتش را غصب نمایند. اگر این گفته ها حقیقت داشت، پس انگیزه عمر چه بود که علی را در شورای خلافت قرار داد؟ اگر او را همانند سعید بن زید از شورا اخراج می کرد، یا فردی دیگر را به جای او تعیین می نمود، کسی می توانست کوچک ترین اعتراضی کند؟ پس ناگزیر ثابت می شود که خلفا بدون هیچ غلو یا کوتاهی، علی را در جایگاه واقعی اش قرار دادند و در کنار هم ردیفان خود نشانند و به ترتیب، فرد برتر و سزاوارتر را مقدم داشتند.

مؤید این مطلب آن است که پس از قتل عثمان، وقتی علی ولایت یافت، انصار و مهاجران برای بیعت با او شتافتند. اما آیا شنیده اید که احدی از آنان به خاطر بیعت با ابوبکر و عمر و عثمان، از علی عذرخواهی کرده باشد؟ یا به خاطر انکار نص امامت علی، از او پوزش بخواهد؟ یا یکی از آنان بگوید: نص فراموش شده در مورد علی را اکنون به یاد آوردم؟

#### پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: می گوئید: «غصب خلافت امام علی صلوات الله علیه توسط ابوبکر و عمر و عثمان، تهمت و افترا است». بی شک این چیزی که نامش را تهمت و افترا گذاشته اید، از سوی شیعیان وارد نشده است؛ بلکه شیعیان آن را به طور واضح و

آشکار، در کتاب های اهل سنت یافته اند. پس چرا آن را تهمت و افترا می دانید و به شیعیان نسبت می دهید؟

اگر پرسش گر بخواهد، بسیاری از منابع غیر شیعی را برایش ذکر می کنیم؛ اما اکنون او را به کتاب هایی که به بررسی این موضوع پرداخته اند، ارجاع می دهیم و به او سفارش می کنیم که حتماً به آن ها مراجعه کند تا راستی سخن ما را دریابد؛ از جمله کتاب الغدير علامه امینی و کتاب مأساه الزهرا علیها السلام.

دوم: این که عمر امام علی صلوات الله علیه را در شورا شرکت داد، از باب لطف و تفضل به آن حضرت نبود، بلکه مجبور به این کار شد؛ چون در میان امت اسلام،

کسی همانند علی صلوات الله علیه وجود نداشت که عمر خلافت را به او بسپارد. پس ناچار بود نقشه را طوری طرح ریزی کند که هم از رویارویی با مردم و امام علی صلوات الله علیه بگریزد، و هم این که کار به دست آن حضرت نیفتد. از این رو چیش شورا را به گونه ای طراحی کرد که از یک سو خلافت به امام صلوات الله علیه نرسد، و از سوی دیگر آن حضرت نتواند در برابر آن شورا مقاومت کند؛ یعنی همان اتفاقی که در واقع رخ داد.

عمر می دانست که بسیاری از مردم به شورایی که علی صلوات الله علیه در آن نباشد، رضایت نخواهند داد. برای امام صلوات الله علیه هم امکان نداشت که از وارد شدن در شورا سر باز زند؛ چون هدف نهایی طمع کنندگان در خلافت نیز کناره گیری علی صلوات الله علیه بود و در این صورت می توانستند خلافت را به راحتی ببلعند. امام علی

(صلوات الله عليه) نیز پس از کناره گیری نمی توانست اعتراضی کند و از حق خود بگوید و چیزی طلب نماید. (۱).

عمر با این چینش خاص، رسیدن به نتیجه مورد انتظار خود را تضمین کرد و با قرار دادن ابتکار عمل در دست عبدالرحمن بن عوف \_ که خوب می دانست خواسته عمر را چگونه برآورده کند \_ امام علی صلوات الله علیه را از خلافت دور نمود.

سوم: نباید سعید بن زید و دیگران را با امام علی صلوات الله علیه مقایسه کرد. علی صلوات الله علیه کسی نبود که جایگاهش در اسلام، نادیده گرفته شود. نادیده گرفتن سعید بن زید، هیچ نتیجه نامطلوبی نداشت؛ اما نادیده گرفتن علی صلوات الله علیه این چنین نبود. او کسی بود که درباره شورا فرمود: «منزلت من در مقایسه با اولین اینان (ابوبکر)، کی مورد تردید قرار گرفت که اکنون با این افراد هم ردیف شده ام؟». (۲).

چهارم: عمر توان این را نداشت که کسی را بدون مقدمه خلیفه کند و امام علی صلوات الله علیه را رها سازد؛ چون کسی یارای مقابله با آن حضرت را نداشت و مردم چنین اقدامی را توجیه پذیر نمی دانستند و به صف امام علی صلوات الله علیه می پیوستند و به هر ندایی که آنان را به سوی امام می کشاند، لبیک می گفتند و آن حضرت را بر حق می دیدند. قطعاً اوضاع با زمانی که ابوبکر بر گرده خلافت سوار شد، تفاوت داشت.

ص: ۱۹۰

- ۱- البته وقتی عباس بن عبدالمطلب به امام علی صلوات الله علیه اعتراض کرد که چرا عضویت شورا را پذیرفتی، فرمود: به این خاطر پذیرفتم که آن ها در روز سقیفه گفتند: «خلافت و نبوت در یک خانواده جمع نمی شود»؛ در حالی که عمر با قرار دادن من در شورا، مرا نامزد خلافت کرد. و این، حرف خودشان را نقض می کند و دروغ آن ها را برملا می سازد. مترجم
- ۲- نهج البلاغه، خطبه شششقیه.

پنجم: سخن پرسش گر که گفت: «علی را در جایگاه واقعی خود قرار دادند و با هم ردیفانش نشانند»، قابل پذیرش نیست. هیچ یک از اصحاب شورا، هم سنگ و هم ردیف امام صلوات الله علیه نبودند. خود آن حضرت نیز این موضوع را رد کرد و فرمود: «منزلت من در مقایسه با اولین اینان (ابوبکر)، کی مورد تردید قرار گرفت که اکنون با این افراد هم ردیف شده ام؟» (۱).

حتی خود عمر نیز همیشه آرزو می کرد که یکی از سه چیزی که علی صلوات الله علیه دارد، برای او باشد:

۱. دختر علی صلوات الله علیه، همسر او می شد و برایش فرزند می آورد.

۲. در خانه او به مسجد باز می شد و دیگر درها بسته می ماند.

۳. پیامبر صلی الله علیه و آله در روز خیبر، پرچم را به دست او می داد. (۲).

ششم: سخن پرسش گر که می گوید: «آن ها به ترتیب، فرد برتر و سزاوارتر را مقدم داشتند»، به دو دلیل صحیح نیست:

الف: سزاواری، چیزی نیست که مردم تعیین کنند؛ بلکه آن را خداوند به فرد برتر عطا می کند.

ص: ۱۹۱

۱- همان.

۲- ر.ک: مسند احمد، ج ۲، ص ۲۶؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۰؛ الصواعق المحرقة، فصل ۳، باب ۹؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۳۷؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۵۰۰؛ مسند ابی یعلی، ج ۹، ص ۴۵۳؛ نظم درر السمطين، ص ۱۲۹؛ العمده، ابن بطریق، ص ۱۷۶؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۱۳؛ بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۸ و ۳۱؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۴۴۵؛ المراجعات، ص ۲۱۸؛ السقیفه، مظفر، ص ۶۴. و ر.ک: الغدير، امینی، ج ۳، ص ۲۰۳ و ج ۱۰، ص ۶۸؛ تحفه الاحوذی، ج ۱۰، ص ۱۳۹؛ القول المسدد، ص ۳۳؛ ذخائر العقبی، ص ۷۷؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۰؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۵۲۵ و ج ۹، ص ۴۱۷؛ خصائص الوحي المبين، ص ۱۶۴؛ تفسیر ثعلبی، ج ۹، ص ۲۶۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۱۲۱ و ۱۲۲؛ مناقب خوارزمی، ص ۲۷۷ و ۳۳۲؛ مطالب السؤل، ص ۱۷۴؛ کشف الغمه، اربلی، ج ۱، ص ۳۳۸؛ نهج الايمان، ص ۴۴۲؛ جواهر المطالب، ابن دمشقی، ج ۱، ص ۱۸۷؛ ینابیع الموده، ج ۲، ص ۱۷۰.



ب: سخن گفتن از سزا و سزاواری (حق و احق بودن) با عقاید اهل سنت نمی سازد؛ زیرا آن ها منشأ حق را بیعت و انتخاب مردم می دانند. بیعت و گزینش، چگونه می تواند نشان گر سزاواری و برتری فرد باشد؟

اگر بخواهیم درباره برتری و سزاواری سخن بگوییم، خواهیم دید که با توجه به فضائل و ویژگی ها و علم و دانش و دیگر صفات امام علی صلوات الله علیه، برتری وی بر همگان آشکار و روشن است. سخن ما زمانی روشن تر می شود که به دیدگاه معتزله بغداد نظر افکنیم که می گویند: «علی علیه السلام برتر بود؛ اما خدا فردی فروتر \_ یعنی ابوبکر \_ را بر او مقدم داشت». همچنان که ابن ابی الحدید معتزلی نیز در مقدمه شرح نهج البلاغه، خدا را ستایش می کند که به خاطر حکمتی که تکلیف اقتضا می کرد، فروتر را بر برتر مقدم داشت.<sup>(۱)</sup>

ابن ابی الحدید معتزلی در این گفتار، دچار تناقضی آشکار شده است؛ چون او امامت را نه با نص الهی، بلکه با گزینش مردم می داند؛ اما در عین حال، مقدم شدن ابوبکر بر امام علی صلوات الله علیه را به خدا نسبت می دهد و او را بر این امر ستایش می کند. در حالی که خدا چنین نکرد؛ به ویژه بر اساس عقیده معتزلیان که خداوند، امور را به بندگانش تفویض فرمود.

هفتم: در مورد عذرخواهی مردم از امام علی صلوات الله علیه به خاطر بیعت با ابوبکر باید بگوییم:

الف: عدم الوجدان لا یدل علی عدم الوجود؛ نیافتن یک چیز، دلیل بر نبودن آن نیست. شاید عذرخواهی کرده باشند و برای ما نقل نشده باشد.

ص: ۱۹۲

---

۱- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۳.

ب: عذرخواهی نکردن، دلیل بر اشتباه نبودن کارشان نیست. شاید عذرخواهی نکردن آنان، به این خاطر بوده که می پنداشتند بازگشت به دامان امام و اصرار برای پذیرش خلافت و بیعت با آن حضرت، برای جبران اشتباه شان کافی است و نیازی به عذرخواهی زبانی نیست.

ج: چه بسا بیشتر مردم نیازی به عذرخواهی نداشتند. پس از آن که دیدند برای مالک بن نویره و یارانش چه اتفاقاتی افتاد و بر سر فاطمه و علی صلوات الله علیهما و دیگران چه آمد، به سوی بیعت با ابوبکر کشیده شدند تا جان خود را حفظ کنند و از مکافات بگریزند. از این رو، خود را در بیعت با خلفای سه گانه، معذور می دانستند. عده ای ناچیز که از روی میل و اراده بیعت کرده بودند، یا در طول آن سال ها مردند، یا جزو دسیسه گران علیه امام علی صلوات الله علیه شدند و در صدد خیانت و نابود کردن حکومت امام برآمدند؛ همچنان که جنگ های بعدی، به خوبی این موضوع را نشان می دهد. در این خصوص، مطالب دیگری نیز وجود دارد که می توان در پاسخ به این سؤال مطرح کرد؛ اما برای این که سوء تفاهمی پیش نیاید، از آن ها صرف نظر می کنیم.

د: نباید پنداشت که امام علی صلوات الله علیه با شورای خلافت موافق بود؛ چرا که ایشان هیچ گاه نگفت که خدا و رسولش شورا را وسیله ای برای تعیین حاکم قرار داده اند؛ بلکه او فقط در مورد مسألهٔ تحمیل شده از سوی دستگاه حاکمه، همکاری نمود. اگر واقعاً شورا مبنای گزینش حاکم باشد، جا دارد از شما پرسیم که حکومت خود عمر چگونه شکل گرفت؟ خلافت او که بر اساس شورا نبود! سخن در این باره بسیار است و مجال دیگری می طلبد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

وقتی خانه عثمان بن عفان را آشوب گران شورش محاصره کردند، علی از او دفاع کرد و مردم را دور نمود و پسرانش حسن و حسین و برادرزاده اش عبدالله بن جعفر را نزد وی فرستاد.<sup>(۱)</sup>

البته عثمان از مردم خواست که سلاح شان را زمین بگذارند و از خانه های شان بیرون نیایند. این نشان دهنده بطلان عقیده شیعه است که می گوید: بین علی و عثمان، کینه و دشمنی برقرار بود.

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: امام علی صلوات الله علیه در برابر دیگران، از روی احساسات شخصی موضع نمی گرفت و به خاطر این که عثمان فرزند فلانی است و رنگش سفید یا گندمگون است و دراز و کوتاه و فقیر و غنی است، با وی خصومت نداشت؛ بلکه مخالف کارهای خلاف شرع و ناعادلانه و غیرمنصفانه او بود و از وی می خواست چنین کارهایی را ترک کند و از رفتارش دست بردارد. اگر او در راه خیر و راستی و حقیقت قدم برمی داشت، روابطش را با او حفظ می کرد و در غیر این صورت، رابطه اش را قطع می نمود.

ص: ۱۹۴

۱- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید چاپ ایران، ج ۱۰، ص ۵۸۱؛ تاریخ مسعودی شیعی، بیروت، ج ۲، ص ۳۴۴.

امام علی صلوات الله علیه می خواست برای خروج از مشکلات، به عثمان کمک کند. عثمان نیز روی منبر رفت و به صراحت وعده داد که در برخورد با مردم، انصاف را رعایت خواهد کرد؛ اما دوباره به همان رفتار پیشین بازگشت و به وعده های خود عمل نکرد. امام صلوات الله علیه باز از او خواست که روشی بهتر و زیباتر پیش بگیرد. او پذیرفت و امام صلوات الله علیه وی را از گزند مردم در امان داشت. هنگامی که عثمان به وعده هایش عمل نکرد و دوباره عهدش را شکست، امام علی صلوات الله علیه چاره ای جز کناره گیری ندید؛ اما وقتی خطر عثمان را احاطه کرد، امام پسرانش را فرستاد تا در حد امکان، گرفتاری را از او دور سازند. پس شیعه ادعا ندارد که رفتار امام علی صلوات الله علیه با عثمان، خصمانه و کینه جویانه بوده است.

دوم: برخورد عثمان با مخالفانش نشان می دهد که او در صدد پذیرش خواسته های شرعی و قانونی آنان نبود؛ بلکه می خواست سپاهی گرد آورد و با آنان بجنگد. او از معاویه خواست که لشکری را برای کمک بفرستد. معاویه پذیرفت و لشکر را روانه کرد؛ اما به دستور خود معاویه، لشکریانش در رفتن تأخیر کردند تا عثمان کشته شد.

سوم: نحوه کشته شدن عثمان، بابی را برای فتنه گری باز می کرد و زمینه را برای معاویه و دیگر فرصت طلبان فراهم می ساخت تا امت اسلامی را به تباهی بکشانند و سرنوشت آن ها را به بازی بگیرند. از سخنان امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و دیگران برمی آید که معاویه، مایل به کشته شدن عثمان بود و در این راه تلاش می کرد؛ بلکه می توان گفت که عثمان را کسی جز معاویه به قتل نرساند.

### **قاتل عثمان، معاویه بود**

مواردی وجود دارد که نشان می دهد معاویه خواستار کشته شدن عثمان بود:

۱. عثمان، معاویه را به یاری طلبید؛ ولی او کوتاهی کرد و پس از مدتی انتظار و وقت کشی، لشکر را فرستاد و به آن ها دستور داد که در ذی خشب اردو بزنند و از آنجا فراتر نروند. او به فرمانده سپاه هشدار داد که «مبادا بگویی من حاضر هستم و تو غایبی؛ و حاضر چیزی را می بیند که غایب نمی بیند!». از این رو، لشکر در ذی خشب اردو زد تا زمانی که عثمان کشته شد. سپس معاویه به آنان پیوست و به همراه سپاهیان، به شام برگشت. او این کار را کرد تا عثمان کشته شود و بتواند ادعای خلافت کند. (۱).

۲. امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه به معاویه نوشت: «به جان خودم سوگند که غیر از تو کسی او را نکشت و جز تو کسی او را بی یاور نگذاشت. تو منتظر گرفتاری او بودی و برایش آرزوی های بد داشتی». (۲).

۳. نقل شده است که آن حضرت، ضمن نامه ای به معاویه نوشت: «هر گاه به نفع تو بود، عثمان را یاری کردی و آن گاه که به نفع او بود، خوارش نمودی». (۳).

ص: ۱۹۶

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۶، ص ۱۵۴؛ بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۹۸؛ الغدیر، امینی، ج ۹، ص ۱۵۰؛ تاریخ المدینه، ابن شبه، ج ۴، ص ۱۲۸۹؛ النصائح الکافیه، ص ۲۰ به نقل از بلاذری؛ الامام علی بن ابی طالب علیه السلام سیره و تاریخ، ص ۱۶۶.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، چاپ قدیم، ج ۳، ص ۴۱۱ و چاپ دار احیاء الکتب العربیه، ج ۱۵، ص ۸۴؛ الغدیر، امینی، ج ۹، ص ۱۵۰؛ النصائح الکافیه، ص ۲۰ به نقل از الکامل و بیهقی در المحاسن و المساوی؛ الامام علی بن ابی طالب علیه السلام سیره و تاریخ، ص ۱۶۷ به نقل از معتزلی؛ مصباح البلاغه (مستدرک نهج البلاغه)، ج ۴، ص ۵۶؛ بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۲۵.

۳- ر.ک: نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۳، ص ۶۲؛ مصباح البلاغه (مستدرک نهج البلاغه)، ج ۴، ص ۵۵؛ الاحتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۶۵؛ بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۹۸؛ الغدیر، امینی، ج ۹، ص ۱۴۹؛ نهج السعاده، ج ۴، ص ۱۶۸؛ النصائح الکافیه، ص ۲۰ و چاپ دارالثقافه قم، ص ۴۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن میثم، ج ۵، ص ۸۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۶، ص ۱۵۳.

۴. ابویوب انصاری به معاویه نوشت: «ما را با قاتلان عثمان چه کار؟ کسی که در کمین عثمان بود و مردم شام را از یاری او بازداشت، تو بودی...» (۱).

۵. شبت بن ربیع به معاویه نوشت: «تو چیزی نیافتی که مردم را با آن گمراه کنی و دل شان را به خودت متمایل گردانی و اطاعت شان را خالص نمایی؛ تا این که به آنان گفتم: پیشوای تان به ظلم کشته شده است و بیاید به خون خواهی اش برخیزیم. عده ای او باش پست و نادان، دعوت تو را پذیرفتند. در حالی که ما می دانیم تو در یاری عثمان درنگ کردی و دوست داشتی او کشته شود تا به موقعیت فعلی ات دست یابی» (۲).

۶. طبری می گوید: «وقتی نامه عثمان به معاویه رسید، او درنگ کرد؛ چون می دانست که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله علیه عثمان هم داستان شده اند. پس نخواست با آنان مخالفت کند. و تأخیرش به ضرر عثمان تمام شد» (۳).

۷. ابن عباس به معاویه نوشت: «به خدا سوگند که تو در کمین قتل عثمان بودی و دوست داشتی او نابود شود. با بینشی که از سرانجام کار او داشتی، اطرافیان خود را از یاری اش بازداشتی. نامه و فریاد خواهی او به تو رسید که از تو کمک

ص: ۱۹۷

---

۱- . الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۱۰۹ و ۱۱۰ و تحقیق زینی، ج ۱، ص ۹۷ و تحقیق شیری، ج ۱، ص ۱۳۰؛ الغدير امینی، ج ۹، ص ۱۵۱ به نقل از الامامه و السياسه؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۲۸۱ و ج ۸، ص ۴۴؛ بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۵۰۲؛ الدرجات الرفیعه، ص ۳۱۹؛ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۸۶؛ صفین، منقری، ص ۳۶۸.

۲- . صفین، منقری، ص ۱۸۷ و ۱۸۸؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۵۷۰؛ الغدير، امینی، ج ۹، ص ۱۵۰ و ج ۱۰، ص ۳۰۷ به نقل از هر دو؛ الکامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۶؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۴، ص ۱۵؛ بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۴۴۹؛ النصائح الکافیة، ص ۴۲؛ مواقف الشیعه، ج ۲، ص ۴۲۷؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۴۸۲؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۵، ص ۳۳۵.

۳- تاریخ الامم و الملوک، چاپ مؤسسه اعلی، ج ۳، ص ۴۰۲؛ الغدير، ج ۹، ص ۱۹۰.

می خواست و به تو التماس می کرد؛ اما به او توجه نکردی تا همان گونه که می خواستی، به قتل رسید. اگر او مظلوم کشته شد، تو از همه ظالمان به او ظالم تری» (۱).

۸. ابن عباس در نامه ای دیگری نیز این مطالب را به او یادآور شده است (۲).

۹. منقری می گوید: وقتی خبر مرگ عثمان را به معاویه دادند، او از رفتاری که با عثمان داشت، سینه اش به تنگ آمد و از یاری نکردنش پشیمان شد و ضمن ایاتی گفت: «به خاطر پیروی از هوا و هوس و کوتاهی در حق او، پشیمانم و حسرت می خورم و فریاد می زنم» (۳).

۱۰. هنگامی که معاویه، علت یاری نشدن عثمان از سوی ابوالطفیل کنانی را پرسید، ابوالطفیل گفت: «همان چیزی که تو را بازداشت، مرا نیز بازداشت. تو در شام بودی و مرگ او را انتظار می کشیدی». معاویه گفت: «مگر نمی بینی که با خون خواهی او، به یاری اش برخاسته ام؟». ابوالطفیل خندید و گفت: «مثل تو و

ص: ۱۹۸

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۶، ص ۱۵۴ و ۱۵۵؛ بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۹۹؛ الامام علی بن ابی طالب علیه السلام سیره و تاریخ، ص ۱۶۷ به نقل از بحار؛ الغدیر امینی، ج ۹، ص ۱۳۴ و ۱۵۰.

۲- الفتوح، ابن اعثم، ج ۳، ص ۲۵۶؛ مناقب، خوارزمی، ص ۱۸۱ و چاپ مرکز نشر اسلامی، ص ۲۵۷؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۱۳ و تحقیق زینی، ج ۱، ص ۱۰۰ و تحقیق شیری، ج ۱، ص ۱۳۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۸، ص ۶۶؛ الغدیر، امینی، ج ۹، ص ۱۵۰ و ج ۱۰، ص ۳۲۵؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۰۴ و ج ۸، ص ۵۵؛ صفین، منقری، ص ۴۱۵؛ الدرجات الرفیعه، ص ۱۱۳؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۳۱، ص ۳۷۲.

۳- صفین، منقری، ص ۷۹؛ الامام علی بن ابی طالب علیه السلام سیره و تاریخ، ص ۱۶۶ و ۱۶۷ به نقل از منقری؛ الغدیر، امینی، ج ۹، ص ۱۵۱؛ الفتوح، ابن اعثم، ج ۲، ص ۲۶۶.

عثمان، همانند سخن شاعر جعدی است که می گوید: تو که در زمان زنده بودم به من توشه ای نرساندی، نمی خواهم پس از مرگم تو را گریان و نالان بینم».(۱)

۱۱. یعقوبی می گوید: معاویه به سپاه خود دستور داد که در ابتدای شام، اردو بزنند و همان جا بمانند تا خودش نزد عثمان برود و صحت موضوع را بررسی کند. وقتی نزد عثمان رفت، عثمان از او پرسید: «این مدت کجا بودی؟». معاویه گفت: «خودم آمدم تا نظر تو را بدانم؛ سپس بازگردم و آن ها را پیش تو بیاورم». عثمان گفت: «به خدا این گونه نیست. تو می خواهی من کشته شوم و سپس بگویی که من خون خواه او هستم. بازگرد و مردم را پیش من بیاور». معاویه رفت و دیگر بازنگشت تا این که عثمان کشته شد».(۲)

۱۲. خود معاویه در نزد حجاج بن خزیمه اعتراف می کند که عثمان را یاری نکرد و در حالی که عثمان از او یاری می خواست، وی را اجابت نمود. در این باره ابیاتی نیز می گوید(۳)

که همان قصیده لامیه ای است که قبلاً ذکر کردیم.

۱۳. شهرستانی به صراحت می گوید: همه کارگزاران و امیران عثمان، او را تنها گذاشتند و یاری اش نکردند تا کشته شد. آنان عبارت بودند از معاویه، سعد بن ابی وقاص، ولید بن عقبه، عبدالله بن عامر و عبدالله بن سعد بن ابی سرح.(۴)

ص: ۱۹۹

۱- . مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۰؛ النصائح الکافیة، ص ۲۱ و چاپ دار الثقافة قم، ص ۴۱؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۰؛ الامام علی بن ابی طالب علیه السلام سیره و تاریخ، ص ۱۶۸؛ الغدیر امینی، ج ۹، ص ۱۳۹ و ۱۴۰؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۳۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۷، ص ۲۰۱ و چاپ دار الفکر، ج ۲۶، ص ۱۱۷ به نقل از الاستیعاب؛ الامامه و السیاسة، ج ۱، ص ۱۵۱ و تحقیق زینی، ج ۱، ص ۱۶۵ و تحقیق شیری، ج ۱، ص ۲۱۵؛ مختصر اخبار شعراء الشیعه، ص ۲۶؛ مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۳۲۷.

۲- . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۵.

۳- . الفتوح، ابن اعثم، ج ۲، ص ۲۶۵ و چاپ دار الاضواء، ج ۲، ص ۴۴۶. و ر.ک: الغدیر، امینی، ج ۹، ص ۱۵۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۳، ص ۹۲؛ وقعه صفین منقری، ص ۷۹.

۴- . الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۲۶؛ مناقب اهل البيت عليهم السلام، شیروانی، ص ۳۵۸؛ الغدیر، امینی، ج ۱۱، ص ۶۹. و ر.ک: حاشیة الشیعه فی التاریخ، ص ۱۴۲.



۱۴. وقتی معاویه بنی هاشم را به قتل عثمان متهم کرد، ابن عباس در مدینه به او گفت: «عثمان را تو کشتی و مردم را فریفتی و خود را خون خواه او معرفی کردی». و معاویه در هم شکسته شد. (۱).

۱۵. محمد بن مسلمه به معاویه نوشت: «ای معاویه! به جانم سوگند که جز دنیا، چیزی نخواستی و جز هوا و هوس، چیزی را پیروی نکردی. عثمان را در زمان حیاتش خوار نمودی و پس از مرگش یاری رساندی». (۲).

۱۶. امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در نامه ای به معاویه نوشت: «به خدا سوگند که پسر عمویت را کسی جز تو نکشت. من امیدوارم به خاطر گناهی همانند او و بزرگ تر از خطای او، تو را به وی ملحق نمایم». (۳).

۱۷. اصبع بن نباته نیز همانند سخنانی که از افراد مختلف نقل شد، با او سخن گفته است. (۴).

۱۸. امام حسن صلوات الله علیه به معاویه فرمود: «عثمان تو را والی کرد و تو در انتظار مرگش نشست». (۵).

ص: ۲۰۰

- 
- ۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۲ و ۲۲۳.
  - ۲- الامامه و السياسه، تحقیق زینی، ج ۱، ص ۹۱ و تحقیق شیری، ج ۱، ص ۱۲۱؛ الغدير، امینی، ج ۹، ص ۱۵۱ و ج ۱۰، ص ۳۳۳؛ کتاب الفتوح، ابن اعثم، ج ۲، ص ۵۳۱.
  - ۳- الغدير، امینی، ج ۹، ص ۷۶؛ نهج السعاده، ج ۴، ص ۷۹؛ جواهر المطالب، ابن دمشقی، ج ۱، ص ۳۷۱؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۳۴ و چاپ دوم، ج ۳، ص ۱۰۷ و در چاپ دیگر، ج ۲، ص ۲۲۳ و در چاپ دیگر، ج ۵، ص ۷۷ همین را زیر شماره ۴۲۹ از جمهره رسائل العرب ج ۱، ص ۴۱۷ روایت کرده است.
  - ۴- تذکره الخواص، ص ۸۵؛ مناقب خوارزمی، ص ۱۳۴ و ۱۳۵ و چاپ مرکز نشر اسلامی، ص ۲۰۵؛ الغدير، امینی، ج ۱، ص ۲۰۳؛ غایه المرام، ج ۱، ص ۲۸۶؛ کشف المهم فی طریق خبر غدیر خم، ص ۱۲۶.
  - ۵- تذکره الخواص، ص ۲۰۱؛ الغدير، امینی، ج ۱۰، ص ۱۶۹. و ر.ک: الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۴۰۹؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۷۹.

۱۹. معاویه به عمرو بن عاص گفت: «با آنچه در دست داریم، با وی می جنگیم و قتل عثمان را به گردن او می اندازیم». عمرو بن عاص گفت: «وای از این ننگ و شرم! کسانی که حق دارند نام عثمان را به زبان آورند، نه من هستم و نه تو». معاویه گفت: «وای بر تو! به چه دلیل؟». گفت: «در حالی که اهل شام با تو همراه بودند، عثمان را یاری نکردی؛ تا این که او از یزید بن اسد بجلی کمک خواست و وی به یاری اش شتافت. من نیز آشکارا او را رها کردم و به فلسطین گریختم». معاویه گفت: «این سخنان را رها کن...» (۱).

۲۰. هنگامی که نامه فریادخواهی عثمان به معاویه رسید، مسور بن مخرمه گفت: «ای معاویه! عثمان کشته خواهد شد. در نامه ای که به او می نویسی، درنگ کن». معاویه گفت: «ای مسور! به تو آشکارا می گویم که عثمان در آغاز، بر اساس خشنودی خداوند رفتار می کرد. سپس رویه اش عوض شد و حکم خدا را تغییر داد. خدا نیز اوضاع را به ضرر او تغییر داد. آیا به نظرت ممکن است من چیزی را بخواهم که خدا تغییر داده است؟» (۲). این گونه بود که معاویه برای توجیه کوتاهی اش در یاری عثمان، به جبر متوسل شد.

آنچه گفتیم، برای اثبات مطلب کافی است و در خانه اگر کس است، یک حرف بس است. و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۲۰۱

---

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۶؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۹۸ و تحقیق زینی، ج ۱، ص ۸۸ و تحقیق شیری، ج ۱، ص ۱۱۸؛ نهج السعاده، ج ۲، ص ۶۴؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۷۴ و چاپ مؤسسه اعلمی، ص ۲۸۷.

۲- الفتوح، ابن اعثم، ج ۲، ص ۲۲۸ و چاپ دار الاضواء، ج ۲، ص ۴۱۷؛ حیاة الامام الحسین علیه السلام، قرشی، ج ۱، ص

در زمان خلافت ابوبکر، علی در جنگ با مرتدان شرکت کرد و از اسیران بنی حنیفه، زنی را به کنیزی گرفت که بعد ها فرزندی به نام محمد بن حنیفه را برایش به دنیا آورد. این موضوع نشان می دهد که علی خلافت ابوبکر را صحیح می دانست؛ وگرنه راضی نمی شد او را در جنگ همراهی کند.

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

این سؤال به دو بخش تقسیم می شود:

۱. شرکت امام علی صلوات الله علیه در جنگ با مرتدان؛

۲. اسیر کردن کنیزی از بنی حنیفه.

شرکت حضرت علی(علیه السلام) در جنگ با مرتدان

یکم: شرکت امام علی صلوات الله علیه در جنگ با مرتدان را هیچ کس ذکر نکرده و کسی نگفته است که او کنیزی از بنی حنیفه به اسارت گرفت؛ بلکه در متون تصریح شده است که امام علی صلوات الله علیه هیچ گاه مشارکت در جنگ های دوران ابوبکر و عمر و عثمان را نپذیرفت. روایاتی نیز بر این موضوع دلالت دارد:

ص: ۲۰۲

بلاذری اشاره می کند که «عمر بن خطاب، فرماندهی لشکر مسلمانان در حمله به قادسیه را به امام علی صلوات الله علیه پیشنهاد کرد؛ ولی او نپذیرفت و عمر، سعد بن ابی وقاص را گسیل نمود».<sup>(۱)</sup> مسعودی به تفصیل در این باره می نویسد:

«وقتی ابوعبیده ثقفی در جسر کشته شد، این موضوع بر عمر و مسلمانان گران آمد. عمر برای مردم سخنانی کرد و آن ها را به جهاد تشویق نمود و دستور آماده باش برای حرکت به سوی عراق را صادر کرد و در حالی که خود نیز قصد عزیمت داشت، در صرار اردو زد. او طلحه بن عبیدالله را به عنوان پیش قراول، زبیر بن عوام را در جناح راست و عبدالرحمن بن عوف را در جناح چپ لشکر قرار داد. سپس مردم را فراخواند و با آن ها مشورت کرد و آنان پیشنهاد حرکت دادند.

عمر از امام علی صلوات الله علیه پرسید: «ای ابوالحسن! نظر تو چیست؟ خودم بروم یا کسی را بفرستم؟». امام فرمود: «خودت برو که این کار برای دشمن، هولناک تر و هراس انگیزتر است».

پس از رفتن امام، عباس و عده ای از مشایخ قریش برای مشورت فراخوانده شدند. آنان به عمر گفتند: «تو بمان و دیگری را بفرست تا اگر مسلمانان شکست خوردند، پشتیبان داشته باشند». این را گفتند و رفتند.

سپس عبدالرحمن بن عوف نزد عمر رفت و با هم به مشورت پرداختند. عبدالرحمن گفت: «پدر و مادرم به فدایت! بمان و دیگری را بفرست. شسکت سپاهیان تو، همانند شکست خود تو نیست. اگر تو شکست بخوری یا کشته شوی، مسلمانان کافر می شوند و لا اله الا الله برای همیشه

ص: ۲۰۳

---

۱- . فتوح البلدان، تحقیق صلاح الدین منجد، ج ۲، ص ۳۱۳.

تعطیل می شود». عمر گفت: «به نظرت چه کسی را بفرستم؟». گفت: «سعد بن ابی وقاص را». عمر گفت: «می دانم که سعد شجاع است، ولی می ترسم تاکتیک جنگ را نداند». عبدالرحمن گفت: «همان گونه که گفتی، او شجاع است. صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در جنگ بدر نیز شرکت داشت. آنچه را که می خواهی به او بگویی، با ما در میان بگذار و با او پیمان ببند. او با دستور تو مخالفت نخواهد کرد». این را گفت و بیرون رفت.

سپس عثمان بن عفان وارد شد و عمر به او گفت: «ای ابو عبدالله! به نظرت من با سپاهیان حرکت کنم یا بمانم؟». عثمان گفت: «ای امیرالمؤمنین! بمان و سپاه را روانه کن. من بیم دارم که اگر اتفاقی برای تو بیفتد، عرب از اسلام بازگردد. سپاهیان را بفرست و آن ها را به پشتیبانی از یکدیگر مأمور نما. با آنان مردی را بفرست که دارای تجربه و بینش جنگی باشد». عمر گفت: «این مرد کیست؟». عثمان گفت: «علی بن ابی طالب». عمر گفت: «به دیدنش برو و با او در این باره صحبت کن. ببین به این کار اقدام می کند یا نه؟». عثمان بیرون رفت و با امام علی صلوات الله علیه ملاقات کرد و موضوع را با او در میان گذاشت؛ ولی امام از پذیرش این کار سر باز زد و آن راناخوشایند دانست. عثمان نزد عمر بازگشت و به او اطلاع داد. عمر گفت: «اکنون نظرت به کیست؟». عثمان گفت: «سعید بن زید».<sup>(۱)</sup>

برای روشن شدن برخی امور، لازم است به چند مورد اشاره کنیم:

الف: برخی از پژوهشگران احتمال داده اند که عمر می خواست امام علی صلوات الله علیه را به عنوان فرمانده سپاه، به طرف یکی از کشورها بفرستد و در میانه کار، او

ص: ۲۰۴

---

۱- مروج الذهب، مسعودی، تحقیق شارل پلا، ج ۳، ص ۵۱ و ۵۲ و چاپ بیروت، ج ۲، ص ۳۰۹ و ۳۱۰.

را از عزل کند تا بدین وسیله، شایستگی امام و اهدافش را زیر سؤال ببرد و جایگاهش را تضعیف نماید و مقامش را پایین بیاورد. البته ما نمی‌خواهیم در اینجا درستی یا نادرستی این نظریه را بررسی کنیم؛ چرا که این سخن، در حد یک احتمال است و نظریه پرداز، دلیلی برای اثبات سخنش ارائه نکرده است.

ب: پیش تر گذشت که ابوبکر در نظر داشت امام علی صلوات الله علیه را برای کارزار با مرتدان بفرستد؛ اما عمرو عاص به او گفت که علی از تو اطاعت نخواهد کرد. (۱).

وقتی امام از ابوبکر اطاعت نکرد، آیا از عمر اطاعت می‌کند؟ آن هم در جنگی که برای کشورگشایی و گسترش نفوذ انجام می‌گرفت! با این که می‌دانیم نظر امام علی صلوات الله علیه در مورد غاصب بودن ابوبکر و عمر، هیچ تغییری نکرده بود و همواره معتقد بود که آن‌ها غاصب مقامی هستند که خداوند در روز غدیر و چند موقعیت دیگر، به او عطا کرده است.

ج: ضمن بحث درباره مشاوره ای که عمرو عاص به ابوبکر داد و گفت علی صلوات الله علیه را برای جنگ با مدعیان پیامبری نفرستد، مواردی را ذکر کردیم که برای روشن شدن دلایل رفتار عمر و موضع امام صلوات الله علیه سودمند است. می‌توانید به آن بحث مراجعه کنید.

د: سخن منسوب به عبدالرحمن بن عوف که گفت: «اگر عمر شکست بخورد یا کشته شود، مسلمانان کافر می‌شوند و لا اله الا الله برای همیشه تعطیل می‌گردد»، سخن نادرستی است؛ چون مسلمانی مردم، به خاطر عمر نبود که شکست او باعث کفر کسی شود! همچنان که بعد ها نیز او به دست ابولؤلؤ کشته شد و حتی یک نفر از مسلمانان کافر نشد.

ص: ۲۰۵

وقتی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به شهادت می رسد و هیچ کس به خاطر وفات ایشان کافر نمی شود، چگونه ممکن است مردم به خاطر مرگ عمر کافر شوند؟ البته مسلمانان پس از شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله، دچار کفران در اطاعت و وفاداری شدند؛ همانند کفری که در این آیه آمده است: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» (۱) به خاطر خدا، بر مردم مقرر است کسانی که توان دارند، حج خانه خدا را به جا آورند. هر کس کفر ورزد، [بداند] که خدا از جهانیان بی نیاز است».

کفر در اینجا به معنای عدم اطاعت است. کاربرد واژه کفر در این خصوص، به این خاطر است که کافر، اهمیتی برای اطاعت قائل نیست و بدان وقعی نمی نهد. کسی که مستطیع می شود و حج نمی گزارد، چنین وضعیتی دارد و در مقام عمل، همانند کافر است.

هنا این روایت، چنین القا می کند که فرماندهی سعد بن ابی وقاص، به پیشنهاد عبدالرحمن بن عوف بود؛ در حالی که روایت فتوحات می گوید: فرماندهی سعد را امام علی صلوات الله علیه به عمر پیشنهاد کرد.

### اسارت حنیفه کار ابوبکر بود

دوم: پرسش گر می گوید: [علی از اسیران بنی حنیفه، زنی را به کنیزی گرفت که بعد ها فرزندی به نام محمد بن حنیفه را برایش به دنیا آورد. در این باره باید گفت:] مادر محمد بن حنیفه، در جنگ با مرتدان اسیر شد. پس از ارتداد قبیله بنی حنیفه و ادعای نبوت برای مسیلمه، خالد بن ولید آن ها را اسیر کرد.

ص: ۲۰۶

گفته اند که ابوبکر آن زن را به عنوان سهم امام علی صلوات الله علیه از غنایم به او داد. (۱).

اما اختلاف است که آیا او از کنیزان بنی حنیفه بود و اصالتی سندی و سیاه پوست داشت، (۲).

یا این که از خود بنی حنیفه بود و اصالت عربی داشت؟ در هر صورت، این مطلب چندان دقیق نیست.

### صحه گذاشتن بر خلافت ابوبکر

برخی خواسته اند با بهره گیری از بحث پیشین، آن را دلیلی بر صحت خلافت ابوبکر قلمداد کنند. سمعانی می نویسد: «آن زن از اسیران بنی حنیفه بود که ابوبکر صدیق به علی داد. علی نیز خوله را گرفت و آزاد کرد و به ازدواج خود درآورد. اگر ابوبکر امام نبود، تقسیم و تصرفش در خمس غنایم نیز صحیح نبود و علی آن را نمی پذیرفت». (۳).

ابن جوزی هم معتقد است: «نگرش رافضیان به خلافت ابوبکر، شگفت انگیزترین غفلت زدگی است. چون آنان می دانند که حنیفه به دست ابوبکر اسیر شد و علی از او صاحب فرزند گردید. و این نشان می دهد که علی به بیعت با ابوبکر راضی بود». (۴).

باید بگویم که به دلایل مختلف، استدلال خود اینان بسیار نامربوط و شگفت انگیز است:

ص: ۲۰۷

۱- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۲۴۴؛ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۹۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۱۰؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۵، ص ۹۱؛ المنتخب من ذیل المذیل، ص ۱۱۷؛ وفيات الاعیان، ابن خلکان، ج ۴، ص ۱۶۹؛ قاموس الرجال، ج ۹، ص ۲۴۶؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۴۳۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۳۲۳؛ المجموع نووی، ج ۱۹، ص ۲۳۹؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۶۸.

۲- الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۵، ص ۶۶؛ الجوهره فی نسب الامام علی و آله علیهم السلام، بری، ص ۵۸؛ ذخائر العقبی، ص ۱۱۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۳۲۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۱۴؛ المعارف، ص ۲۱۰؛ المنتخب من ذیل المذیل، ص ۱۱۷؛ وفيات الاعیان، ج ۴، ص ۱۶۹؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۶، ص ۱۸۳.

۳- الانساب، سمعانی، ج ۴، ص ۲۹۹ و ۳۰۰ و چاپ دار الجنان، ج ۲، ص ۲۸۱.

۴- اخبار الحمقی و المغفلین، تحقیق خاقانی، چاپ سال ۱۳۸۶ ق، ص ۹۹ تا ۱۰۰.



۱. کسی که مشرکان را اسیر می کند، لازم نیست عادل و حاکم و خلیفه و حتی مسلمان باشد تا اسارت و خرید و فروش آنان صحیح گردد. اسارت و خرید و فروش مشرکان، اگر به دست فردی غیر مسلمان و غیر حاکم و غیر خلیفه نیز صورت بگیرد، باز هم صحیح است. پس نمی توان این گونه امور را دلیل بر صحت خلافت کسی دانست.

۲. کسانی که معتقدند «هر کس به زور غالب شود، جایز است خلیفه گردد و اطاعت از او واجب است و باید به او امرش عمل کرد و شورش علیه او جایز نیست و همه عملکرد چنین خلیفه ای صحیح است»، دیگر نمی توانند امام علی صلوات الله علیه را به خاطر سهم گرفتن از اسیران بنی حنیفه مؤاخذه کنند، یا از این طریق، خلافت ابوبکر را اثبات نمایند و او را در مورد غصب خلافت، تبرئه سازند. شاید به همین خاطر است که شیخ عبدالرحمن معلمی سمعانی در تعلیقه بر انساب سمعانی، این استدلال را نمی پسندد و می گوید: «اهل سنت از این گونه استدلال ها بی نیاز هستند».<sup>(۱)</sup>

۳. اسیر شدن حنیفه توسط ابوبکر، چندان معلوم نیست؛ بلکه به دلایلی می توان گفت که خلافت نزدیک به یقین است:

الف: ابن ابی الحدید معتزلی می نویسد: «عده ای از محققان گفته اند که در زمان خلافت ابوبکر صدیق، قبیله بنی اسد، قبیله بنی حنیفه را غارت کرد. آن ها خوله دختر جعفر را به اسارت گرفتند و به مدینه بردند و به علی علیه السلام فروختند. خبر خوله به قومش رسید. آنان نزد علی علیه السلام رفتند و وضعیت خوله را به علی گفتند. حضرت او را آزاد کرد و برایش مهر تعیین نمود و به ازدواج خود درآورد.»

ص: ۲۰۸

---

۱- . الانساب، سمعانی، ج ۴، تعلیقه ص ۲۹۰.

بعدها محمد از او به دنیا آمد و علی علیه السلام کنیه ابوالقاسم را برایش انتخاب کرد. احمد بن یحیی بلاذری نیز در کتاب تاریخ الاشراف، همین نظر را برگزیده است» (۱).

بلاذری مطلبی شبیه به این را از علی بن مغیره اثرم و عباس بن هشام کلبی نقل می کند و می گوید: «این خبر، ریشه دارتر از خبر مدائنی است» (۲). متن روایت کلبی از خراش بن اسماعیل، این گونه است: «در زمان خلافت ابوبکر، خوله را قومی از عرب ها اسیر کردند. اسامه بن زید بن حارثه او را خرید و به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فروخت. هنگامی که امیرالمؤمنین از وضعیت او باخبر شد، آزادش کرد و او را به ازدواج خود در آورد و برایش مهر تعیین نمود». ابن کلبی در ادامه می گوید: «هر کس بگوید خوله از اسیران یمامه است، سخن بیهوده ای گفته است» (۳).

حقیقت این است که خریده شدن او توسط امام علی صلوات الله علیه صحیح است؛ اما خریده شدنش در زمان ابوبکر صحیح نیست. همان گونه که دیگران نیز گفته اند و شواهد و قرائن نیز تأیید می کند، این مسأله در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت گرفت.

ب: بری تلمسانی می گوید: «ابوالقاسم محمد بن علی که به ابن الحنفیه معروف است، مادرش از اسیران بنی حنفیه بود. علی او را خرید و به عنوان ام ولد قرار داد.

ص: ۲۰۹

- 
- ۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۲۴۴ و ۲۴۵؛ قاموس الرجال، ج ۸، ص ۱۶۰ و چاپ مرکز نشر اسلامی، سال ۱۴۱۹ ق، ج ۹، ص ۲۴۶؛ انساب الاشراف، ص ۲۱۰؛ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۹۹؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۴۳۳ و ج ۹، ص ۴۳۵؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۷، ص ۲۷؛ تنزیه الانبیاء مرتضی، ص ۱۹۱.
  - ۲- انساب الاشراف، تحقیق محمودی، چاپ مؤسسه اعلمی، سال ۱۳۹۴ ق، ج ۲، ص ۲۰۱.
  - ۳- عمده الطالب، ابن عنبه، ص ۳۵۲ و ۳۵۳؛ المجدی فی انساب الطالبین، ص ۱۴؛ المنمق، ص ۴۱۰.

او محمد را به دنیا آورد و علی را صاحب فرزندى نجیب گرداند. آن زن، خوله بنت ایاس بن جعفر جان الصفا نام داشت. گفته اند که او از خود بنی حنیفه نبود؛

بلکه از سیاهان سند و کنیز بنی حنیفه بود. خالد بن ولید درباره خود بنی حنیفه مصالحه نکرد، اما در مورد غلامان و کنیزان ایشان توافق نمود»<sup>(۱)</sup>.

ج: آنچه که در مورد وفات ابن حنیفه و مدت عمرش گفته اند، مؤید آن است که او در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنیا آمد. اما این که او را در شمار صحابه ذکر نکرده اند، شاید برآمده از غفلت آنان باشد؛ یا شاید برای جمع بین اقوال، این مسأله را مورد توجه قرار نداده اند؛ یا این که اسارت مادرش توسط ابوبکر را مسلم دانسته اند و چیزی غیر از این به فکرشان خطور نکرده است؛ یا این که عمداً اسارت مادرش توسط ابوبکر را شایع ساخته اند تا ثابت نمایند که خلافت ابوبکر، مورد تأیید امام علی صلوات الله علیه بوده است.

شرح موضوع از این قرار است که ابن حنیفه بنا بر مشهورترین نظریه، شصت و پنج سال زندگی کرد. و در تعلیقه عمده الطالب آمده است که «او در شصت و هفت سالگی از دنیا رفت»<sup>(۲)</sup>. افزون بر این، ابن حجر سال ۷۳ هـ.ق را به عنوان سال وفات او پذیرفته و دیگر اقوال را کم اهمیت جلوه داده است. ظاهراً دلیل او برای این نظریه، روایتی است که بخاری در تاریخ خود نقل می کند و می نویسد: «موسی بن اسماعیل، از ابوعوانه، از ابو حمزه نقل کرد که وقتی ابن زبیر کشته

ص: ۲۱۰

---

۱- الجوهره فی نسب الامام علی و آله، ص ۵۸.

۲- ر.ک: عمده الطالب، حاشیه ص ۳۵۲.

شد، ما حج خود را به اتمام رساندیم و با محمد حنفیه به مدینه بازگشتیم. او سه روز در آنجا ماند و سپس از دنیا رفت» (۱). بر این اساس، ناگزیر باید نتیجه بگیریم که ولادت ابن حنفیه، در سال هشتم هجرت یا حتی پیش از آن روی داده است. پس این ادعا که «خوله در زمان ابوبکر و به دست خالد بن ولید اسیر شد»، هرگز صحیح نیست. و این که می گویند: «امام علی صلوات الله علیه در زمان حیات فاطمه صلوات الله علیها همسر دیگری نداشت»، با این مطلب سازگاری ندارد. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله امام علی صلوات الله علیه را فرستاد که خمس غنایم را از خالد و یارانش بگیرد، آن کنیز را انتخاب کرد و از او صاحب فرزند شد. و هنگامی که شکایت او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند، پیامبر از امام دفاع کرد (۲).

البته ممکن است بگوییم: مراد آنان این بوده که امام علی صلوات الله علیه در زمان حیات فاطمه صلوات الله علیها، همسر دائمی نداشت. در این صورت، خوله پیش از شهادت حضرت فاطمه صلوات الله علیها صاحب فرزند می شود و پس از شهادت آن حضرت، امام او را آزاد می کند و به ازدواج خود درمی آورد.

ص: ۲۱۱

- 
- ۱- ر.ک: تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۳۵۴ و ۳۵۵ و چاپ دار الفکر، سال ۱۴۰۴ ق، ج ۹، ص ۳۱۵ و ۳۱۶؛ التاریخ الکبیر بخاری، ج ۱، ص ۱۸۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۳۵۶ و ۳۵۰ و ۳۵۱.
  - ۲- نیل الاوطار، ج ۷، ص ۱۱۰؛ العمده ابن بطریق، ص ۲۷۵؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۴۴ و ۳۴۵ به نقل از منابع بسیار؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۵۱ و ۳۵۹؛ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۱۰؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۶، ص ۳۴۲؛ خصائص امیر المؤمنین علیه السلام، نسائی، ص ۱۰۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۱۹۴ و ۱۹۵؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۷۶؛ تهذیب الکمال، مزی، ج ۲۰، ص ۴۶۰؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۲۳۶. و ر.ک: خواستگاری امام علی علیه السلام از دختر ابی جهل در کتاب «الصحیح من سیره النبی الاعظم»، چاپ چهارم، ج ۵، ص ۳۱۷ و چاپ پنجم، ج ۶، ص ۲۷۱

پیامبر صلی الله علیه و آله در دفاع از امام علی صلوات الله علیه، به خالد و یارانش می فرماید: «علی بدون دستور، کاری انجام نمی دهد». بنا بر این، مانعی ندارد که محمد بن حنفیه، در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنیا آمده باشد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

**ستایش حضرت علی (علیه السلام) از عمر**

**پرسش شماره ۸۴ (۱۴۵)**

نویسنده نهج البلاغه \_ که از کتاب های مورد اعتماد شیعه است \_ مدح و ستایش علی نسبت به ابوبکر و عمر را نقل کرده است؛ از جمله این که علی درباره ابوبکر می گوید: «پاک جامه و کم عیب رفت. به خیر آن رسید و از شرش گذشت. طاعت خدا را انجام داد و حق پرهیزکاری اش را به جا آورد».<sup>(۱)</sup>

شیعیان با چنین ستایش هایی که با عقیده آنان در زمینه طعن صحابه مخالفت دارد، حیران و سرگردان شده اند و آن ها را حمل بر تقیه کرده اند. آنان می گویند: «علی این سخنان را از باب مصلحت اندیشی و جذب کسانی که خلافت شیخین را صحیح می دانستند، بیان کرده است»؛ یعنی علی می خواسته صحابه را فریب بدهد! در این صورت، باید آنان بپذیرند که علی، فردی منافق و ترسو بوده و خلاف عقاید خود را بیان می کرده است. در حالی که روایات آنان درباره شجاعت و حق گویی علی، چیز دیگری می گوید.

ص: ۲۱۲

---

۱- نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، ص ۳۵۰.

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

۱. این که پرسش گر می گوید امام علی صلوات الله علیه در رثای ابوبکر گفته است: «او پاک جامه و کم عیب رفت...»، تعبیری نادرست و غیردقیق است. از این جهت غیردقیق است که مدعیان، این سخنان را در مورد عمر می دانند و کسی تا کنون نگفته است که این سخنان امام، در مورد ابوبکر می باشد.

نادرستی آن نیز از مطالب بعدی روشن می شود.

### مرثیه حضرت علی (علیه السلام) برای عمر

در نهج البلاغه، کلامی از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نقل شده که در رثای فردی نامعلوم می باشد. برخی پنداشته اند که امام علی علیه السلام این کلمات را در رثای عمر بن خطاب فرموده است. مرثیه به این شکل می باشد: «آفرین بر فلانی! بی شک کجی را راست کرد و و زخم را مداوا نمود و آشوب را پشت سر نهاد؛ پاک جامه و کم عیب رفت و به خیرش رسید و از سرش گذشت. طاعت خدا را انجام داد و حق تقوا را به جا آورد. رخت بر بست و در راه های گوناگون رهایشان ساخت که گمراه، در آن راه نمی یابد و هدایت یافته، در آن اطمینان پیدا نمی کند».<sup>(۱)</sup>

برای ما ثابت نشده است که امام علی صلوات الله علیه این سخن را در مورد عمر بن خطاب فرموده باشد؛ چرا که عبارات، از اثبات این موضوع ناتوان است. به موارد زیر توجه کنید:

ص: ۲۱۳

۱- . نهج البلاغه، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت، ص ۴۷۳ و چاپ دار الذخائر، قم، سال ۱۴۱۲ ق، ج ۲، ص ۲۲۲؛ الايضاح، ابن شاذان، ص ۵۴۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۲، ص ۳.

۱. طبری می گوید: عمر از علی، از ابن داب و سعید بن خالد، از صالح بن کیسان، از مغیره بن شعبه نقل کرده است که وقتی عمر از دنیا رفت، دختر ابوحثمه بر او گریست و گفت: «وای از فقدان عمر! او کسی بود که کجی را راست کرد و زخم را مداوا نمود؛ فتنه را خاموش کرد و سنت را زنده نمود؛ پاک جامه و عاری از عیب رفت». وقتی عمر به خاک سپرده شد، نزد علی رفتم. دوست داشتم در مورد عمر، چیزی از او بشنوم. او در حالی که غسل کرده بود و لباسی به خود پیچیده بود و آب از سر و صورتش می چکید، بیرون آمد. تردید نداشت که خلافت به او خواهد رسید. گفت: «خدا پسر خطاب را رحمت کند! بی تردید دختر ابوحثمه راست گفت. او خیر دنیا را برد و از شرش رهایی یافت. به خدا سوگند که این سخنان را آن دختر نگفت؛ بلکه به او تلقین شد» (۱).

ظاهراً مغیره این سخنان را دستکاری کرده است؛ چون امام می فرماید: «این سخنان را آن دختر نگفت؛ بلکه به او تلقین کرده اند». کلام امام، اشاره به این دارد که دیگران از آن دختر خواسته اند این سخنان را بگویند، یا حرف هایی را به او نسبت داده اند که او نگفته است. این بخش از کلام امام، با آن قسمت که می فرماید: «دختر ابوحثمه راست گفت»، سازگاری ندارد. چه بسا خود مغیره گفته است: «خدا ابن خطاب را رحمت کند ... آن دختر راست گفت» و امام علی صلوات الله علیه در پاسخ به او، سوگند یاد کرده که او این سخنان را نگفته است و به او تلقین کرده اند یا به او نسبت داده اند؛ یعنی با نقشه قبلی این سخنان را به او

ص: ۲۱۴

---

۱- تاریخ الامم و الملوك، چاپ مؤسسه عزالدین، بیروت، سال ۱۴۰۵ ق، ج ۲، ص ۲۱۸ و چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۳، ص ۲۸۵؛ الفائق فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۵۰ و چاپ دار الکتب العلمیه، ج ۱، ص ۵۹. و ر.ک: البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۵۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۲، ص ۵ و ۱۶۴؛ تاریخ المدینه، ابن شبه، ج ۳، ص ۹۴۱؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۳، ص ۶۱؛ غریب الحدیث، ابن قتیبه، ج ۱، ص ۲۹۱.

دیگته کرده اند، یا به دروغ از زبان وی نقل نموده اند. مؤید این مطلب، بخش پایانی آن کلام است که می گوید: «رخت بریست و در راه های گوناگون رهایشان ساخت که گمراه، در آن راه نمی یابد و هدایت یافته، در آن اطمینان پیدا نمی کند».

۲. جناب سید رضی رحمه الله نامی از عمر بن خطاب نمی برد؛ بلکه در نهج البلاغه می نویسد: «از جمله سخنان امام علی صلوات الله علیه است که می فرماید: آفرین بر فلانی که کجی را راست کرد...». عده ای از اجتهاد خود بهره جسته اند و این سخن را بر عمر تطبیق داده اند. روشن است که آنان در این اجتهاد خود، به خطا رفته اند.

۳. قطب راوندی می نویسد: «امام علی صلوات الله علیه با این سخنان، یکی از یارانش را به نیک منشی می ستاید و می فرماید که او پیش از فتنه \_ که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله رخ داد و مردم برای خود خلیفه انتخاب کردند و دیگری را بر امام علی صلوات الله علیه ترجیح دادند \_ از دنیا رخت بریست».<sup>(۱)</sup>

ص: ۲۳۹

---

۱- . منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، راوندی، ج ۲، ص ۴۰۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، چاپ دار مکتبه الحیاه، سال ۱۹۶۳ م، ج ۳، ص ۷۵۴ و چاپ مؤسسه اسماعیلیان، ج ۱۲، ص ۴ به نقل از راوندی. و ر.ک: مصباح البلاغه (مستدرک نهج البلاغه)، ج ۱، ص ۶۰ تا ۶۲.



۴. یکی از شاخه های فرقه زیدیه، به نام فرقه جارودیه، معتقدند که مراد امام علی صلوات الله علیه از این سخنان، عثمان است و اگر چه به ظاهر او را می ستایند، اما در واقع او را نکوهش و ریشخند می کند. (۱).

۵. ابن ابی الحدید معتزلی می نویسد: «مقصود از فلان، عمر بن خطاب است. به این دلیل که سید فخار بن معد موسوی شاعر خبر داد که در نسخه ای که به خط سید رضی بود، دیدم زیر کلمه فلان نوشته شده است: عمر». (۲).

ص: ۲۱۵

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۳، ص ۷۵۳ و ۷۵۴ و چاپ مؤسسه اسماعیلیان، ج ۱۲، ص ۴.

۲- همان.

البته این دلیل درستی نیست و نمی توان ثابت کرد که خود سید رضی، کلمه «عمر» را نوشته باشد. چه بسا مالک و صاحب آن نسخه، بنا بر نظر شخصی خود، پنداشته که این ویژگی ها تنها بر عمر منطبق است و از این رو، نام عمر را زیر کلمه فلان نوشته است.

اگر سید رضی این کلمه را نوشته بود، حتماً در عنوان بندی خطبه نیز به نام عمر تصریح می نمود و کلمه فلان را از متن حذف می کرد و می نوشت: «از جمله سخنان امام علی علیه السلام در مورد عمر بن خطاب». همان گونه که در بسیاری از موارد، این کار را انجام داده است.

۶. آنچه از دیدگاه امام علی صلوات الله علیه در مورد عمر معروف است، با این کلام مخالفت دارد. ضمن فقراتی از خطبه شقشقیه، برخی از سخنان امام را در مورد عمر خواهیم آورد.

حتی اگر فرض کنیم که امام علی صلوات الله علیه این کلام را گفته باشد، ناگزیر باید معنایی بدهد که با دیدگاه وی در مورد عمر سازگار باشد. گاه در معنای یک سخن، احتمالات ضد و نقیضی وجود دارد.

۷. از جمله شواهدی که نشان می دهد در متن مورد بحث، دستکاری شده است، نوشته های ابن عساکر است که این حدیث را بدون عبارت «بی تردید دختر ابوحنیمه راست گفت» نقل می کند. او می نویسد: «روزی که عمر از دنیا رفت، علی در حالی که غسل کرده بود، نزد ما آمد و نشست و مدتی چشم به زمین دوخت. سپس سرش را بلند کرد و گفت: آفرین بر زنی که برای عمر گریان بود و گفت: وای از فقدان عمر! کجی را راست کرد و زخم را مداوا نمود. وای از

فقدان عمر! پاک جامه و کم عیب مرد. وای از فقدان عمر! سنت را برد و فتنه را نهاد»<sup>(۱)</sup> او در روایت دیگر می افزاید: «علی گفت: به خدا سوگند که این سخن را او نگفت؛ بلکه به وی تلقین شد (یا به او نسبت داده شد)»<sup>(۲)</sup> و در روایت دیگر می نویسد: «علی صلوات الله علیه فرمود: آیا آن دختر راست گفت؟»<sup>(۳)</sup>

یعنی به صورت پرسشی می گوید و نمی فرماید: «بی تردید راست گفت».

شیخ تستری نیز می گوید: منظور از عبارت «خیر دنیا را برد و از شرش رهایی یافت»، این است که از خلافت استفاده کرد و هیچ دردسری نکشید؛ همانند سخن امام صلوات الله علیه در خطبه شششنبه که در مورد ابوبکر و عمر می فرماید: «پستان خلافت را چه با شدت تقسیم می کردند»<sup>(۴)</sup>.

### دست و پا زدن ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید معتزلی کوشیده است این سخن را به امام علی صلوات الله علیه نسبت دهد و آن را درباره عمر قلمداد کند. او برای اثبات این ادعا، به سست ترین احتمالات ممکن چنگ می اندازد و می نویسد:

علی صلوات الله علیه درباره امیری مردم دار و نیک کردار سخن می گوید، به این قرینه که می فرماید: «کجی را راست کرد و زخم را مداوا نمود و سنت را به پا داشت و فتنه را پشت سر نهاد». و همچنین: «به خیر دنیا دست یافت و

ص: ۲۱۷

- 
- ۱- تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۴، ص ۴۵۷؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۹، ص ۴۸ و ۴۹؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۷۰۰.
  - ۲- تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۴، ص ۴۵۸؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۹، ص ۴۸ و ۴۹. و ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۲، ص ۵؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۸۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۶۱؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۵۸.
  - ۳- بهج الصباغه، چاپ امیر کبیر، تهران، ایران، سال ۱۴۱۸ ق، ج ۹، ص ۴۸۲.
  - ۴- همان.

از بدی آن گذشت». و نیز: «طاعت خدا را به جا آورد». و «رخت بریست و آن ها را در راه های گوناگون رها کرد».

«آن ها» فقط می تواند به مردم اشاره داشته باشد. کسانی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند، مشمول این سخن نمی شوند.<sup>(۱)</sup>

برخی از این فقرات، قابل تطبیق به هر یک از مردم می باشد و نمی توان آن را به شخص خاصی منحصر کرد؛ مثل این عبارات: «طاعت خدا را به جا آورد»، «به خیر آن رسید و از شرش رها گردید»، «از دنیا رخت بریست و آن ها را در راه های گوناگون رها نمود». حتی جمله «سنت را به پا داشت» نیز قابل انطباق با همه آحاد مردم است. وقتی کسی در محدوده وجودی خود، پای بند به اقامه سنت باشد، سنت را به پا داشته است؛ مثل وقتی که می گوئیم: فلانی نماز را به پا داشت.

معنای این که «فتنه را پشت سر گذاشت»، این است که گرفتار فتنه نشد. «کجی را راست نمود»، یعنی به اصلاح کجی ها اقدام کرد. «زخم را مداوا کرد»، نیز بر آحاد مردم صدق می کند. هر کس واجبات خود را انجام دهد، نسبت به محدوده وجودی خود، کجی را راست کرده و زخم را مداوا نموده است.

شگفت انگیز است که ابن ابی الحدید معتزلی، در تفسیر عبارت «به خیر آن رسید» نوشته است: «یعنی به خیر ولایت رسید». این بر خلاف ظاهر عبارت است. از ظاهر عبارت به دست می آید که مقصود، خیر دنیا و پشت سر گذاشتن شر دنیا باشد. اگر مقصود، خیر ولایت بود، با عبارت «بر شر آن پیشی گرفت» تناسبی نداشت؛ چون عمر از شر ولایت مصون نماند و اختلافات و تعدی هایی

ص: ۲۱۸

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۲، ص ۳ تا ۵.

که پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر ولایت به وجود آمد، دامن او را گرفت.

با این بیان، دیگر سخن ابن ابی الحدید معتزلی، ارزشی برای شنیدن ندارد که می گوید: «اگر اهل انصاف در این ویژگی ها تأمل نمایند و هوا و هوس را از خود دور سازند، خواهند فهمید که منظور امیرالمؤمنین، کسی غیر از عمر نبوده است. اگر این مطلب برای ما نقل نشده بود، باز هم منظور روشن بود؛ چه رسد به این که ما این معنا را از کسی نقل کردیم که در این خصوص، در موضع اتهام نیست»<sup>(۱)</sup>.

### دست و پا زدن فایده ندارد

این حرف ها به چند دلیل بی ارزش است:

۱. چرا ابن ابی الحدید، این عبارات را بر عمر تطبیق می دهد؟ چرا بر ابوبکر یا عثمان تطبیق نمی دهد؟ او که این خصوصیات را برای آن دو نیز قائل است!

۲. او چرا این خصوصیات را بر سلمان فارسی تطبیق نمی دهد؟ او در زمان حیات امام علی صلوات الله علیه از دنیا رفت و آن حضرت وی را کفن و دفن کرد و بر او نماز خواند. چه بسا این عبارات را امام در سوگ او بیان نموده و بعدها به نفع دیگران مصادره شده است؛ به ویژه آن که سلمان، امیر و والی بود و اوصافی که به ادعای ابن ابی الحدید، درباره امیر و حاکم است، بر او نیز تطبیق دارد.

چرا نمی گوید مقصود از این عبارات، عمار بن یاسر است؟ همان کسی که مدتی والی کوفه بود و امام علی صلوات الله علیه، ویژگی هایی بالاتر از این را در او

ص: ۲۱۹

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، چاپ دار مکتبه الحیاه، سال ۱۹۶۳ م، ج ۳، ص ۷۵۵ و چاپ مؤسسه اسماعیلیان، ج ۱۲، ص ۶.

می دید. چرا بر مالک اشتر و محمد بن ابی بکر که هر دو والی مصر بودند، تطبیق نمی دهد؟ چرا بر دیگر بزرگان صحابه که در جنگ جمل و صفین به شهادت رسیدند، تطبیق نمی هد؟ در حالی که این افراد، نسبت به اداره امور و جهاد در راه حق، سهم بزرگی داشتند و برخی از آنان، ماجراهای قابل توجهی \_ حتی با غاصبان خلافت \_ از سر گذراندند.

۳. چگونه ابن ابی الحدید می گوید که این موضوع، از طریق نقل و توقیف برایش روایت شده است؟ آنچه که فخار بن معد ذکر می کند، جزو روایت به شمار نمی آید و همان گونه که گفته شد، اجتهاد صاحب نسخه خطی می باشد.

۴. سخن برخی از زیدیه که گفته اند: «امام علی صلوات الله علیه این سخن را در مورد عثمان گفته است»، و سخن نقیب ابوجعفر یحیی بن ابی زید علوی نیز بی ارزش است؛ چرا که این نیز جزو نقل و روایت به حساب نمی آید و مستند به متون روایی نیست؛ بلکه همانند سخن ابن ابی الحدید، تنها یک اجتهاد و استحسان و غیب گویی و رها کردن تیر در تاریکی است.

۵. امکان ندارد که دیدگاه امام علی صلوات الله علیه درباره عمر، همان چیزی باشد که در این عبارات آمده است. آن حضرت معتقد بود که عمر، خلافت را از صاحب شرعی اش غصب نموده و در فتوا و قانون گذاری و سیاست و آراء قضایی، با دستورات الهی مخالفت کرده است. پس چطور ممکن است درباره چنین شخصی، بر خلاف عقیده خود سخن بگوید؟

با یک جمع بندی روشن می شود: کاری که انتشارات اعلمی انجام داده و در چاپ نهج البلاغه، عنوان خطبه را تغییر داده و کلمه عمر را ثبت کرده است،

تهمت به سید رضی و توهین به امیرالمؤمنین و چاپلوسی در برابر کسانی است باید با بیان حقایق، به آن‌ها نزدیک شد، نه با دست بردن در تاریخ.

البته این بحث‌ها وقتی به میان می‌آید که بپذیریم گوینده این سخنان، امام علی صلوات الله علیه بوده است؛ اما اگر دختر ابوحنیمه آن را گفته باشد و او را نزد امام فرستاده باشند تا این سخنان را بازگو کند و موضع امام صلوات الله علیه را ارزیابی نمایند، دیگر اشکالی باقی نمی‌ماند؛ چرا که آن دختر، نظر دوست داران عمر را نقل می‌کند و هیچ ارتباطی با امام علی صلوات الله علیه ندارد.

### سخن پایانی

در پایان باید به چند مورد اشاره کنیم:

الف: طبری این قضیه را از مغیره بن شعبه روایت می‌کند؛ در حالی که مغیره از دشمنان امام علی صلوات الله علیه بوده است. سخنانی که او از امام نقل می‌کند یا به او نسبت می‌دهد، از جعل و دستکاری در امان نیست.

ب: طبری می‌گوید: «علی صلوات الله علیه این کلام را از زبان دختر ابوحنیمه نقل کرد و گفت: این سخنان را خود آن دختر نگفته است، بلکه به او یاد داده اند». این سخن، تقریباً همان چیزی است که ابن شبه می‌گوید. او می‌نویسد: «علی صلوات الله علیه این کلام را از قول زنی که بر عمر می‌گریست، نقل کرد و گفت: به خدا سوگند که این زن، سخن خود را درک نمی‌کند، بلکه به او دیکته کرده اند...»؛ یعنی به او یاد داده اند که چه بگوید و مردم نیز سخن او را تصدیق می‌کنند.

ج: بنا بر نقل ابن شبه، ممکن است منظور از جمله «عمر به خیرش رسید و شرش را رها کرد» یک مدح باشد؛ و ممکن است مقصود از آن، این باشد که عمر از دنیا بهره برد و از خوبی‌های آن خوشه چید و از افتادن در گرداب

مشکلات و بدی هایش دوری جست و سختی ها و مصیبت های آن را جلوی پای خلیفه بعدی انداخت تا او را بیچاره کند و در آتش مشکلات بیندازد.

مؤید این مطلب، سخن بعدی امام علی صلوات الله علیه است که می فرماید: «...این در حالی بود که رفیقش به او می نگریست. او رخت برپست و مردم را در راه های پراکنده رها نمود؛ در راه هایی که گمراه در آن هدایت نمی شود و هدایت یافته اطمینان نمی یابد». در این عبارت، امام علی صلوات الله علیه از عمر انتقاد می کند که او از دنیا بهره برد و کارها را به صورت مبهم رها نمود و هیچ گرهی را باز نکرد و بلکه گره ها را افزون ساخت.

پس دیگر معنا ندارد که پرسش گر بگوید: شیعیان نسبت به سخنان امام علی صلوات الله علیه در مورد عمر، حیران مانده اند و آن را بر تقیه حمل کرده اند.

د: درباره این که پرسش گر می گوید: «شیعیان معتقدند که علی این سخنان را از باب مصلحت اندیشی و جذب کسانی که خلافت شیخین را صحیح می دانستند، بیان کرده است؛ یعنی علی می خواسته صحابه را فریب بدهد»، باید گفت که این نیز اساساً نادرست است؛ زیرا:

۱. شیعیان معتقد به عصمت امام علی صلوات الله علیه هستند و امکان ندارد اموری همچون نیرنگ و فریب را که مورد رضای خدا نیست و با عصمت منافات دارد، به امام نسبت دهند.

۲. امام علی صلوات الله علیه همواره نظر خود را در مورد غاصبین خلافت، آشکار می کرد و از اعتراف به مشروعیت آنان، سر باز می زد. او همان کسی است که فرمود: «دیدم که میراثم به تاراج می رود». و فرمود: «هنگامی که اولی (ابوبکر) از دنیا رفت، خلافت را در اختیار فردی بدخو قرار داد که کلامش تند و برخوردش



خشونت آمیز بود و بسیار دچار لغزش می شد و عذر می آورد. صاحب چنین طبعی، همانند کسی است که بر شتری سرکش سوار است که اگر افسارش را بکشد، بینی اش پاره می شود و اگر زمامش را رها کند، هجوم می برد و خود و صاحبش را در پرتگاه می اندازد. به خدا سوگند که از این رو مردم دچار کژروی و چموشی و بی ثباتی و پرخاش گری شدند».

۳. اگر امام علی صلوات الله علیه می خواست با آن کلام، دوستاناران شیخین را به خود متمایل کند، حتماً مردم با شنیدن سخن پیشین \_ که مغایر با آن کلام است \_ امام را بازخواست می کردند و می گفتند که او با خودش رو راست نیست و در موضع گیری هایش صادقانه رفتار نمی کند. هیچ عاقلی اقدام به کاری نمی کند که نتیجه اش چنین فضاحتی باشد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۸۵ (۶)

شیعه می‌پندارد که فاطمه پاره تن محمد صلی الله علیه و سلم، در زمان ابوبکر مورد اهانت قرار گرفت و پهلویش شکسته شد و برای آتش زدن خانه اش اقدام گردید و جنینش \_ که نام او را محسن نهاده اند \_ سقط شد. سؤال این است که آن موقع، علی کجا بود؟ او که دلیر و شجاع بود، چرا حق فاطمه را نگرفت؟

به بیان دیگر، چگونه همسر شریف ترین خلق جهان می‌پذیرد که آن زن شریف و عفیف را کتک بزنند و پهلویش را بشکنند و خانه اش را به آتش بکشند و ابوبکر صدیق او را کتک بزد و جنینش را سقط نماید؟ آیا این بدگویی از علی رضی الله عنه نیست؟ کدام مرد ناتوان و بی اراده ای می‌تواند بپذیرد که با همسرش این گونه رفتار کنند؟ معتقدان به این سخن، علی را کور و سنگدل تصور می‌کنند!

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: امام علی صلوات الله علیه در مقابل کتک خوردن فاطمه زهرا صلوات الله علیها و سقط شدن جنینش و به آتش کشیده شدن خانه اش، ساکت نشست؛ بلکه به خاطر دختر پیامبر و برای خداوند متعال غضب کرد؛ ولی نتوانست آن مصائب را از حضرت زهرا صلوات الله علیها دور سازد.

دوم: حضرت ابراهیم علیه السلام در ماجرای که با پادشاه مصر داشت، رنجی همانند رنج امام علی صلوات الله علیه را تجربه کرد. پادشاه مصر، دست ناپاکش را به سوی همسر آن حضرت دراز کرد. حضرت ابراهیم مأمور به برخورد با او نبود. از این رو، به چهره ترش کردن و پناه بردن به پروردگارش بسنده کرد. (۱)

حال آیا می توان گفت که چون حضرت ابراهیم صلوات الله علیه به پادشاه حمله نکرد و او را کتک نزد، پس شجاع و با غیرت نبود؟

ماجرای امام علی صلوات الله علیه نیز این گونه بود. او در خانه تنها بود و یورش گران بسیار بودند. با حالی که آنان داشتند، دلیل و برهان و موعظه، راه به جایی نمی برد و تنها راه جلوگیری، دست بردن به شمشیر بود که پیامدی جز خونریزی نداشت. چنین وضعیتی، منافقان را بر آن می داشت که به تکاپو بیفتند و به جنگ و خونریزی دامن بزنند و آن را به فتنه ای کور و شوم و بنیان برانداز تبدیل کنند؛

ص: ۲۲۵

۱- . الکافی، ج ۸، ص ۳۷۲؛ بحار النوار، ج ۱۲، ص ۴۶؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۴۱۸؛ قصص الانبیاء، جزائی، ص ۱۲۴. و ر.ک: الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۹۲۹؛ عمده القاری، ج ۱۲، ص ۳۱ و ج ۱۳، ص ۱۶۹ و ج ۲۰، ص ۲۴۹؛ طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۱، ص ۴۸؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۱، ص ۱۷۱؛ قصص الانبیاء، راوندی، ص ۱۱۱.

همان منافقانی که قرآن درباره آنان می فرماید: «وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ» (۱) از اعراب پیرامون شما و نیز از اهل مدینه، منافقانی هستند که به نفاق خو گرفته اند و تو آنان را نمی شناسی و ما ایشان را می شناسیم». این مسأله می توانست به ارتداد بسیاری از مردم منتهی شود؛ چرا که بیشتر آنان، تازه مسلمان بودند و یک سال یا چند ماه از مسلمان شدن شان می گذشت.

سخنان امام علی صلوات الله علیه در نهج البلاغه و غیره، زوایای مختلف این موضوع را به خوبی نمایان می کند و به دست می آید که اگر او دست به شمشیر می برد، هرگز کمک کافی از مردم دریافت نمی کرد و خود و همراهانش کشته می شدند. همچنان که در خطبه شقشقیه می فرماید: «اندیشیدم که آیا با دست بریده، جولان دهم یا بر تاریکی کور، شکیبایی ورزم؛ بر آن تاریکی که بزرگ سالان را فوت و خردسالان را پیر می کند و مؤمن را به مشقت می اندازد تا زمانی که پروردگارش را ملاقات نماید! دیدم شکیبایی بر آن، حکیمانه تر است. در حالی که خار در چشم فرو رفته و استخوان در گلویم نشسته بود و میراثم را به تاراج می دیدم، صبر پیشه کردم».

با این وصف، مسأله دیگر مسأله شخصی و شجاعت و پهلوانی نیست؛ بلکه مسأله آینده نگری و احساس مسئولیت در برابر دین و امت اسلام و حفظ مردم از ارتداد و بستن راه منافقان است تا از آب گل آلود ماهی نگیرند. دلیر کسی نیست که وقتی خشمگین می شود، بر آشوبد و به هم ریزد؛ بلکه دلیر کسی است که بر خشم خود چیره شود و عنان از کف ندهد و عاقبت اندیش باشد. به همین خاطر

ص: ۲۲۶

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او سفارش کرد که اگر یاوری نیافتی، شکیبایی پیشه کن. همچنان که اهل سنت ادعا می کنند که وقتی به عثمان یورش بردند و خواستند او را بکشند، او صبر پیشه کرد؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله به او چنین سفارشی کرده بود.

امام علی صلوات الله علیه کسی بود که بر اساس رضای خدا عمل می کرد و از روی خشم و غضب، دست به کاری نمی زد و به خاطر ترس، از کاری دست نمی کشید.

سوم: مشکل اساسی شیعیان و رافضیان این است که دشمنان شان آن ها را از نقل احادیثی که خود اهل سنت نیز روایت کرده اند، باز می دارند و بر نمی تابند که شیعیان به آن روایات استدلال کنند؛ چرا که آن احادیث، به خلفا برمی خورد و دوستان شان را زیر سؤال می برد و مربوط به امامت و خلافت می باشد و حقانیت امامت علی صلوات الله علیه را به اثبات می رساند.

آنان به نسائی \_ که کتابش از صحاح شش گانه اهل سنت است \_ ایراد گرفتند؛ چرا که خصائص امیرالمؤمنین علی علیه السلام را گرد آورد و هیچ فضیلتی درباره معاویه ننوشت. او در پاسخ اعتراض آنان گفت: «من چیز قابل ستایشی برای او نیافتم، جز این که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره او فرمود: خدا شکمش را سیر نگرداند».<sup>(۱)</sup> آنان به قدری لگد بر شکم او زدند که از دنیا رفت. وقتی نسائی را

ص: ۲۲۷

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۵، ص ۱۷۶؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۴۸ و ج ۳۳، ص ۱۹۰ و ۱۹۵ و ۲۰۹؛ شرح الاخبار، ج ۲، ص ۱۶۶ و ۵۳۶؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۴۰؛ العمده، ابن بطریق، ص ۴۵۶؛ الطرائف ابن طاووس، ص ۵۰۴؛ الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۴۷؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۶۳۲؛ مناقب اهل بیت علیهم السلام، شیروانی، ص ۴۶۵ و ۴۶۶؛ الغدیر، ج ۱۱، ص ۸۸ و ۸۹؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۵، ص ۳۳۹؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۷؛ شرح مسلم، نووی، ج ۱۶، ص ۱۵۹؛ مسند ابی داود طیالسی، ص ۳۵۹؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۴۲۱؛ طبقات المحدثین باصبهان، ج ۳، ص ۳۴؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۸۶؛ تهذیب الکمال، ج ۲۲، ص ۳۴۴؛ میزان الاعتدال ذهبی، ج ۸، ص ۱۸۶؛ البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۱۸۹ و ج ۸، ص ۱۲۸؛ امتاع الاسماع، ج ۴، ص ۳۹۹ و ج ۱۰، ص ۱۸۵ و ج ۱۲، ص ۱۱۲ و ۱۱۳؛ صفین، منقری، ص ۲۲۰؛ جواهر المطالب فی مناقب الامام علی علیه السلام، ابن دمشقی، ج ۲، ص ۲۱۸؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۰، ص ۲۱۵؛ النصائح الکافیه، محمد بن عقیل، ص ۲۶۱.

بدین خاطر می کشند، از بازماندگان آن ها هیچ بعید نیست که نگذارند شیعیان، روایات پیشینیان خود اهل سنت را نقل کنند. ما در مورد حوادثی که برای حضرت زهرا صلوات الله علیها پیش آمد، به نقل روایات خود اهل سنت، به ویژه آنچه که در کتاب طریق الحق آمده است، بسنده می کنیم.

### **ماجرای حضرت زهرا (سلام الله علیها) در منابع اهل سنت**

بسیاری از منابع اهل سنت، یادآور رخدادهایی شده اند که بر حضرت زهرا صلوات الله علیها گذشته است. همچنین ذکر کرده اند که برخی برای دست یافتن به خلافت، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز تاختند و او را به هذیان و پریشان گویی متهم کردند. حتی عجیب و شگفت انگیز بودن این ماجراها، مانع از نقل این وقایع توسط راویان اهل سنت نشده است. حال چگونه پرسش گر و حامیانش، این کارها را بعید می دانند؟

من از پرسش گر می خواهم که در قضاوت علیه شیعیان، به ویژه در مسائل اختلافی، درنگ کند. اعتقادات شیعیان بی اساس نیست؛ بلکه آنان در همه عقاید و اقوال خود، به دلایل نقل شده از کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله \_ که در کتاب های خود اهل سنت آمده است \_ استناد می کنند. این مستندات، غیر از آن روایات بی شماری است که از اهل بیت صلوات الله علیهم نقل شده است.

باید توجه داشت که هر آنچه به شیعه دوازده امامی نسبت می دهند، صحیح نیست؛ بلکه برخی از آن ها، سخن غالیان و برخی دیگر، دروغ و افترا است. بخشی نیز اقوال نادر و خلاف مشهور می باشد و بخشی نیز مستندات ضعیفی دارد که بر اساس معیارهای شیعه، قابل قبول نیست.

باید تأکید کنم که هیچ کتابی نزد شیعیان وجود ندارد که همه محتویات آن صحیح باشد؛ بلکه روش شیعیان این است که همه روایات را از جهت سند و دلالت بررسی می کنند؛ خواه در کتاب کافی باشد و خواه در کتاب های دیگر. با این حال می بینیم که برخی از اهل سنت، اصرار دارند که «کافی در نزد شیعیان، همانند صحیح بخاری در نزد اهل سنت است». بی شک این سخن درستی نیست.

پس از این مقدمه، سخن را با شعری از شاعر نیل، حافظ ابراهیم آغاز می کنم:

وَقَوْلُهُ لَعَلِّي قَالَهَا عَمْرٌ

أَكْرَمَ بَسْ أَمْعَ هَا أَعْ ظَمَ بَمَلْقِيهَا

حَرَقَتْ دَارَكَ لَا أَبْقَى عَلَيْكَ بِهَا

إِنْ لَمْ تَبَاعِ وَبِنْتِ الْمَصْطَفَى فِيهَا

مَا كُنْ أَنْ غَيْرَ أَبِي حَفْصَ بَقَائِلَهَا

أَمْ أَمْ فِ أَرْسِ عَدْنَانَ وَحَامِيهَا (۱).

«عمر به علی سخنی گفت. چقدر شنونده آن گرامی و گوینده آن بزرگ بود. گفت: اگر بیعت نکنی، خانه ات را به آتش می کشم و کسی را در آن زنده نمی گذارم، حتی اگر دختر مصطفی در آن باشد. جز ابو حفص عمر، کسی جرأت نداشت این سخن را در پیشگاه یکه سوار عرب و پشتیبان فاطمه بر زبان راند.»

سید حمیری که در اوایل قرن دوم هجری می زیست، درباره حضرت زهرا صلوات الله علیها می گوید: «ضربت و اهتضمت من حقها/ و أذیقت بعده طعم السلع؛ (۲) کتک

ص: ۲۲۹

۱- دیوان حافظ ابراهیم، چاپ دارالکتب مصریه، ج ۱، ص ۷۵.

۲- الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۳؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۵۴۱.

خورد و حقش به غارت رفت و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله طعم جراحت را چشید».

روایات و اشعار و متن های فراوانی که از شعرا و علمای قرون آغازین اسلام نقل گردیده، گواه آن است که چنین سخنانی از همان سده های نخستین، متداول بوده و تازگی ندارد.

حال به منابعی می پردازیم که گوشه هایی از ماجرای پیش آمده برای حضرت زهرا سلام الله علیها را بیان کرده اند؛ منابعی که نویسندگان آن ها، همگی از اهل سنت هستند. اگر چه شماری از آنان، تنها به خاطر نقل فضیلت هایی از امام علی و اهل بیت صلوات الله علیهم، متهم به شیعه گری شده اند؛ اما متهم کردن آنان به تشیع، همانند آن است که ابوذر را به هواخواهی معاویه متهم کنیم و معاویه را از یاران امام علی صلوات الله علیه بدانیم! دلیل ما بر سنی بودن این نویسندگان، آن است که هیچ یک از آنان به فقه اهل بیت صلوات الله علیهم پای بند نبوده اند.

### **خدا با خشم حضرت فاطمه (سلام الله علیها) خشمگین می شود**

این حدیث در منابع زیر آمده است:

۱. صحیح بخاری، چاپ ۱۳۰۹ هـ.ق، ص ۱۸۵ باب مناقب قرابه رسول الله صلی الله علیه و آله و ص ۱۸۹ باب مناقب فاطمه سلام الله علیها؛
۲. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۹۶ و ج ۶، ص ۲۱۹ و ج ۷، ص ۱۱۱ و چاپ موسسه الرساله، ج ۱۲، ص ۱۱۱؛
۳. فرائد السمطين، ج ۲، ص ۴۶؛
۴. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۳؛
۵. مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۱، ص ۵۲؛

ص: ۲۳۰



۶. کفایه الطالب، ص ۳۶۴؛

۷. ذخائر العقبی، ص ۳۹؛

۸. اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۲۲؛

۹. تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۴۴۲؛

۱۰. ینایع الموده، ص ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۹ و ۱۹۸ و چاپ دار الاسوه، ج ۲، ص ۵۶؛

۱۱. نظم درر السمطین، ص ۱۷۷؛

۱۲. مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۱۵۴ و ۱۵۸؛

۱۳. تلخیص مستدرک الحاکم، ذهبی، چاپ شده در حاشیه مستدرک؛

۱۴. رک: السنن الکبری، ج ۷، ص ۶۴؛

۱. الصواعق المحرقه، ص ۱۸۶؛

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۳۲.

### **خشم حضرت زهرا (سلام الله علیها) از ابوبکر و عمر**

حضرت زهرا صلوات الله علیها در حالی از دنیا رفت که از ابوبکر و عمر خشمگین بود و از آنان دوری می جست. این مطلب در کتاب های زیر آمده است:

۱. صحیح بخاری، دار الفکر، سال ۱۴۰۱ هـ.ق، ج ۴، ص ۴۲ و ج ۸، ص ۳؛

۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۶؛

۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۶، ص ۴۶ و ۴۹ و ۵۰ و ج ۱۶، ص ۲۱۸؛

۴. السقیفه و فدک، جوهری، ص ۷۵ و ۱۰۸؛

۵. فتح الباری، ج ۶، ص ۱۳۹؛

۶. عمده القاری، ج ۱۵، ص ۱۹ و ج ۲۳، ص ۲۳۲؛

۷. المصنف، صنعانی، ج ۵، ص ۴۷۲؛

۸. البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث، سال ۱۴۰۸ هـ.ق، ج ۵، ص ۳۰۶ و ۳۰۷؛

۹. امتاع الاسماع، مقریزی، ج ۵، ص ۳۷۸ و ج ۱۳، ص ۱۵۷ و ۱۵۹؛

۱۰. السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۵۶۷ و ۵۷۰.

### **سقط شدن حضرت محسن (علیه السلام)، با ذکر سبب**

این موضوع در منابع زیر آمده است:

۱. ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۵۷؛

۲. فرائد السمطین، حموی، ج ۲، ص ۳۴ و ۳۵؛

۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۲، ص ۶۰ و ج ۱۴، ص ۱۹۳؛

۴. الوافی بالوفایات، ج ۶، ص ۱۷؛

۵. کفایه الطالب، کنجی شافعی، ص ۴۱۳؛

۶. البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۲۰؛

۷. فاطمه بنت الرسول، عمر بن ابی نصر، ص ۹۴؛

۸. التنبیه و الرد علی الاهواء و البدع، ملطی شافعی، در گذشته به سال ۳۷۷ هـ.ق، ص ۲۵ و ۲۶؛

۹. سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۱۵، ص ۵۷۸؛

۱۰. میزان الاعتدال، ابن حجر عسقلانی، ج ۱، ص ۱۳۹؛

۱۱. لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸.

۱۲. در کتاب النعیم المقیم لعترة النبأ العظیم، نوشته شرف الدین ابو محمد عمر بن شجاع الدین محمد بن الشیخ نجیب الدین عبد الواحد موصلی شافعی، متولد ۶۶۰ هـ.ق، چاپ شده در موسسه کتاب اسلامی، به سال ۱۴۲۳ هـ.ق و ۲۰۰۲ میلادی، تحقیق سامی الغریری، ص ۲۲۹، در ذکر فرزندان امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه آمده است: «فرزندان او از فاطمه صلوات الله علیها، عبارتند از حسن و حسین و محسن که به خاطر لگدکوب شدن، از بین رفت. گفته شده است که سقط او، به خاطر زدن در به سینه زهرا صلوات الله علیها اتفاق افتاد. این داستان مشهور است و عده ای از مردم، وقوع آن را انکار می کنند».

### **سقط شدن حضرت محسن(علیه السلام)، بدون ذکر سبب**

این موضوع در منابع زیر آمده است:

۱. اسعاف الراغبین، صبان، چاپ شده در حاشیه نور الابصار، ص ۸۶؛

۲. الفصول المهمه، ابن الصباغ مالکی، ص ۱۲۶ و ۱۳۵؛

۳. نزاهه المجالس، صفوری شافعی، ج ۲، ص ۱۸۴ و ۱۹۴؛

۴. مطالب السؤل، محمد بن طلحه، ص ۴۵؛

۵. الشجره، طرابلسی حنفی، ص ۶؛

۶. کفایه الطالب، ص ۴۱۳، به نقل از ابن قتیبه؛

۷. مشارق الانوار، حمزوی، ص ۱۳۲.

### **تهدید به آتش زدن خانه حضرت زهرا(سلام الله علیها)**

این موضوع در منابع زیر آمده است:

۱. الامامه و السیاسه، ابن قتیبه، ج ۱، ص ۲۸ و ۲۹؛

ص: ۲۳۳

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۱ و ۵۶ و ص ۴۵ که در آنجا اعتراف می کند محدثان این موضوع را نقل کرده اند، و ج ۲۰، ص ۱۶ و ۱۷ و ص ۱۴۷ و ۱۴۶ و ج ۱۶، ص ۲۷۱؛
۳. تاریخ طبری، محمد بن جریر، ج ۳، ص ۲۰۲؛
۴. اعلام النساء، عمر رضا کخّاله، ج ۴، ص ۱۱۴ و ۱۲۷؛
۵. روضه المناظر، ابن شحنه، چاپ شده در حاشیه الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۱۶۴ و ۱۶۵؛
۶. انساب الاشراف، بلاذری، ج ۱، ص ۵۸۶؛
۷. الرياض النضره، ج ۱، ص ۱۶۷؛
۸. العقد الفرید، ابن عبد ربّه اندلسی، ج ۴، ص ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۴۷؛
۹. المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۱۵۶؛
۱۰. منتخب کنز العمال، چاپ شده در حاشیه مسند احمد، ج ۲، ص ۱۷۴؛
۱۱. المغنی، عبد الجبار، ج ۲۰، قسم ۱، ص ۳۳۵ و ۲۳۷؛
۱۲. الاستیعاب، چاپ شده در حاشیه الاصابه، ابن عبد البر قرطبی، ج ۲، ص ۲۵۴ و ۲۵۵؛
۱۳. قره العین، ولی الله دهلوی، ص ۷۸؛
۱۴. نهایه الارب، ج ۱۹، ص ۱۴۰؛
۱۵. الوافی بالوفیات، ج ۱۷، ص ۳۱۱؛
۱۶. کنز العمال، متقی هندی، ج ۵، ص ۶۵۱ و ج ۳، ص ۱۴۹؛
۱۷. المصنف، ابن ابی شیبّه، ج ۱۴، ص ۵۶۷؛
۱۸. ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۵۷؛

۱۹. مروج الذهب، چاپ میمنه، ج ۳، ص ۸۶؛

۲۰. تاریخ الخميس، ج ۱، ص ۱۳۴؛

۲۱. السقیفه، جوهری، ج ۱، ص ۱۳۴.

### **آتش افروختن در خانه حضرت زهرا (سلام الله علیها)**

این موضوع در مصادر زیر آمده است:

۱. تسدید القواعد اسفرائینی؛

۲. شرح تجرید، قوشچی، چاپ سنگی، ص ۴۸۲ و ۴۸۳.

### **یورش به خانه حضرت علی (علیه السلام)**

این موضوع در مصادر زیر آمده است:

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۱۳۰ و ج ۲، ص ۲۱ و ۴۸ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۶ و ج ۳، ص ۳۹ و ج ۶، ص ۴۵ و ۴۷ و ۴۸ و ۵۱ و ج ۱۷، ص ۱۶۴ و ۱۶۸ و ج ۲۰، ص ۱۶ و ۱۷ و ۲۴؛

۲. تاریخ ابن واضح یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶ و ۱۳۷؛

۳. طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۸، ص ۲۲۸؛

۴. صفین، نصر بن مزاحم منقری، ص ۱۶۳؛

۵. تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۱، ص ۱۱۷ و ۱۱۸؛

۶. العقد الفرید، ابن عبد ربّه اندلسی، ج ۴، ص ۲۶۸؛

۷. الامامه و السیاسه، ابن قتیبّه، ج ۱، ص ۱۸؛

۸. سیر اعلام النبلاء، سیره خلفاء راشدین، ذهبی، ص ۱۷؛

۹. مروج الذهب، مسعودی، چاپ دار المعرفه، ج ۱، ص ۴۱۴ و ج ۲، ص ۳۰۱؛

١٠. ميزان الاعتدال، ذهبى، ج ٣، ص ١٠٩؛

ص: ٢٣٥

۱۱. لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، ج ۴، ص ۱۸۹؛

۱۲. مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور، ج ۳، ص ۱۲۲؛

۱۳. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۰۳؛

۱۴. المغنی، عبد الجبار، ج ۲۰، قسم ۱، ص ۳۴۰ و ۳۴۱؛

۱۵. تاریخ طبری، محمد بن جریر، ج ۳، ص ۴۳۰؛

۱۶. کنز العمال، متقی هندی، ج ۳، ص ۱۲۵ و ج ۵، ص ۶۳۱ و ۶۳۲؛

۱۷. منتخب کنز العمال، چاپ شده در حاشیه مسند احمد، ج ۲، ص ۱۷۱؛

۱۸. المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۱، ص ۶۲؛

۱۹. تاریخ ابن عساکر، شرح زندگی ابوبکر؛

۱. حیاة الصحابه، ج ۲، ص ۲۴.

### **وصیت حضرت فاطمه (سلام الله علیها) در مورد نماز میت**

حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها وصیت کرد که ابوبکر و عمر، بر او نماز نخوانند. این موضوع در منابع زیر آمده است:

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۶، ص ۴۹ و ۵۰ و ج ۱۶، ص ۲۶۴ و ۲۸۱؛

۲. السقیفه و فدک، جوهری، ص ۱۰۴؛

۳. المصنف، صنعانی، ج ۳، ص ۵۲۱.

### **کتک زدن حضرت فاطمه (سلام الله علیها)**

این موضوع در کتاب های زیر آمده است:

۱. فرائد السمطین، حموی، ج ۲، ص ۳۴ و ۳۵؛

۲. المغنی، قاضی عبد الجبار، ج ۲۰، قسم ۱، ص ۳۳۵؛





۳. ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۵۷؛

۴. الفرق بین الفرق، بغدادی، ص ۱۴۸؛

۵. الخطط و الآثار، مقریزی، ج ۲، ص ۳۴۶؛

۶. الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۷؛

۷. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۲، ص ۶۰ و ج ۱۶، ص ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۷۱؛

۸. اعلام النساء، عمر رضا کحاله، ج ۴، ص ۱۲۴.

### **شکستن پهلوی حضرت فاطمه (سلام الله علیها)**

این موضوع، در فرائد السمطین حموینی، ج ۲، ص ۳۴ و ۳۵ آمده است.

البته رفتار آنان با حضرت زهرا صلوات الله علیها چندان هم دور از انتظار نبود؛ چرا که پیش تر، به پدرش نیز هتاکی کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را به هذیان و پریشان گویی متصف نمودند:

### **پیامبر (صلی الله علیه و آله) هذیان می گوید**

آنان در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: «هذیان می گوید» یا «درد بر او غلبه کرده است». این موضوع را می توان در منابع زیر یافت:

۱. تذکره الخواص، ص ۶۲؛

۲. سر العالمین، ص ۲۱؛

۳. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۶۰ و ج ۴، ص ۵ و ۱۷۳ و ج ۱، ص ۲۱ و ج ۲، ص ۱۱۵؛

۴. المصنف صنعانی، ج ۶، ص ۵۷ و ج ۱۰، ص ۳۶۱ و ج ۵، ص ۴۳۸؛

۵. عمده القاری، ج ۱۴، ص ۲۹۸ و ج ۲، ص ۱۷۰ و ۱۷۱ و ج ۲۵، ص ۷۶؛

٦. فتح الباری، ج ٨، ص ١٠٠ و ١٠١ و ١٠٢ و ١٨٦ و ١٨٧؛
٧. البدايه و النهايه، ج ٥، ص ٢٢٧ و ٢٥١؛
٨. البدء و التاريخ، ج ٥، ص ٥٩؛
٩. الملل و النحل، ج ١، ص ٢٢؛
١٠. الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج ٢، ص ٢٤٤؛
١١. تاريخ الامم و الملوك، چاپ الاستقامه، ج ٣، ص ١٩٢ و ١٩٣؛
١٢. الكامل فى التاريخ، ج ٢، ص ٣٢٠؛
١٣. انساب الاشراف، ج ١، ص ٥٦٢؛
١٤. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد معتزلى، ج ٦، ص ٥١ و ج ٢، ص ٥٥؛
١٥. تاريخ الخميس، ج ٢، ص ١٦٤ و ١٨٢؛
١٦. صحيح مسلم، ج ؟، ص ٧٥؛
١٧. مسند احمد، ج ١، ص ٣٥٥ و ٣٢٤ و ٢٢٢ و ٣٢٥ و ٣٣٢ و ٣٣٦ و ٣٦٢ و ٣٤٦؛
١٨. السيره الحلييه، ج ٣، ص ٣٤٤؛
١٩. العبر و ديوان المبتدأ و الخبر، ج ٢، قسم ٢، ص ٦٢؛
٢٠. الجامع الصحيح، ترمذى، ج ٣، ص ٥٥؛
٢١. نهايه الارب، ج ١٨، ص ٣٧٥؛
٢٢. روضه المناظر، ابن شحنه، چاپ شده در حاشيه الكامل فى التاريخ، ج ٧، ص ٨٠٨؛
٢٣. المختصر فى اخبار البشر، ج ١، ص ١٥١؛
٢٤. منهاج السنه، ج ٣، ص ١٣٥؛

۲۵. تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۳۸۳ و ۳۸۴.

۲۶. و.ر.ک: التراتیب الاداریه، ج ۲، ص ۲۴۱؛

۲۷. کنز العمال، چاپ هند، سال ۱۳۸۱ ه.ق، ج ۷، ص ۱۷۰؛

۲۸. دلائل النبوه، بیهقی، ج ۷، ص ۱۸۱ و ۱۸۴؛

۲۹. مسند ابو یعلی، ج ۵، ص ۳۹۳ و ج ۳، ص ۳۹۳ و ۳۹۴ و ج ۴، ص ۲۹۹؛

۳۰. مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۱۴.

### **شکایت از شیخین در نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله)**

حضرت زهرا صلوات الله علیها به ابوبکر و عمر فرمود: «شما مرا ناراحت کردید و خشنود نساختید. اگر پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات کنم، از شما شکایت خواهم کرد». این موضوع در منابع زیر آمده است:

۱. الجامع الصغیر، مناوی، ج ۲، ص ۱۲۲؛

۲. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۴ و ۱۵، تحقیق زینی، ج ۱، ص ۲۰، تحقیق الشیری، ج ۱، ص ۳۱.

### **وصیت حضرت فاطمه (سلام الله علیها) در مورد دفن شبانه**

حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها وصیت فرمود که او را شبانه به خاک بسپارند تا ابوبکر و عمر، در تشییع وی حاضر نشوند. این مطلب در منابع زیر آمده است:

۱. حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۴۳؛

۲. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۲؛

۳. اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۲۴؛

۴. الاصابه، ج ۴، ص ۳۷۹ و ۳۸۰؛

۵. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۴؛

۶. اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۱۴؛

۷. المصنف صنعانی، ج ۳، ص ۵۲۱؛

۸. الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۵۱؛

۹. مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۸۳؛

۱۰. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۶، ص ۵۰ که می گوید: «سخن صحیح در نزد من آن است که فاطمه صلوات الله علیها در حالی از دنیا رفت که از ابوبکر و عمر دلگیر بود».

### خاک سپاری شبانه

حضرت فاطمه صلوات الله علیها را شبانه به خاک سپردند و ابوبکر و عمر را خبر نکردند. این موضوع در مصادر زیر آمده است:

۱. البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۵۰ که از بخاری و احمد و عبدالرزاق نقل کرده است؛

۲. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر، و باب قول رسول الله: «لا نورث ما ترکناه صدقه»؛

۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۶، ص ۴۹ و ۵۰ و ج ۱۶، ص ۲۳۲ و ۲۱۸؛

۴. صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر؛

۵. الثقات، ج ۲، ص ۱۶۴ و ۱۶۵؛

۶. تاریخ الامم و الملوک، چاپ دار المعارف، ج ۳، ص ۲۰۸؛

۷. اهل البیت، توفیق ابی علم، ص ۱۷۲؛

۸. مشکل الآثار، ج ۱، ص ۴۸؛

ص: ۲۴۰

۹. العمده، ابن بطريق، ص ۳۹۰ و ۳۹۱؛
۱۰. سنن الكبرى، ج ۶، ص ۳۰۰ و ۳۰۱؛
۱۱. التنبیه و الاشراف، ص ۲۵۰؛
۱۲. تاريخ الاسلام، ذهبی، نشر دار الكتاب العربی، قسم السيره النبويه، ص ۵۹۱ که در حاشیه آن به مصادر زيادی اشاره شده است؛
۱۳. الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج ۸، ص ۲۸ و ۲۹؛
۱۴. تحرير الافكار، ص ۲۲۸؛
۱۵. القاب الرسول و عترته، ص ۴۴؛
۱۶. كفايه الطالب، ص ۳۷۰؛
۱۷. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۲؛
۱۸. مسند احمد، ج ۱، ص ۶ و ۹؛
۱۹. الرياض المستطابه، ص ۲۹۱؛
۲۰. تاريخ الخميس، ج ۱، ص ۱۷۴؛
۲۱. المنصف، صنعانی، ج ۵، ص ۴۷۲ و ج ۴، ص ۱۴۱ و ج ۳، ص ۵۲۱؛
۲۲. تيسير الوصول، ج ۱، ص ۲۰۹.

### **اقدام به نبش قبر حضرت فاطمه (سلام الله عليها)**

آنان تلاش کردند که قبر حضرت فاطمه صلوات الله عليها را بشکافند و بر جنازه او نماز بخوانند؛ ولی امام علی صلوات الله عليه از این کار جلوگیری کرد.

مطلب مذکور در منابع زیر آمده است:

۱. اتمام الوفاء، ص ۱۶؛

٢. الثقات، ج ٢، ص ١٧٠؛

ص: ٢٤١

۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۴۹ و ۵۰ و ج ۱۶، ص ۵۳ و ۲۱۴ و ۲۱۷؛

۴. تاریخ المدینه، ابن شبه، ج ۱، ص ۱۹۷؛

۵. تاریخ الائمه، ابن ابی الثلج، ص ۳۱؛

۶. تاریخ الصحابه، ابن حبان، ص ۲۰۸.

### **دوری جستن و سخن نگفتن حضرت فاطمه (سلام الله علیها) با ابوبکر**

این موضوع در مصادر زیر آمده است:

۱. شرح بهجه المحافل، ج ۱، ص ۱۳۱ به نقل از ذهبی؛

۲. فتح الباری، ج ۶، ص ۱۳۹ به نقل از شاشی؛

۳. السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۳۶۱.

### **نفرین حضرت فاطمه (سلام الله علیها) بر ابوبکر**

حضرت زهرا صلوات الله علیها به ابوبکر فرمود: «به خدا سوگند تو را نفرین خواهم کرد و هرگز با تو سخن نخواهم گفت». این مطلب در منابع زیر آمده است:

۱. العباسیه، جاحظ، چاپ شده در رسائل جاحظ، ص ۳۰۰ تا ۳۰۳؛

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۶۴؛

۳. الامامه و السیاسه، تحقیق زینی، ج ۱، ص ۲۰ و تحقیق شیری، ج ۱، ص ۳۱.

چهارم: رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی را که به وی، جنون و هذیان نسبت داده بود، مجازات نکرد؛ همچنان که در فتح مکه، از ابوسفیان و دیگران انتقام نگرفت؛ چرا که فقط خواستار حفظ اسلام و مسلمانان بود، نه انتقام شخصی.

پنجم: پرسش گری دربار سقظ شدن محسن علیه السلام سخن می گوید، از تعبیر «نام او را محسن نهاده اند» استفاده می کند. این تعبیر اصلاً قابل قبول نیست؛

چون القاء می کند که حضرت زهرا صلوات الله علیها چنین فرزندی نداشته و شیعیان آن را تراشیده اند و نام محسن بر او نهاده اند. انکار وجود محسن علیه السلام، همانند انکار خورشید در روز روشن است.

گر چه عده ای در این باره سکوت کرده اند و عده ای به صورت مبهم و موهوم در آن تردید نموده اند، اما موضوع کاملاً روشن است. شاید گروهی از آنان، به خاطر مشکلاتی که این مسأله برایشان به وجود می آورد، به القاء شبهه و انکار روی آورده اند؛ و دسته دیگر، سکوت را تنها راه فرار از این معضل پنداشته اند و از آن دم نزده اند.

دسته سوم نیز به وجود محسن علیه السلام تصریح نموده اند، اما گفته اند: «او در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنیا آمد و در نوزادی درگذشت». دسته چهارم نیز به همین مقدار بسنده کرده اند که «او در نوزادی درگذشت». این تعبیر، هم با وفات او در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله سازگاری دارد، و هم با سقط شدنش همساز می باشد؛ چون سقط شدن نیز نوعی مردن در دوران نوزادی است. دسته پنجم به صراحت گفته اند که «محسن سقط گردید». گروهی از آنان، به علت سقط شدن نیز تصریح کرده اند.

به هر روی، محسن علیه السلام را شیعیان پدید نیاورده اند و این نام را آنان بر او نهاده اند؛ بلکه بنا بر روایات، این نام را پیامبر صلی الله علیه و آله در دوران جنینی بر او نهاد؛ یا بنا بر وصیت آن حضرت، نام او را محسن گذاشتند. برای این که روشن شود محسن علیه السلام یک شخصیت واقعی بوده و شیعه دخالتی در این نام گذاری نداشته است، می توانید به منابع زیر مراجعه کنید:

**حضرت محسن (علیهم السلام) در نوزادی درگذشت**



۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۹۸ و ۱۱۸؛
۲. البدء و التاريخ، ج ۵، ص ۷۵؛
۳. تاريخ دمشق، تحقيق محمودى، زندگى امام حسين، ص ۱۸؛
۴. السنن الكبرى، ج ۶، ص ۶۶ و ج ۷، ص ۶۳؛
۵. الروضه الفيحاء فى تواريخ النساء، ص ۲۵۲؛
۶. تهذيب تاريخ دمشق، ج ۴، ص ۲۰۴؛
۷. الادب المفرد، ص ۱۲۱؛
۸. اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۸ و ج ۴، ص ۳۰۸؛
۹. الاصابه، ج ۳، ص ۴۷۱؛
۱۰. الدرر الطاهره، ص ۹۷ و ۹۰ و ۱۵۵؛
۱۱. الاستيعاب، چاپ شده در حاشيه الاصابه، ج ۱، ص ۳۶۹؛
۱۲. نهايه الارب، ج ۱۸، ص ۲۱۳ و ج ۲۰، ص ۲۲۱ و ۲۲۳؛
۱۳. الرياض المستطابه، ص ۲۹۳؛
۱۴. تاريخ الخميس، ج ۱، ص ۴۱۸ و ۲۷۹؛
۱۵. منتخب كثر العمال، چاپ شده در حاشيه مسند احمد، ج ۵، ص ۱۰۸؛
۱۶. مختصر تاريخ دمشق، ج ۷، ص ۷ و ۱۱۷؛
۱۷. المستدرک على الصحيحين، ج ۳، ص ۱۶۵ و ۱۶۶؛
۱۸. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۵۲ و ج ۴، ص ۵۹؛
۱۹. تلخيص مستدرک الحاكم، ذهبى، چاپ شده در حاشيه مستدرک؛
۲۰. ذخائر العقبى، ص ۱۱۹ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۵۵؛

۲۱. انساب الاشراف، تحقیق محمودی، ج ۳، ص ۱۴۴؛

ص: ۲۴۴

٢٢. التبيين في انساب القرشيين، ص ١٣٣ و ١٩٢ و ٩١ و ٩٢؛

٢٣. كفايه الطالب، ص ٢٠٨؛

٢٤. تذكره الخواص، ص ١٩٣ و ٣٢٢؛

٢٥. شرح المواهب زرقاني، ج ٤، ص ٣٣٩؛

٢٦. البدايه و النهايه، ج ٧، ص ٣٣٢؛

٢٧. تاج العروس، ج ٣، ص ٣٨٩

٢٨. كنز العمال، ج ٦، ص ٢٢١؛

٢٩. مناقب آل ابي طالب، ج ١، ص ١٦؛

٣٠. الكامل، ابن اثير، ج ٣، ص ٣٩٧؛

٣١. تاريخ الامم و الملوك، ج ٥، ص ١٥٣؛

٣٢. دلائل النبوه، بيهقي، ج ٣، ص ١٦١؛

٣٣. البدايه و النهايه، ج ٣، ص ٣٤٦ و ج ٧، ص ٣٣٢؛

٣٤. الحدائق الوردية، ج ١، ص ٥٢؛

٣٥. المواهب اللدنيه، ج ١، ص ١٩٨؛

٣٦. جمهره انساب العرب، ص ١٦؛

٣٧. نزل الابرار، ص ٣٤؛

٣٨. الرياض النضرة، ج ٢، ص ٢٣٩؛

٣٩. ارشاد السارى، ج ٦، ص ٤٤١؛

٤٠. البحر الزخار، ج ١، ص ٢٠٨ و ٢٢١؛

٤١. اتحاف السائل، ص ٣٣؛

٤٢. لباب الانساب، ج ١، ص ٣٣٧؛

ص: ٢٤٥

٤٣. الجوهره فى نسب الامام على و آله، ص ١٩؛
٤٤. تاريخ الهجره النبويه، ص ٥٨؛
٤٥. صفه الصفوه، ج ٢، ص ٩ يا ٥؛
٤٦. التحفه اللطيفه فى تاريخ مدينه الشريفه، ج ١، ص ١٩؛
٤٧. الرياض المستطابه، ص ٢٩٢ و ٢٩٣؛
٤٨. نور الابصار، شيلنجى، ص ١٤٧؛
٤٩. المختصر فى اخبار البشر، ج ١، ص ١٨١؛
٥٠. المعارف، ابن قتيبه، ص ١٤٣ و ٢١٠ و ٢١١؛
٥١. ينابيع الموده، ص ٢٠١؛
٥٢. العوالم، ج ١١، ص ٥٣٩؛
٥٣. عيون الاثر، ج ٢، ص ٢٩٠؛
٥٤. حبيب السير، ج ١، ص ٤٣٦؛
٥٥. تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ٢١٣؛
٥٦. كشف الاستار عن مسند البزار، ج ٢، ص ٤١٦؛
٥٧. موارد الظمان، ص ٥٥١؛
٥٨. ترجمه الامام الحسن، قسمت چاپ نشده از طبقات ابن سعد، ص ٣٤؛
٥٩. السيره الحلييه، ج ٣، ص ٢٩٢؛
٦٠. المعجم الكبير، طبرانى، دار احياء التراث العربى، ج ٣، ص ٢٩ و ٩٦ و ٩٧؛
٦١. الاحسان فى تقريب صحيح ابن حبان، ج ١٥، ص ٤١٠.



منابعی که در ذیل می آید، نام محسن بن علی صلوات الله علیهما را بدون اشاره به سقط شدن یا نشدن وی ذکر کرده اند؛ البته برخی از این منابع، آن را به نقل از دیگران آورده اند.

۱. القاموس المحيط، ج ۲، ص ۵۵؛

۲. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۶ و ۱۷ و ۲۱۳ و ۲۳۸؛

۳. تاج العروس، ج ۳، ص ۳۸۹؛

۴. لسان العرب، ج ۴، ص ۳۹۳؛

۵. دلائل النبوه، بیهقی، ج ۳، ص ۱۶۲؛

۶. عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۶۹ و ۲۷۲ و ۴۸۰ و ۵۳۹؛

۷. جامع الاصول، ج ۱۲، ص ۹ و ۱۰؛

۸. ضیاء العالمین، ج ۲، ق ۳، ص ۲ و ۱۱؛

۹. ذخائر العقبی، ص ۵۵؛

۱۰. ارشاد الساری، ج ۶، ص ۱۴۱؛

۱۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۹؛

۱۲. الاصابه، ج ۳، ص ۴۷۱؛

۱۳. الائمہ الاثنا عشر، ص ۵۸؛

۱۴. تهذیب الاسماء، ج ۱، ص ۳۴۹؛

۱۵. مقتل الحسین، ج ۱، ص ۸۳؛

۱۶. تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۷۸ و ۲۷۹؛

۱۷. البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۹۳؛

۱۸. الثقات، ج ۲، ص ۲۰۴؛





۱۹. شرح بهجه المحافل، ج ۲، ص ۱۳۸؛

۲۰. مآثر الاناقه، ج ۱، ص ۱۰۰؛

۲۱. نور الابصار، ص ۱۰۳؛

۲۲. روضه المناظر، چاپ شده در حاشیه تاریخ کامل، ج ۷، ص ۱۹۵؛

۲۳. فاطمه بنت رسول الله، عمر ابو نصر، ص ۹۳؛

۲۴. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۳۲؛

۲۵. الهدایه الکبری، ص ۱۷۶؛

۱. ازهار بستان الناظرین، عباس موسوی شامی، (آن گونه که در منتهی الآمال آمده، ج ۱، ص ۲۶۳.

ما به نقل منابع غیر شیعه بسنده کردیم؛ حال آن که منابع شیعی در این زمینه، چندین برابر منابع سنی است. برای آگاهی از منابع شیعه، می توانید به کتاب مأساه الزهرا صلوات الله علیها مراجعه کنید.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله الطاهرين.

**ارث نبردن حضرت زهرا(سلام الله علیها) از زمین**

**پرسش شماره ۸۶ (۳۰)**

کلینی در کتاب کافی، بابی مستقل به این عنوان آورده است: «زنان هیچ ارثی از ملک نمی برند». او در آنجا از ابوجعفر علیه السلام روایت می کند که «از ملک و زمین، هیچ ارثی به زنان نمی رسد».<sup>(۱)</sup> شیخ طوسی نیز در کتاب تهذیب، از میسر نقل می کند: «از ابوعبدالله علیه السلام پرسیدم که به زنان چقدر ارث می رسد؟ گفت: از

ص: ۲۴۸

---

۱- ر.ک: فروع الکافی، کلینی، ج ۷، ص ۱۲۷.

قیمت بنا و خشت و چوب و نی ارث می برند؛ ولی از ملک و زمین، ارثی به آن ها نمی رسد». محمد بن مسلم از ابوجعفر علیه السلام روایت کرده است: «زنان از ملک و زمین، هیچ ارث نمی برند». عبدالملک بن اعین از ابوجعفر یا ابوعبدالله علیهما السلام نقل می کند: «زنان از خانه و ملک، هیچ حقی ندارند».<sup>(۱)</sup> در این روایات، فاطمه یا هیچ زن دیگری استثنا نشده اند. پس طبق روایات شیعه، فاطمه حق نداشت خواستار میراث پیامبر صلی الله علیه و سلم شود.

علاوه بر این، همه دارایی های پیامبر صلی الله علیه و سلم به امام می رسید. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عمرو بن شمر، از جابر و او از ابوجعفر علیه السلام روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «خداوند آدم را آفرید و دنیا را به او بخشید. آنچه برای آدم بود، به رسول خدا تعلق دارد و آنچه برای رسول خدا است، به امامان آل محمد می رسد».<sup>(۲)</sup>

طبق عقیده شیعه، نخستین امام بعد از رسول خدا، علی است. پس علی به مطالبه زمین فدک سزاوارتر بود، نه فاطمه. اما علی چنین نکرد؛ بلکه گفت: «اگر بخواهم، راه رسیدن به غسل ناب و گندم و پارچه ابریشمی را درمی یابم؛ ولی هرگز نمی گذارم هوای نفس بر من غالب آید و زیاده خواهی مرا به سوی خوراکی های لذیذ بکشاند. چه بسا افرادی در حجاز و یمامه هستند که تکه نانی برای خوردن ندارند و سیری را به یاد نمی آورند».<sup>(۳)</sup>

ص: ۲۴۹

---

۱- تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۲۵۴.

۲- اصول الکافی، کلینی، کتاب الحج، باب ان الارض کلها للامام، ج ۱، ص ۴۷۶.

۳- نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۱۱.

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: مقصود از زنانی که ارث نمی برند، همسران هستند که از ملک و زمین، چیزی به آنان نمی رسد. روایاتی که کلینی رحمه الله نقل کرده، توضیح داده شده اند و به معنای آن ها تصریح شده است. پس طرح چنین اشکالی، کاملاً غیرمنصفانه می باشد. اگر به کتاب کافی، ج ۷، ص ۱۲۷ تا ۱۳۰ باب «ان النساء لایرثن من العقار شیئاً» رجوع کنید، می بینید که روایات شماره ۲ و ۳ و ۵ و ۱۱، درباره ارث بردن زن از شوهر است. شیخ طوسی نیز در کتاب تهذیب، به این مطلب تصریح کرده است و می توانید به باب «میراث الازواج» در جلد ۹، حدیث شماره ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۹ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۹ مراجعه کنید. وقتی دسته ای از روایات، مقصود را روشن می سازند، باید بر اساس قواعدی که وجود دارد، روایات مطلقه را بر روایات مقیده حمل کنیم.

دوم: خود پرسش گر، روایت شماره ۱۱۳/۳۱ از کتاب تهذیب الاحکام شیخ طوسی را به نقل از میسر آورده، اما ادامه روایت را حذف کرده است که تصریح می کند: ارث بردن همسران مراد می باشد. روایت به این صورت است:

میسر بیاع زطی نقل کرده است که از ابو عبدالله صلوات الله علیه پرسیدم: «زنان چقدر ارث می برند؟». فرمود: «از قیمت بنا و خشت و چوب و نی ارث می برند؛ ولی از ملک و زمین، ارثی به آن ها نمی رسد». عرض کردم: «لباس ها چه؟». فرمود: «از لباس بهره می برند». عرض کردم: «با این که برای همسر، سهم یک هشتم و یک چهارم مشخص شده، پس چرا این

گونه است؟». فرمود: «چون همسر نَسَب ندارد که به واسطه آن ارث ببرد؛ بلکه در میان ارث بران وارد شده است. چنین گردیده تا زن ازدواج نکند و شوهر یا فرزندی از قوم دیگر را نیاورد و برای اقوام شوهر سابقش، در ملک شان مزاحمت ایجاد نکند» (۱).

پس زنی که نه با «نَسَب» بلکه با «سبب» ارث می برد، همسر است؛ اما دختر به واسطه «نَسَب» از پدرش ارث می برد.

سوم: حتی اگر بپذیریم که دختر نیز همانند همسر ارث نمی برد، باید بدانیم که موضوع فدک، کاملاً از موضوع ارث و میراث خارج است؛ چون فدک با صلح فتح گردید و هیچ اسب و سواری بر آن نتاخت. در نتیجه، به خود پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص داشت و هر کاری که می خواست، می توانست درباره آن انجام دهد. از این رو فدک را به حضرت زهرا صلوات الله علیها بخشید و در اختیار وی قرار داد. حضرت زهرا صلوات الله علیها در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، به مدت چهار سال از فدک بهره برد؛ اما وقتی ابوبکر به خلافت رسید، کارگزارانش حضرت فاطمه صلوات الله علیها را از فدک راندند.

در نحله و هبه و هدیه، به محض دادن هدیه و گرفتن آن، مالکیت صورت می پذیرد و [از مالکیت هدیه دهنده، خارج می شود] و دیگر در مالکیت او نیست که بخواهد جزو میراث وی باشد.

چهارم: پرسش گر به حدیثی استدلال کرده که می گوید: «آنچه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله است، به امام می رسد». این حدیث از لحاظ سند، ضعیف است و حجت نیست و هیچ ادعایی با آن ثابت نمی شود.

ص: ۲۵۱

پنجم: مقصود احادیث، این است که امام از آن جهت که معصوم می باشد و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله است، حق تصرف دارد؛ نه این که همه اموال به او می رسد و مالکیت مردم نسبت به اموال شان از بین می رود. اگر منظور، مالکیت امام بر همه اموال بود، معنا نداشت که امام علی صلوات الله علیه در اختلافات مالی، حکم قاضی شریح را بپذیرد.

ششم: مصلحت عمومی اقتضا می کرد که امام علی صلوات الله علیه در مورد فدک، ظاهر امر را به طور کامل حفظ کند؛ همچنان که رعایت این مصلحت ها برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز وجود داشت؛ با این تفاوت که چیره شدگان بر امر خلافت، حاضر نبودند به چنین چیزی در مورد امام علی صلوات الله علیه اعتراف کنند؛ بلکه آنان بیعت خود را زیر پا گذاشتند و به خانه آن حضرت یورش بردند و به آتش زدن خانه و اهلش اقدام کردند و همسرش را کتک زدند و فرزندش را سقط نمودند؛ در حالی که همسر او، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و پیکر سرور کائنات، هنوز به خاک سپرده نشده بود. علاوه بر این، اگر امام علی صلوات الله علیه برای برگرداندن فدک، دست به اقدامی می زد، به او می گفتند: در کاری که مربوط به تو نیست، دخالت نکن. صاحب حق، تو نیستی که آن را مطالبه کنی.

هفتم: زهد امام علی صلوات الله علیه نسبت به دنیا، چنین حقی را به دیگران نمی دهد که دارایی او و همسر و فرزندانش را غصب کنند و تا این اندازه او را خرد نمایند. زهد او، توجیه گر کار آنان و موجب بخشیده شدن گناهان شان در نزد خداوند نمی شود.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله الطاهرين.

هنگامی که شیعه می خواهد امامت دوازده امام را اثبات نماید، به حدیث کساء استدلال می کند. با این که طبق متون نقل شده، نام فاطمه علیها السلام در حدیث کساء آمده است، پس چرا از امامت کنار گذاشته شده و جزو امامان شیعه به شمار نمی آید؟

### پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: شیعه برای اثبات امامت، به حدیث کساء استدلال نمی کند؛ بلکه برای اثبات عصمت اصحاب کساء، به آن استدلال می نماید؛ چرا که آیه تطهیر، تنها در شأن ایشان نازل شده است. شیعه برای اثبات امامت، به احادیث و آیات بسیاری استدلال می کند؛ از جمله: آیه ولایت که درباره ولایت کسی است که در حال رکوع زکات داد؛ و آیه غدیر که بر اساس آن و امر پیامبر صلی الله علیه و آله، مردم بیعت کردند.

دوم: جز پیامبران و جانشینان ایشان، کسی نمی تواند جایگاه حضرت فاطمه صلوات الله علیها را درک کند؛ به طوری که اگر امام علی صلوات الله علیه نبود، هیچ کس نمی توانست هم پایه و همتا و همسر او شود. با این حال، شرع مقدس اسلام مقرر داشته است که در امامت و نبوت و حکومت و قضاوت، بهره ای برای زنان نباشد. در حدیث کساء، سخنی از امامت به میان نیامده است؛ بلکه درباره معصومانی سخن می گوید که با رسول خدا صلی الله علیه و آله می زیستند.

و الحمد لله و الصلاة والسلام على محمد و آله الطاهرين.

بخش چهارم: حضرت علی و زهرا(علیها السلام) پس از پیامبر(صلی الله علیه و آله)...۵

فصل یکم: حضرت علی(علیه السلام)...۶

جنگیدن ابوبکر با مرتدان و رضایت حضرت علی(علیه السلام) به گمراهی مردم...۶

پرسش شماره ۵۴(۳۱)...۶

پاسخ...۶

عدم انطباق آیات و روایات ارتداد بر مرتدان زمان ابوبکر...۷

عدم رضایت حضرت علی(علیه السلام) به گمراهی مردم...۱۶

دم نزدن حضرت علی(علیه السلام) دلاور، از غضب خلافت...۱۸

پرسش شماره ۵۵(۳۲)...۱۸

پاسخ...۱۸

فرق شجاعت و تهور...۱۹

اعتراض به غاصبان خلافت...۱۹

[علت سکوت مردم]...۱۹

اقامه برهان برای اثبات حق...۲۰

تردید درباره بیعت علی(علیه السلام) با خلفا...۲۲

هر امامی، بیعتی به گردن دارد...۲۵

توصیه به جنگیدن، و جنگیدن در جمل و صفین...۲۶

پرسش شماره ۵۶(۱۲۷)...۲۶

پاسخ...۲۶





پیروزی معاویة مرتد بر امام معصوم! ۳۰

پرسش شماره ۵۷ (۷۹) ۳۰

پاسخ.. ۳۱

ایمان علی (علیه السلام) قابل اثبات نیست... ۳۵

پرسش شماره ۵۸ (۸۰) ۳۵

پاسخ.. ۳۷

چرا علی (علیه السلام) خراب کاری خلفا را اصلاح نکرد؟. ۴۶

پرسش شماره ۵۹ (۱۸۸) ۴۶

پاسخ.. ۴۶

فصل دوم: حکم صریح درباره علی (علیه السلام)..... ۴۹

گرفتن میثاق از پیامبران برای امامت علی (علیه السلام)..... ۴۹

پرسش شماره ۶۰ (۱۸۳) ۴۹

پاسخ.. ۵۰

حضور در شورا، دلیلی بر عدم وصیت درباره خلافت... ۵۳

پرسش شماره ۶۱ (۱۸۹) ۵۳

پاسخ.. ۵۴

یکم: با علی (علیه السلام) بیعت شده بود. ۵۵

یکم: تصمیم برای کشتن امام علی (علیه السلام) در شورا ۵۵

دوم: جانشینی با وحی یا وصیت؟. ۵۷

سوم: احتجاج بی حاصل.. ۵۷

چهارم: تقيه در هنگام ترس .... ۵۸

پنجم: احتجاج علی (عليه السلام) در شورا ۵۸

ص: ۲۵۵

کتمان امامت و افشای فضایل .. ۵۹

پرسش شماره ۶۲ (۱۷۰) ۵۹

پاسخ .. ۶۰

اختلاف شیعیان، نشان از نبود نص بر امامت ... ۶۴

پرسش شماره ۶۳ (۱۵۲) ۶۴

پاسخ .. ۶۴

امامت علی (علیه السلام) کمتر از کلیدداری کعبه. ۶۷

پرسش شماره ۶۴ (۱۳۵) ۶۷

پاسخ .. ۶۸

متواتر نبودن ولایت علی (علیه السلام) به خاطر کمی شیعیان. ۶۹

پرسش شماره ۶۵ (۷۲) ۶۹

پاسخ .. ۷۰

حکم افراد بی اطلاع از ولایت ... ۷۳

پرسش شماره ۶۶ (۶۴) ۷۳

پاسخ .. ۷۴

اتمام حجت از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) ... ۷۴

عدم اختصاص اشکال به امامت ... ۷۵

نقض وارد بر اشکال کننده ۷۶

ایمان اجمالی و تفصیلی .. ۷۶

استدلال به احادیث کتمان شده! ۷۷

پرسش شماره ۶۷ (۷۷) ۷۷

پاسخ.. ۷۸

ص: ۲۵۶

خلافت هارون و مردنش قبل از موسی! ۸۱

پرسش شماره ۶۸ (۱۱۶) ۸۱

پاسخ.. ۸۱

فصل سوم: علی (علیه السلام) و بیعت... ۸۴

بیعت کنندگان با ابوبکر و عمر، با من بیعت کردند. ۸۴

پرسش شماره ۶۹ (۶۵) ۸۴

پاسخ.. ۸۵

نگاه همه جانبه. ۸۶

هدف، پای بند کردن معاویه. ۸۷

پای بندی به امور متناقض..... ۸۸

عدم دلالت بر فضیلت صحابه. ۸۹

پای بندی ما به اجماع. ۸۹

تفاوت بیعت علی (علیه السلام) با بیعت خلفا ۹۰

تأخیر علی در بیعت، اشتباه بود. ۹۰

پرسش شماره ۷۰ (۱۲۵) ۹۰

پاسخ.. ۹۱

بیعت علی (علیه السلام) با دو کافر. ۹۶

پرسش شماره ۷۱ (۳) ۹۶

پاسخ.. ۹۷

رهایم کنید و دیگری را بیابید. ۱۰۳

پرسش شماره ۷۲ (۵) ۱۰۳

پاسخ.. ۱۰۴

ص: ۲۵۷

فصل چهارم: نص بر امامت علی (علیه السلام)..... ۱۰۸

جانشینی علی (علیه السلام) در غزوة تبوک... ۱۰۸

سوال شماره ۷۳ (۱۲۹) ۱۰۸

پاسخ.. ۱۰۹

اعتراض نکردن حاضران در غدیر به ابوبکر. ۱۱۰

سؤال شماره ۷۴ (۱۴) ۱۱۰

پاسخ.. ۱۱۰

فصل پنجم: امام علی (علیه السلام) و خلفا ۱۱۳

ازدواج عمر با دختر علی (علیه السلام)..... ۱۱۳

پرسش شماره ۷۵ (۲) ۱۱۳

پاسخ.. ۱۱۴

تکفیر عمر توسط شیعیان. ۱۱۴

ازدواج عمر با ام کلثوم. ۱۱۵

ازدواج با زور و تهدید. ۱۱۷

آیا او دختر زهرا علیها السلام بود؟. ۱۱۸

رفع نشدن مشکل با این ازدواج.. ۱۱۹

سخن ابوالقاسم کوفی.. ۱۲۲

عمل حاکم به علم خود. ۱۲۵

روایات برآمده از کینه و پستی.. ۱۲۵

روایتی دروغین.. ۱۲۸

شادباش به عمر. ۱۳۲

عذر بدتر از گناه ۱۳۴

ص: ۲۵۸



روایتی عجیب تر. ۱۳۴

نام گذاری فرزندان به نام ابوبکر و عمر. ۱۳۷

پرسش شماره ۷۶ (۴) ۱۳۷

پاسخ.. ۱۳۹

وصلت با خلفا ۱۴۲

سؤال شماره ۷۷ (۷) ۱۴۲

پاسخ.. ۱۴۵

یکم: نام گذاری با نام دشمنان. ۱۴۵

دوم: وصلت میان اهل بیت و خلفا ۱۴۶

امام علی (علیه السلام) چیزی از دوران ابوبکر و عمر را تغییر نداد. ۱۴۹

پرسش شماره ۷۸ (۱۹) ۱۴۹

پاسخ.. ۱۴۹

مصحف امام علی (علیه السلام)..... ۱۴۹

ابوبکر و عمر، بهترین افراد امت... ۱۵۱

ازدواج موقت... ۱۵۳

امام علی (علیه السلام) و فدک... ۱۵۴

حج تمتع.. ۱۵۴

نماز تراویح.. ۱۵۶

حی علی خیر العمل.. ۱۵۷

الصلاه خیر من النوم. ۱۵۸

تخطئه غير از تكفير است... ۱۵۸

الحاقه ۱۵۹

ص: ۲۵۹

حی علی خیر العمل در اذان. ۱۵۹

تذکر و اشاره ۱۷۲

اشکال های غیر وارد. ۱۷۲

شعار حی علی خیر العمل و جایگاه آن. ۱۷۴

سبب حذف حی علی خیر العمل.. ۱۷۶

سخنی درباره این فتوا ۱۷۷

دشمنی عمر با علی (علیه السلام) و جانشینی وی در مدینه! ۱۷۸

پرسش شماره ۷۹ (۳۶) ۱۷۸

پاسخ.. ۱۷۹

سخن درباره دوستی و دشمنی نیست... ۱۷۹

جانشینی علی از سوی عمر. ۱۷۹

جنگیدن خلفا با کافران و جنگیدن علی (علیه السلام) با مسلمانان. ۱۸۲

پرسش شماره ۸۰ (۷۳) ۱۸۲

پاسخ.. ۱۸۳

قرار گرفتن علی در شورای خلافت، حاکی از عدم توطئه عمر علیه او. ۱۸۸

پرسش شماره ۸۱ (۸۲) ۱۸۸

پاسخ.. ۱۸۸

یاری رساندن علی (علیه السلام) به عثمان، حاکی از رابطه دوستانه. ۱۹۴

پرسش شماره ۸۲ (۱۰۷) ۱۹۴

پاسخ.. ۱۹۴

قاتل عثمان، معاویه بود. ۱۹۵

شرکت علی (علیه السلام) در جنگ با مرتدان و اعتراف به خلافت ابوبکر. ۲۰۲

ص: ۲۶۰

پرسش شماره ۸۳ (۱۴۱) ۲۰۲

پاسخ.. ۲۰۲

شرکت علی (علیه السلام) در جنگ با مرتدان. ۲۰۲

اسارت حنفیه کار ابوبکر بود. ۲۰۶

صحه گذاشتن بر خلافت ابوبکر. ۲۰۷

ستایش علی (علیه السلام) از عمر. ۲۱۲

پرسش شماره ۸۴ (۱۴۵) ۲۱۲

پاسخ.. ۲۱۳

مرثیه علی (علیه السلام) برای عمر. ۲۱۳

دست و پا زدن ابن ابی الحدید. ۲۱۷

دست و پا زدن فایده ندارد. ۲۱۹

سخن پایانی.. ۲۲۱

فصل ششم: حضرت زهرا علیها السلام..... ۲۲۴

دفاع نکردن علی (علیه السلام) از همسرش.... ۲۲۴

پرسش شماره ۸۵ (۶) ۲۲۴

پاسخ.. ۲۲۵

ماجرای حضرت زهرا علیها السلام در منابع اهل سنت... ۲۲۸

خدا با خشم فاطمه علیها السلام خشمگین می شود. ۲۳۰

خشم زهرا علیها السلام از ابوبکر و عمر. ۲۳۱

سقط شدن محسن (علیه السلام)، با ذکر سبب... ۲۳۲

سقط شدن محسن (علیه السلام)، بدون ذکر سبب ... ۲۳۳

تهدید به آتش زدن خانه زهرا علیها السلام..... ۲۳۳

ص: ۲۶۱

آتش افروختن در خانه زهرا علیها السلام..... ۲۳۵

یورش به خانه علی (علیه السلام)..... ۲۳۵

وصیت فاطمه علیها السلام در مورد نماز میت... ۲۳۶

کتک زدن فاطمه علیها السلام..... ۲۳۶

شکستن پهلو فاطمه علیها السلام..... ۲۳۷

پیامبر هذیان می گوید. ۲۳۷

شکایت از شیخین در نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله).... ۲۳۹

وصیت فاطمه علیها السلام در مورد دفن شبانه. ۲۳۹

خاک سپاری شبانه. ۲۴۰

اقدام به نبش قبر فاطمه علیها السلام..... ۲۴۱

دوری جستن و سخن نگفتن فاطمه علیها السلام ابوبکر. ۲۴۲

نفرین فاطمه علیها السلام بر ابوبکر. ۲۴۲

محسن در نوزادی در گذشت... ۲۴۳

ذکر نام محسن.. ۲۴۶

ارث نبردن زهرا علیها السلام از زمین.. ۲۴۸

پرسش شماره ۸۶ (۳۰) ۲۴۸

پاسخ.. ۲۵۰

چرا فاطمه علیها السلام امام نبود؟. ۲۵۳

پرسش شماره ۸۷ (۴۵) ۲۵۳

پاسخ.. ۲۵۳





بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

